دائرة المعارف

ن سه هزارساله ایران

یفات شاردن در حقیقت

دائرة المعارف تمدّن ایران

سیاحتنامهٔ شاردن

ترجمه

محمد عبّاسی

با حواشی و تعلیقات و توضیحات لغوی و تاریخی، و فرهنگ اصطلاحات
و فهارس اعلام و تصاویر عتیق و باستانی

جلد دوم

طهران - شهریور ۱۳۳۵ شمسی

شاردن و تألیفات وی(۱)

« . . . در دائرةالمعارف بریتانیا، در شرح حال شاردن آمده است، که:«صحت مندرجات وواقعیت محتویات آثارسرجان شاردن شایان‌توجه مخصوص است.

«تألیفات این جهانگرد بزرك، بسیار پر مغز و مشحون از بدایع تحقیق وتاریخ میباشد. فلاسفه ومورخین عالی‌مقام سدهٔ هیجده میلادی مونتسکیو ، ژان‌ژاك روسو ، دیدرو ، هلویتیوس وگیبون در - تحقیقات فلسفی وتاریخی خود از سیاحتنامه شاردن استفاده های شایان توجهی کرده‌اند.

«این جهانگرد بزرك درهزار وهفتصد وسیزده میلادی فوت ، ودر وست منیستر لندن مدفون گشت ..»

مورخ شهیر گیبون در تاریخ کبیر خود گوید : شاردن یك نفر محقق فیلسوف ، وجهانگرد دانشمند عدیم‌النظیر است (تاریخ انحطاط وسقوط امپراطوری روم، جلد پنجم ، ص۳٤٦ چاپ ۱۸۹۸) .»

« تألیفات شاردن در حقیقت دائرة المعارف جامع و کاملی است که تمام شئون وخصوصیات تمدن درخشان سه هزار ساله ایران بدقت

---

۱ - مستخرج از مقدمه جلد اول .

شاردن و تألیفات وی

تمام ، با اسلوب دقیق علمی، در آن تحلیل و تدوین شده است .

(مقدمه مترجم بر جلد اول ص ۱۶)

« شاردن معتبر ترین مورخ عهد صفوی است »

(ادوارد بروان ، تاریخ ادبی ایران جلد چهارم ،
صفحات ۱۰-۲۰-۱۱۳ ازمتن انگلیسی)

طهران شهریورماه ۱۳۳۵ شمسی
م. محمد لوی عباسی

سیاحتنامهٔ شاردن

تصحیحات

درمقدمهٔ جلد اول صفحهٔ شانزده :

صحیح:(اول ازهزاروششصد و شصت وپنج میلادی تا اواخر هزار وششصد وهفتاد میلادی ، ومرتبهٔ دوم ازهزاروششصد وهفتاد وسه میلادی تا هزاروششصد وهفتاد وهفت میلادی)

ایضاً مقدمهٔ جلد اول صفحهٔ سی‌ودو وسی وسه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۲-۳۳		فی‌جوف الفری	فی‌جوف الفرا
۷٤	٥	آلپ	حلب

درمجلد دوم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱٥۲	حاشیه(۱) زایداست وباید حذف شود		
۲۳۲	۱۰	نمیباشد	نمیگیرد
۲٤۱	حاشیه (۱)	باخط	جاحظ
۲۲۷	۱۹	منبی	(نبی)
۲۳۰	۱٥	کردستان	گدروژی

سیاحتنامه شاردن

از تفلیس به تبریز

بازار کلشید

پس از آنکه کشتی حامل ما در بندر ایسگائور(۱) لنگر انداخت، چنانکه گفته شد، من بهمراهی بازرگان یونانی بساحل حرکت کردم وامیدوار بودم که وسایل خوراکی ودیگر حوائج ضروری را ازاینجا فراهم بیاورم؛ البته این یك هوس خامی نبود، زیرا هفت فروند کشتی در بندرگاه توقف داشت و اینهمه مایه امید و نوید فراوانی بود، ولی افسوس که بلافاصله خود را در سراب بی پایانی یافتم،وهیچ چیزی بهیچوجه مشاهده نکردم.سراسر سواحل مستور ازجنگلهای سبز و خرم است، و در فاصله صد قدمی ساحل ایسگائور میدانگاهی مشاهده میشود که دویست و پنجاه گام درازا و پنجاه پهنای آنست؛ و بازارکاشید درآنجا تشکیل میگردد. معبری که در هرجانب آن قریب صد دستگاه آلاچیق کوچك از شاخه های بهم بافته درختان بوجود آمده است، در میدانگاه دیده میشود. هر بازرگانی یکی ازاین حجرات را اشغال ودر همجانجا باستراحت و خواب میپردازد و معمولا کالایی را همراه داردکه بتواند درطی دوسه روز بفروش برساند. نظر

۱ -- Isgaour

بفقدان امنیت عمومی در ساحل، معمولا کالا های خریـداری شده و امتعه‌ای که فی‌الفور امکان فروش ندارد، در سفاین نگهداری میشود. چیز دیگری بهیچوجه در این بازار دیده نمیشود، و حتی کابه دهقانی در حول وحوش آن مشاهده نمیگردد. رفیق رهنمای من از چند نفری که دربازار حضور داشتند، خواست که روز دیگر مقداری قم (۱) برای ما همراه بیاورند. این ماده غذای مخصوصی است که ازحبوباتی بهمین نام تهیه میشود و بجـای نان و شراب وهر گونه خـورد و خوراك دیگر بکار میرود. دهاتیان بـا وجود قولی که دادند، هرگز بعهد خـود وفا نکردند و برای ما قم نیاوردند، و چون ذخیرهٔ غذایی ما رو باتمام بود من‌سخت متالم ومتاثرشدم. دراین بازار غیراز بردگان غل وزنجیر-شده و قریب دوازده نفر بیسرو پای برهنهٔ مجهز بتیر و کمان‌که هیکل وحشتناکی‌داشتند،چیز دیگری دیده نمیشد: این عده مامورین گمرکات بودند. اما تأثر ووحشت‌من‌هنگامی بحداعلای‌خود رسید که اطلاع پیدا کردم‌ترکان‌عثمانی‌وپادشاه گوریل(۲)مسلح‌ومجهز گشته‌دست‌بجنك‌زده‌اند یعنی مشغول نهب وغارت، تاراج ویغمای‌مساکن ومنازل مردمان همسایه خویش هستند، و هر گونه انسان و حیوانی کـه گیر می‌افتد بغارت برده می‌شود.

بسوی سرحدات امپراطوری صفویـه

من هنگام عزیمت بکلشید، مبلغین مسیحی آباء تی‌تن(۳) رابرای‌خود پشت‌وپناهی‌بشمار آورده

۱ – gom

۲ – Guriel

۳ – théains

بودم واطمینان داشتم که توسط آنان بسرعت ازمینگرلی گذشته وارد سرحدات ایران خواهم شد. مساکن میسیونرهای مزبور درفاصله چهل میلی ایسگائور ازراه خشگی واقع شده است واز طریق دریا پنجاه وپنج میل باید پیمود تا بمقصد رسید. من بعنوان رئیس هیأت مبلغین نامه‌ای نگاشتم و توسط برید سریع السیری ارسال داشتم ، در این مراسله متذکر شده بودم که اینك من وارد کاشید گشته‌ام ، وبرای انجام یك رشته کارهای مهم قصد عزیمت بخاك ایران رادارم ، بعلاوه توصیه نامه‌های سفیر فرانسه ، وزیر مختار جمهوری ژن و اسقف اعظم کاپوسنهای(۱) یونان ورئیس تی‌تنهای مقیم استانبول را که بهمراه‌منست میخواهم بحضور ایشان تقدیم بدارم ، ضمناً تقاضاکردم که کسی راباوسایل مقتضی برای تدارك مقدمات حرکت و مسافرت من گسیل دارد . من میخواستم برای برید اعزامی مزدنقدینه بدهم ، ولی نظر بامتناع وی از قبول پول ، پرداخت حقوقش را با کتان تقبل نمودم . رهنمای من معامله را با پیك بتحویل دو قطعه کتان آبی فیصله داد، مشروط بر اینکه‌در مدت دو روزنیم مراجعت کند. در کفه(۲) این دوقطعه چهار فرانك ارزش داشت .با مشاهده اوضاع محیط محزون ومتاثر، مغموم ومتالم بکشتی بر گشتم، در سرزمینی که هیچگونه‌وسایل خواربار و منزل وماوایی وجودندارد ، چگونه میشود زندگی کرد ، در جائیکه پول ارزشی نداشته باشد، چطوری میتوان گذران نمود! تماشای هیکل مخوف و وحشتناك مامورین گمرکات ووضع مدهش ومهیب‌غول آسای آنان که کاملا همانند قطاع‌الطریق و آدمکشان بودند ، وهمچنین

۱ – Capucins

۲ – Caffa

مشاهده بردگان زن و مرد زنجیری که دو بدو بسته و مغلول بعابرین نظاره میکردند، دل آدمی را سخت در تنگنای وحشت و دهشت میافکند. ولی معهذا که من هیچگونه بیمی بخاطر راه ندادم و با کمال خونسردی بنشستم و صبر پیشه گرفتم.

از این مقولات با رفیق راه و آدمهای خود بهیچوجه حرفی بمیان نیاوردم، و حتی گفتم که وعده کرده‌اند عنقریب خورد و خوراکی برایم تحویل دهند. با وجود این محض احتیاط خوبست که حتی‌الامکان در مصرف خوار بار صرفه جویی واقتصاد رعایت گردد.

خبر حدوث جنك بهیچوجه مایه نگرانی وهیجان بازرگانان کشتی مانشده بود، بطوری که علی الصباح درسپیده صبحدم هر یك از تجار بساحل رفته یکی از آلاچیقهای بازار میدانگاه رااشغال و کالای خود رادرمعرض فروش گذاشتند.

در نیمروز هیجدم، رهنمای من بکشتی آمده پاسخ رئیس هیأت تی‌تن را برایم تسلیم کرد. جواب کوتاه ومختصر بود، و گفته میشد در این دو سه روزه سوار سفینه‌ای خواهد شد و بهمراهی قایقی بکمك من خواهد آمد و با تمام نیرو وتوانایی خویش برایم یارو یاور خواهد بود.

در غروب روز نوزده خبر وحشتناکی بساحل ایسگائور رسید. توضیح آنکه عده‌ای ازدهقانان که خودرا نجات داده بودند، چنین حکایت میکردند که ابخازیانرا (۱) سلطان کاشید در جنك علیه ترکان عثمانی

---

۱ – حکیم نظامی گنجوی: در مخزن‌الاسرار فرماید:

مال یتیمان ستدن ساز نیست ... بگذر از این غارت ابخاز نیست

بکمك خویش خواسته است ؛ و آنها نیز اینك مشغول نهب و غارت، و تاراج وتطاول در سرتاسر این حدودند واز بندرگاه چندان‌دور نیستند، انسان و حیوان و هرچه بدستشان میرسد ، میبرنـد و مابقی را آتش میزنند. بمحض استماع این خبر وحشت اثر هرکس هرچه داشت ، فی‌الفور بقایقهای سفاین انتقال داد. دیر وقت بود ، کشتیها در فاصله یك میلی ساحل لنگر انداخته‌اند ، فقط دو بـار آمد و رفت انجام گرفت. فرمانده هر سفینه‌ای دستور داد که‌دو قبضه توپ بساحل انتقال داده‌شود وآنها را درمعابر بازار عمومی کارگذاشتند و تمام شب را آمادهٔ آتش کشیك دادند. قلم من از تعریف و توصیف شدت وحشت دهشت این خبر ناگهانی عاجز است، فی‌الواقع صحرای محشر در پیش‌چشمم مجسم شد، وقیامت رابمعاینه میدیدم. اختیار اراده وزمام عقل ازکف من‌خارج شده بود ، مخصوصاً ازاین لحاظ که فرمانده کشتی ماابتدا عقیده داشت که باب مذاکرات‌را با ابخازیان وچرکسان(۱) افتتاح کند، و بدینطریق دوباره‌به‌کفه مراجعت نماید. درنتیجه‌این‌تصمیم، ما میبایستی سه‌ماه‌دیگر در سطح‌دریاشناور باشیم وبالاخره‌در پایان سال بساحل کریمه‌بر گردیم. اختیار این روش سرنوشت مراکاملا تغییر می‌داد ، خطر غرق در امواج متلاظم دریا، فقدان غذاوخواربار وعدم امکان تهیه وتدارك مجددوسایل زندگی کاملا در جلو چشم من مجسم بود . حالا همه اینها یکطرف مصیبت عظیم آن‌بود‌که دوباره وارد خاك‌ترکیه بشوم وسرزنش اشخاص را بشنوم ، مورد تهمت ومنسوب بفقدان حزم واحتیاط گردم . من گمان میکردم‌که از غوغـای امواج مهیب و متلاطم بحر اسود نجات یافته‌ام ،

---

۱ - cherks

واز چنگال عمال عثمانی آزاد شده‌ام ، ولی مع‌التاسف باید از نو وارد محفل دوستان قسطنطنیه بشوم، ومجدداً مبتلای مصائب و نوایب بیشمار وغیر مترقب بـگردم . با مشاهده عجز و انکسار خدمتگزاران خود و استماع ناسزا ونفرین آنان نسبت بطالع وتقدیر ، ومحیط و سرزمینی که وارد آن شده بودیم و بالاخره سب‌ولعن کسانی که مرا وادار بمسافرت‌از دریای سیاه کرده بودنـد ، یاس و حرمان من بحد اعلای خود رسید ، و فی‌الجمله مواجه با غرقاب اضطراب ومشرف بسقوط در گرداب عظیمی بودم که خداوند بداد من رسید، وقوت قلب پیدا کردم و بتقویت روحیه خدمتگزاران خویش پرداختم ، ولی چه فایده که بالاخره کاسه صبر آن بیچارگان لبریز گشته بود،زیرا گرفتاری‌در گرداب گرسنگی منظرهٔ هولناك مرگرا درپیش چشم ایشان مجسم میکرد، همگانرا بفنا ونابودی محکوم میساخت وموجبات خشم وغضب وحشیانه آنانرا فراهم مینمود .

در روز بیستم تمام‌مسافرین‌ما وکلیه کسانیکه در بندرگاه بودند سوارکشتی شدند. بازرگانان وتجار انصراف از پشم ونمك و بدل‌چینی را برسر اسارت‌بدست ابخازیان ترجیح‌دادند. بطوریکه تاکیدمیکردند ابخازها خیلی نزدیك شده بودند ، وفی‌الحقیقة هم نزدیك بودند . زیرا ساعت ده شب بودکه بازار طعمه آتش گردید وکسانیکه علی‌الصباح به‌ساحل رفتند جز خاکستر و آثار حریق چیزی در آنجا نیافتند. هنگامی که همراهان ماسوار سفینه شدند، من سعی داشتم که نان خشك وبرنج وکره و روغن وسبزی خشك از آنان خریداری نمایم، ولی تمام‌مساعی من در اینمورد بیهوده ماند ، زیرا همه کس از مراجعت بکفه وحشت داشتند . اما بالاخره بزور زر موفق شدم که هفت لیور کره ودوازده‌لیور

برنج خریداری نمایم . معهذا باید متذکرشدکه این اغذیه برای شش نفرانسان خیلی کم بود ، ولی با صرفه‌جوئی واقتصاد مناسب مدتی مدید خواربارمزبورزندگی ما راکفاف بخشید ، درصورتیکه من قبلا بهیچوجه چنین امیدی نداشتم . درسفینهٔ ماماهی خشك فراوان بود ، و ما غیر از این تقریباً چیزدیگری نمیخوردیم. من تهیه و تدارك خوراك بدون نان ورضایت خدمتگزاران‌را از آن، بفال نیك گرفتم .

در روز بیست وهفتم ، چون دیدم که از رئیس هیأت مبلغین تی‌تن (۱) بهیچوجه خبری نشد و ازاتخاذ هرگونه تصمیمی در اینمورد مترددبودم، لذا درمیان خدمتگزاران خود یك چنین راه حلی مطرح کردم، که یکی ازآنان برای جستجوی رئیس رهبانان‌شتاب کند، نجات ما ازاین مخمصه‌هولناك‌ومصائب ومتاعب روزافزون وبیشمارفقط بدست‌وی امکان پذیرمیباشد. البته فقدان خواربارویاس وحرمانیکه برروحیه‌ایشان مستولی‌شده بود، قبول‌این‌پیشنهاد را بیچون وچرامسلم ساخت ویکی از خدمتگزاران داوطلب عزیمت بمقرتی تنها گشت . در اینموقع درکنار کشتی ما یك قایقی‌وجود داشت که متعلق‌به آنارگی(۲)، روستای ساحلی واقع دربیست میلی سی‌پیاس (۳) محل اقامت روحانیون مزبوربود. نوکر اعزامی‌دراین قایق که نمك آورده بود ، با تجهیزات کافی حرکت کرد ، چهار دوکای (٤) طلا، مبلغی‌پول ، مقداری اجناس خرازی باین آدم دادم وکلیه‌مکاتیب ومراسلاتیکه بعنوان‌رئیس مبلغین‌همراه‌داشتم توسطوی بحضور

(۱) théatins
(۲) Anarguie
(۳) Sipias
(٤) سکه طلای قدیمی .

ایشان ارسال کردم. اینهمه سعی و تلاش برای آن بود که با این توصیه‌نامه‌های مقامات عالیه و مراسلات دوستان رئیس هیأت مزبور، ایشانرا بکمک و معاونت خویش وادار کنم و ازاین مخمصه مهیب و هولناك استخلاص پیدا نمایم، ضمن تقاضای کمك عاجل ازحضور ایشان، نوشته بودم که پیك اعزامی وجوه کافی نیز همراه دارد ولذا تمنی میشود مطران برای هزینه راه از آن استفاده فرماید ودرعین حال مراممنون و سپاسگزار زحمات خویش نماید.

درسپیده صبحدم چهارم اکتبر، نوکراعزامی من بهمراه رئیس مبلغین تی‌تن وارد شدند. چنانکه سابقاً گفته‌ام ایشان ازاهالی مانتو (۱) وموسوم به ماری ژوزف زامپی (۲) میباشند. من شتابان باستقبال وی شتافتم وخیر مقدم عرض کردم. مطران دراینموقع چنین اظهارداشت: «خداوندکسانی را که بشمااین راه پرخطررا ارائه و در معرض مصایب ومتاعب قرار داده‌اند بیامرزاد. اینك شما وارد بدترین ووحشی‌ترین کشورجهان گشته‌اید، ومصلحت آنست که درنخستین فرصت باقرب وسایل خود را باستانبول برسانید.» بدینطریق مسرت وشادمانی حاصله‌ازمشاهده ایشان مبدل بیاس وحرمان گردید. بالاخره بهمراهی راهب ورفیق را هم وارد اطاق خویش گشتم و شروع بمشاوره و کنکاش نموده بچاره جویی پرداختم. من ابتدا از زحماتی که ایشان‌درپیمودن چنین راه دورودرازی متحمل شده بودند، سپاسگزاری کردم. مطران اظهارداشت که دروقت موعود بملاقات ما می‌آمده‌است، ولی ظهور جنك و تاخت و تازابخازیان تمام راهها را

(۱) Mantoue (واقع درلمباردی ایتالیا)
(۲) Marie josephe zampi

مسدود و پرمخاطره و غیر قابل عبور ساخته بود. من یاس و حرمان حاصله از اظهارات رهبان را متذکر شدم، از حضورشان استدعا کردم که مبادا فرمایشات ایشان که همراه باملاطفت بی‌پایانی بعمل آمده، ناشی از مخارج مهمانداری و این قبیل چیزها باشد. رئیس هیأت مبلغین چنین پاسخ داد که با کمال افتخار بقدر مقدور و در دایره امکان ما را معاونت و مساعدت خواهد کرد، وبا احساس تمایل بتوقف از طرف ما، بمهمانداری ما مباهات خواهد نمود،منتهی صلاح کار دراظهارحقیقت و تذکرواقعیات است، زیرا اوضاع کشوری که اینك معبرومسیرحرکت ما میباشد چنین وحشتناك است، نان پیدا نمیشود، خوار بار با حوادث فعلی بهیچوجه وجود ندارد، آب و هوای اقلیم بسیارناسالم وبداست، وخلق‌موذی ومزاحم میباشد وبهمین جهات است که مسافرت ازاین‌حدود وحوالی نا مناسب وسخت وصعب میباشد. من گفتم که توصیه نامه مخصوصی بعنوان پادشاه‌کلشید همراه خویش دارم. مطران جوابداد: «که پادشاه غارتگرعظیمی‌است ودرنهب وتاراج همانند رجال ودرباریان چپاول پیشه خویش میباشد. آنگاه چنین حکایت‌کرد که سه سال پیش هنگامیکه ازایتالیا وارد دربار پادشاه شدم مقدارمعتنابهی هدایا و تحف همراه داشتم که تقدیم سلطان‌وملکه کشورونخست وزیر ودرباریان‌دیگر کردم. ولی پادشاه معهذا کله ناراضی‌ومدعی بود که هنوزهم چیزی‌ازره‌آوردهای گرانبها درپیش من‌باقی مانده است، لذا ماموری اعزام ودارو ندارم را بیغما برد! بعلاوه با وجود اینکه سمت پزشك مخصوص‌دربار همایونی‌ووزیران‌وبزرگان‌رادارم، نخست‌وزیرمرازندانی کرده‌غل‌وزنجیر بگردن وپایم بست تا پولی ازمن بگیرد وبالاخره پس ازتادیه چهل اکو

از چنگال این جانور خونخوار استخلاص پیدا کردم . حضرات ! این حقایق‌را برای استحضار خاطر شما‌از جریان اوضاع مینگرلی بعرض میرسانم و اگر با این وصف میل دارید که وارد کاشید شوید و از این کشور عبور و مسافرت نمائید ، من با کمال رضا ورغبت یارو یاور شما خواهم بود ، ودر حفظ وحراست اموال و محمولات شما خواهم کوشید ، وشما را با فراغ خاطر تمام بسرحدات ایران عبور خواهم داد.»

من نمیخواهم بهیچوجه در بارهٔ اظهارت مطران مزبور واردبحث شوم . خطرات وبلایایی که در کشورکلشید در انتظار من بود ، مربوط بآینده و بعقیده من اجتناب پذیرجلوه میکرد، خودم نیز نمیدانستم که این خوشبینی ناشی از چه سری است. اما مصائب ومتاعبی که اینك‌من مبتلای آنها بودم ؛ درپیش‌چشمم‌موجود و کاملاحاضرومجسم بود ، روح و جسم من در چنگال نوایب جانگداز وجانگزا اسیر وزندانی گشته بود. برای رئیس هیات مبلغین توضیح دادم‌که خطرات محتمله در مملکت مینگرلی در مقابل مراجعت به کفه که منجر بنابودی ما خواهد شد ، خیلی کوچکتر وکمتر میباشد . آنگاه بطول و تفصیل تمام چنین گفتم : ما اینك هیچگونه خوار باری و آذوقه‌ای نداریم ؛ کشتی‌حامل‌ما‌کهنه‌و فرسوده است و همه روزه آنرا از انواع واقسام بندگان زن ومرد ، پیرو جوان پرمیکنند، بطوریکه از کثرت آنان جنبش در عرشه سفینه‌محال وممتنع گشته‌است، بعلاوه از بام‌تاشام عده کثیری از ابخازیان وکلشیدیان سوار کشتی میشوند وباخود جانوران گزنده‌وخطرناکی همراه میاورند و بدینطریق در نتیجه کثافت ممکن است طاعون مخوفی پدید آید . اماکشتی بهر صورت زودتر از دوماه بحرکت نخواهد افتاد، و چنانکه

معلوم است آنموقع مصادف با طوفانی ترین ایام دریای سیاه خواهد بود ، در این فصل امواج مهیب ومتلاطم بحر اسود سفاین را سخت در معرض تهدید قرار میدهد . و بالاخره فرضاً هم که بکفه رسیدیم، کشتی اگر بخواهد باستانبول برود ، زودتر از چهار ماه بمقصد نخواهیم رسید وتازه آنگاه دوباره بمبدأ مسافرت برگشته ایم واز نو باید شروع بکار کنیم. دراین موقع باتحمل غرامتهای بی پایان ومصایب ومتاعب فراوان، مواجهه باماموری گمرکات وهزاران هزار حوادث ووقایع غیرمترقب ناگوار دیگر که هرلحظه‌ای بیم نابودی در آنمیانست، بایستی سرزمین ترکیه عثمانی را طی کرد. درمقابل اینهمه مهالک عظیم، خطرات محتمل درمینگرلی کوچك و حقیر مینماید ، مخصوصاً اینکه مدت توقف ما در این کشور خیلی کم خواهد بود و برای وصول بمنطقه امنیت بیش از چهار روز راه در پیش نداریم .

جناب مطران ماری ژوزف زامپی بهیچوجه در صدد نقض دلایل من برنیامد. مسافرت مادر مینگرلی برای ایشان وهیأت مبلغین مسیحی تی‌تن مفید وسودمند بنظر می آمد. رئیس مبلغین فی‌الفور مارا ازکشتی بیرون کشیده حرکت داد . قایقی که خدمتگزاران من رهبانرا در آن آورده بود، مثل کشتی بادی دراز، ولی عریض وعمیق بود. تمام محمولات و اجناس و موادیکه معادل صد اکو توسط مطران در عرشه سفینه مزبور خریداری کرده بودیم بقایق انتقال داده‌شد ومن وهمراهانم بمعیت رئیس هیات مبلغین سوار کرجی مزبور شده پیش ازنیمروز بصوب مقصد عزیمت کردیم ، من مخصوصاً ازجناب مطران خواهش کردم مواد ولوازم مورد احتیاج مردم کلشیدرا خریداری فرماید ، تا بدینطریق در مینگرلی

آنها را بجای پول مصرف کنیم ، زیرا چنانکه گفته‌ایم در این سرزمین پول رواجی ندارد وفقط مثل کالا در معرض عرضه وتقاضا قرارمیگیرد.
پس از استخلاص از سفینهٔ مزبور شادی ومسرت مرا حدو حصری نبود، دراین سیه چال‌یازندان بردگان ، که کنیزان و غلامان بدوش‌ امگاهان زیر زنجیر قرار گرفته و صبحگاهان از قید آهنی بطور موقت آزاد می شدند ، جز تنفر شدید وزندگی شنیع و حزن آمیز دراین تیره بختان سیه روز چیزی دیده نمیشد . صدای منحوس این رشته زنجیرها مدام روح مرا دچار شکنجه وعذاب میساخت. معمولا در سپیده صبحدم در ساحل آتشی افروخته می‌شد و بدین طریق حضور بردگان جدید و امتعه دیگر برای معاملات اعلام میگشت . بامشاهده شعله‌آتش، قایقی از سفینه بساحل اعزام می‌شد و کسانی که میخواستند کالای خود را اعم از کنیز وغلام ویا چیز دیگر بمعرض فروش برسانند سوار قایق شده بکنار کشتی میآمدند، سپس معاملات انجام میگرفت .

حدوث جنك در سرزمین کلشید برای تجار و بازرگانان بسیار سودمند افتاد، زیرا ابخازیان هرچه‌نهب وغارت میکردند، برای‌فروش باین سوداگران بسفینهٔ ما می آوردند. یك روز یکی از رجال برجسته ابخاز بکشتی ما آمد؛ این‌شخصیت دارای هفت یاهشت نفرملتزم رکاب‌و همچون یکی از غارتگران بنام جهان جلوه میکرد. این رجل نامدار سه برده برای فروش همراه آورده بود ، واعضای اسکورتش نیز مقدار معتنابهی‌اشیاء غارتی در بغل داشتند، که از جمله یك قاب نفیس تصویر مذهبی بودکه ازنقره ناب ساخته شده بود. من توسط یکی ازهمراهان از ایشان سئوال‌نمودم که تمثال مقدس چارچوبه‌را کجاگذاشته‌اند ، برایم

توضیح دادند که نظر بخوف ووحشتی که از تصویر مقدس داشته‌اند، آنرا در کلیسا جا گذاشته‌اند، زیرا میترسیده‌اند که بدست تمثال کشته شوند.

درسفینه ما، هنگام خروج من از آن، چهل برده‌و بنده‌وجودداشت. فرمانده کشتی و بازرگانان ترك ومسیحی آنها را ازطریق مبادلهٔ اسلحه‌ـ آلات‌وپوشاك وملبوسات واجناس‌دیگرخریداری کرده بودند. ازاین‌قبیل کالاها‌هرچه خواسته میشد، تجار بقیمتهای خیلی گران و گزاف و بیشتراز دومقابل‌قیمت تمام شده‌بمشتریان تسلیم میکردند. معمولا غلامان بیست وپنج تا چهل ساله برای بازرگانان پانزده‌اکو تمام میشد، وبردگانی‌هم که هشت و یا دهسال بیشترعمرداشتند، بهمین قیمت معامله میگشت. کنیزان زیبای سیزده تا هیجده ساله بیست اکودرمی آمد، ولی آنهایی که سن‌وسالشان بیشترویا وجاهتشان کمتر بود، ارزانترتمام میشد، معمولا زنان‌دوازده و کودکان سه‌یا چهاراکوقیمت داشتند. یك بازرگان‌یونانی که صاحب اطاقی درهمسایگی‌من بود، مادری را با کودك شیرخوارش بدوازده اکوابتیاع نمود. این زنی بود بسیارزیبا وفوق العاده خوشگل باچهرهٔ سوسنی و بیشتراز بیست‌وپنج سال‌نداشت. سینهٔ سیمین و گردن بلورین ورنك ورخساره نمکین، این مه پیکرطنازدرسرتاسرجهان نظیر نداشت، نظارهٔ این مه پارهٔ عابد فریب دوحس متضاد ومخالف درطبیعت آدمی‌بوجود میآورد. اشتها وشهوت، رقت ورحمت، ولی‌من که‌محزون ومتالم، ومشرف بسقوط درورطهٔ هولناکتر ازوضع کنیزان وغلامان‌بودم، بهیچوجه تحت تاثیراین‌وجاهت خارق‌العادهٔ شوم قرارنمی گرفتم، من نه میل وآرزویی در قلب خود احساس میکردم ونه رقت و رحمتی! فقط چیزی‌که موجب تعجب ومایه تحیرمن بود، عدم اعتنای این موجودات

بدبخت بوضع رقت بارخودشان بود . اربابان پس ازانجام معامله ، بجای ژنده‌پاره، ملبوس سفید وتمیزی بتن زرخریدان خویش میکردند و آنگاه آنهارا بکاروامیداشتند . معمولا مردان وپسران متقبل امور کشتی میشدند وزنان موظف بدوخت ودوز بودند . علی‌الظاهر تمام غلامان وکنیزان از پوشاك وخوراك خود کاملا راضی بنظر میرسیدند . اما انجام کار برایشان شاق وبسیار مشکل بود ، لذا مدام با چوب وچماق مضروب ومجروح میگشتند . پس ازمشاهدهٔ مدام طبیعت فوق‌العاده تنبل وروحیهٔ کاهل این تیره بختان، این عقیده درمن قوت گرفت که‌دربارها وحرمسراها چنانکه گفته اند زندان موافق‌ومتناسب وبسیاردلچسبی برای این قبیل‌افراداست، خلاصه من ایمان آوردم که‌سلولهای مجلل وباشکوه‌حرمسراهای مشرق، زمین کاملا فراخورطبع‌وشایسته خوی زنان کلشید میباشد که ازبام‌تاشام غیرازخوردن وخوابیدن کاری ندارند ، مگراینکه بزور و اجبار آنها را بانجام عملی وادارسازند . باغ وبستان روحپروروغذا وخوراك متنوع و فراوان وهرگونه حوایج ولوازم زندگی کاخهای حرم کاملا موافق میل و ومطابق آرزوی آنها است . البته باید متذکرشویم که‌این‌قبیل جاه وجلال وزندگی قرین رفاهیت فقط‌مخصوص بانوان‌طنازو بسیارزیباورعنامیباشد، امازنان عاری ازوجاهت‌مدام مجبور بانجام اعمال شاقه ومحکوم‌بخوردن تازیانه‌هستند . همچنین من عقیده پیدا کردم که درعهد باستان ، دردورهٔ جمهوریهای یونان مهرویان کلشید وچرکس ازحیث وجاهت وصباحت، بهیچوجه بزیبایان یونانی، تفوق کنونی را نداشته‌اند ، زیرا درتاریخ‌قدیم فقط اسم‌ژاسن(۱)بچشم میخورد که برای پیدا کردن مهرویان باین قسمت

(۱) Jason پادشاهی که بکلشیدآمد ومده را بهمسری برگزید . م

ازجهان مسافرت کرده‌است، سرزمینی که امروزه ازتمام اطراف واکناف مشرق‌زمین، بازرگانان برای‌جستجوی پری‌پیکران، بآنجا هجوم‌میآورند، وارزش فوق‌العاده ای که بزنان قائل میشوند ، آنها را فی‌الواقع همچون گنجینهٔ حقیقی جلوه گرمیسازد .

باد مساعد وموافقی دراهتزاز بود ، وقایق کوچك ، بکمك نسیم وبنیروی پاروحرکت میکرد . من درطی راه با مطران زامپی مشغول مذاکره وصحبت بودم ومیخواستم رموزوفنون‌مسافرت درسرزمین کلشید رایادبگیرم، تابلکه دچارنهب وغارت ، وقتل وتاراج نگردم . دراینموقع رشته صحبت ما با رئیس‌مبلغین، بتوصیه نامه ها وکسانیکه‌آنها رابرای من نوشته‌بودند ،کشیده‌شد . مطران اظهارداشت که‌مکتوب سفیرفرانسه جزالمثنای مراسله ایکه درسال گذشته راجع بمذهب کلشیدیان نگاشته بود ، چیزدیگری نمیباشد وعین نامه را نیزبمن ارائه داد . این موضوع فوق‌العاده مایهٔ تعجب من شد کـه چنین چیزی را برای توصیه نامه بما داده‌اند. آنگاه‌برای‌اینکه مبادامطران‌زامپی‌درموردمحبت‌وملاطفت سفیر نسبت بمن دچارسوء تفاهمی بشود ، عین نامه ای راکـه بپادشاه کلشید نگاشته ومرا بتسلیم آن قرین مباهات کرده بود ، بحضوررهبان تقدیم کردم ، واینست رونوشت آن :

سلطان‌شهیر وعالیمقام

«امپراطورفرانسه ، ارباب‌متبوع‌من ، مراماموریت بخشیده است که هرگونه منافع شما درباب عالی عثمانی‌درهرمقام‌ومکانی‌شامل حمایت ایشان‌بشود.

اینك باکمال مسرت علاوه برهمین مراسله ، توسط خود جنابان آقایان شاردن و رزن (۱) حاملین گرانمایه نامه نیز مراتب تائید خود را برای

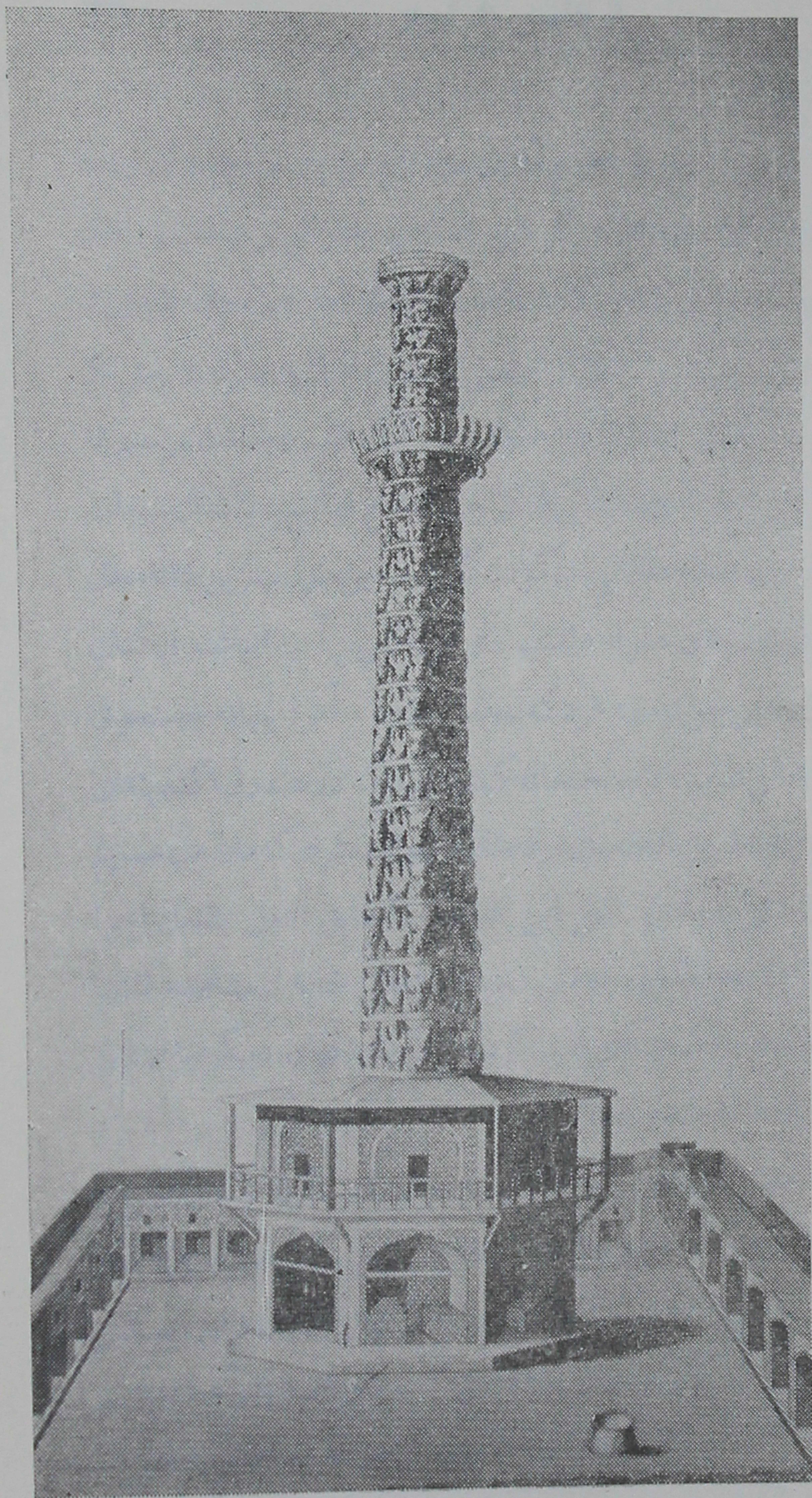
(۱) Raisin

اطمینان کامل خاطر مبارك اظهار میدارد. جنابعالی با شمول ظل عنایت عالی در بارهٔ این حضرات که مورد توجه تام و تمام من هستند، مرا ممنون وسپاسگزار خواهید فرمود، ودرمدت اقامت آنان در در بار عالی ویا در طی مسافرت ایشان ازقلمرو شما بکشور ایران در دایره امکان حمایت وعنایت ملوکانه شامل حال ایشان خواهد شد. امیدوارم که با کمال لطف و مرحمت موجبات رضای خاطر ایشانرا فراهم و بر مراتب اطمینان اینجانب خواهند افزود.

چاکر کوچك ومحقر ومطیع جنابعالی دونوانتل (۱) سفیر اعلیحضرت پادشاه مسیحی، امپراطور فرانسه مقیم باب عالی عثمانی.

در نیمه‌شب وارد رودخانه آستولوف (۲) شدیم. این نهر یکی از رودخانه های بزرك کلشید بشمار میرود ودو ما در مدخل آن توقف کردیم ودو نفر از ناویان خودرا برای کسب خبر از جنگجویان دشمن به آنارگی (۳) اعزام داشتیم تا از اوضاع اهالی قصبه باخبر بشویم و ببینیم آیا همه سکنه متواری شده اند ویا کسی در آنجا باقیمانده است. آنارگی قریه بزرگی میباشد که در فاصلهٔ دومیلی دریا واقع شده است، این ناحیه مهمترین مناطق کشور کلشید بشمار میرود و صدخانه و آشیانه در آن وجود دارد، ولی فواصل بناها بی اندازه ازهم دوراست، بطوریکه ازخانه نخستین تا آشیانه آخرین دومیل راه باید پیمود. این قصبه مدام مملو از بازرگانان ترك است که برای خرید کنیزان وغلامان بآنجامیآیند وقایقهای مخصوصی نیز برای حمل زرخریدان همراه دارند. روایت میکنند که درمحل شهر بزرك موسوم به هراکله (٤)

(۱) De Nointel
(۲) Astolphe
(۳) Anarguie
(٤) Heraclée



کله‌منار یاقلم‌منار (دراصفهان)

بنا شده است .

روز پنجم ، پیش از طلوع آفتاب دوملاح مز بور مراجعت کـردند و گزارش دادند که ابخازها هرگز باین حدود و حـوالی نرسیده‌اند ، واز فاصله پانزده میلی این مناطق گذشته‌اند ، واینك همه چیز بحال طبیعی و واوضاع کاملا عادی است . مطران زامپی دستورداد کـه بسرعت پیش از اینکه تردد در طرق ومعابر آغاز شود ، حرکت کنیم وبمقصد برسیم تا محمولات را قبل ازمشاهده کسی،ازکرجی خارج نمائیم . باکمال‌سهولت بمقصدرسیدیم‌ودرخانه دهقانی سکونت گزیدیم،این‌منزل بهترین‌خانه‌محل بود . صندوقهای زیادی همراه داشتیم ، و بزرگترین آنها انباشته از کتاب بود . مطران‌زامپی‌بمن‌توصیه کردکه‌بمحض ورود ، آنرا ببهانه جستجوی چیزی کاملا خالی‌نمایم ، تا صاحبخانه گمان نبرد که درصندوقها گنجینه‌ای موجوداست. بدینطریق اودرمیان‌مردم‌شایع خواهدکرد که‌ماراهب‌هستیم واشخاص روحانی میباشیم . من این دستور را طابق النعل بالنعل اجرا کردم و کاملا بنتیجه‌مطلوب خویش رسیدم . اهالی خانه ازمشاهده کتابها هاج وواج شدند وفکرمیکنم یقین کردندکه صندوقهای دیگر نیزاز این قماش چیزها انباشته شده است .

درروزنهم . یك نفرتی‌تن (۱) غیرروحانی که یگانه پزشك‌وجراح سرزمین کلشیدبود ، ببازدید ما آمد . استقبال گرمی که پادشاه‌و بزرگان این سرزمین ازاین‌پزشك بعمل آورده‌اند ، اورا فوق‌العاده مغروروم‌تکبر جلوه‌گرساخته‌است. او برئیس‌هیات مبلغین‌وآباء مسیحی هیچگونه‌توجهی نداشت ، وگفتاروکردارش فوق‌العاد ناپسند و غیر قابل تحمل مینمود .

(۱) Thèatin

من ازاین آدم پذیرایی بعمل آوردم ومطابق طبیعت بوالهوس وخودپسند وی رفتار کردم. پزشك تی‌تن برایم هزاران جوروعده حمایت‌ومساعدت دادو گفت که بمحض کسب اطلاع واثق از ابخازیان مراتب را در اسرع اوقات دردسترس ما خواهد گذاشت، اوبگفتارخود عمل کرد، چنانکه درروزسیزدهم ماه با ابلاغ این خبرخوش خاطرما را قرین‌مسرت‌ساخت. پزشك حکایت میکرد که روزپیش که درداربارسلطان حضورداشته ازاین جریان اطلاع پیدا کرده است. آنگاه ازقول منهیان پادشاه چنین گفت که ابخازها هزار ودویست آدم ومقدار کثیری اغنام و احشام را غارتیده‌اند، خانه یکی ازتی تنها را خراب کرده سه نفرشانرا نیز بارسارت برده‌اند. اینك پادشاه کلشیددو نفراز بزرگان دربارخود را بحضورسلطان ابخازیان اعزام داشته وضمن دستورابلاغ مراتب شکوه وشکایت خود،اورا سخت تهدید کرده وتذکرداده است که سلطان ببهانه کمك بکلشیدیان‌درمقابل ترکان عثمانی،خائنانه وارد سرزمین مینگرلی شده وبدون اینکه‌اقدامی بنفع وی بعمل آورد، بنهب وغارت وقتل وتاراج پرداخته است. پس از نقل این حکایات، پزشك خطاب بمطران زامپی اظهارداشت که اینك ما میتوانیم به سی پیاس (۱) مقر ومنزل تی‌تنها برویم. در خاتمه فرمایشات پادشاه واسقف اعظم را دایر بخیر مقدم ما و بذل مساعدت ازلحاظ اعزام محافظ ومرکوب برای مسافرت ما به گرجستان ابلاغ کرد، وما نیزتصمیم گرفتیم که علی‌الصباح حرکت نماییم. هنگام‌اقامت در آنارگی(۲)، من‌از حیث خوراك‌وغذا بهیچوجه درتنگنا نبودم، چنانکه انواع واقسام ماکیان

(۱) Sipias
(۲) Anarghie

وپرندگان، کبوترهای وحشی، خوك و بز بسهولت بدست میآید. آدمهای من با معاوضهٔ کتان وسوزن، جوهروشانه وچاقو هرگونه مواد خواربار بدست میآوردند. این قبیل اجناس برای آنها بقیمت بسیارمناسب وارزانی فراهم آمده بود. شراب بسیارفراوان وفصل انگورچینی بود، من فقط نان‌را درسفره کم‌داشتم، درآنارگی یك‌بانوی متشخصی سکونت داشت که دراین اواخردرقصبه مزبوررحل اقامت افکنده بود. این زن بیوه بود و شوهرش سابقاً سمت وزارت پادشاه کلشیدرا داشته است. مطران‌زامپی مرا باوی آشنا ساخت، ومن نیزازاجناس موجود خود بخشی‌را بعنوان هدیه تقدیم حضورمشارالیها کردم. اوهمه روزه یك قطعه‌نان نیم لیوری برایم ارسال میکرد و بدینطریق در کرامت و سخاوت با من بمبادله میپرداخت والبته اجناس ولوازم دیگری هم دریافت میداشت، یك روز برایم گوشت گراز، روزدیگرقرص نان روغنی، گاهی‌قطعه‌عسلی وگاهی قرقاولی میفرستاد، و در مقابل چاقو وقیچی، نوارو کاغذ میخواست و بدینطریق بهای‌هدایای خویش را بطورمضاعف‌دریافت میداشت. روزی این‌مخدره معظمه برای‌بازدید من‌تشریف آورد ومراموردملاطفت‌فراوان خویش قرارداد، والبته چیزهای بسیاری هم تقاضا نمود. من ازاینگونه معامله بهیچوجه رضایتی نداشتم، ولی بهرحال برای خاطر تحصیل نان، باوی طریق مماشات می سپردم، بدون اینکه بفهمم این قرصها را ازکجا بدست میآورد.

مطران زامپی‌مرا یك‌شخص روحانی کاپوسن (۱) معرفی میکرد و میگفت که من قصد الحاق بکاپوسنهای مقیم گرجستانرا دارم، و برای

(۱) capucin

مصونیت از آزار ترکان مسلمان وسهولت عبور لباس عادی وغیر روحانی پوشیده‌ام. راهب برای تاکید این حکایت واستتار این سیاست، مرا وادار کرده بود که ملبوس محقر و ژنده‌ای بتن کنم و عابرین را بدین طریق برقت آورم، البته من در ایفای نقش‌خود کمال مهارت بخرج میدادم، ولی فقط رفتار و کردار خدمتگزارانم در این مورد موانعی پیش می آورد . چنانکه اوضاع آبدار خانه وآشپزخانه من با این روشی که اختیار کرده بودم کاملا منافات داشت. مثلا آدمهای من انواع واقسام مواد خوار بار را بهر قیمتی که میشد خریداری وتهیه میکردند، و همین حقیقت موجبات شک و تردید اهالی را در بارهٔ فقر و مسکنت فوق العادهٔ من بر - می انگیخت .

درچهاردهم ، دوساعت پیش‌ازطلوع آفتاب آنارگی را ترك گفتیم ، دوفرسنك راه درنهر آستولف(۱)روبیالا رفتیم، وبالاخره ازقایق پیاده شده محمولات خود را بشش عرادهٔ کوچك بار کردیم و براه افتادیم. دو ارابه دیگرانباشته از اجناس‌وموادی بود که مطران زامپی خریداری کرده‌بود. اما این هشت دستگاه عراده انباشته سرو صدای زیادی براه انداخت ، زیرادر کشور کلشید مردم‌هیچوقت عادت بحمل ونقل این‌مقدارمحمولات ندارند و چنین چیزی ندیده‌اند . بطوری که در مدت کمتر از دو روز در سرتاسر سر زمین مینگرلی شایع شد که یك‌عده اروپایی بهمراهی هشت ارابه انباشته از محمولات واردکلشید گشته‌اند . این خبر باشاخ و برك فراوان انتشار یافت وچنانکه‌حکایت خواهم کرد موجبات صدمات فراوانی را برای ما فراهم آورد. خلاصه بعد از طی چهار فرسنك ونیم

(۱) Astolphe

راه هنگام غروب آفتاب وارد سی‌پیاس شدیم .

استقرار آباء مبلغین مسیحی بعنوان پزشك در کشورهای قفقازیه

سی‌پیاس (۱) اسم دو کلیسای کوچکی است که یکی متعلق بحوزه روحانی کاشید میباشد ، و دیگری باضافه محوطه متعلق باین دومعبد ، به آباء مبلغین مسیحی تی آتن (۲) واگذار شده است. محوطه مزبور بسیار وسیع و بزرك میباشد ، چنانکه منازل متعدد چوبی بسبك متداول کشور، در این جایگاه بنا شده است. بعضی ازاین خانه‌ها یك اشکوبه و برخی دیگر دو طبقه است. هر یك از روحانیون در یکی ازاین منازل بطور منفرد زندگانی میکنند، و کاملا ازیکدیگر جدا هستند . خانه‌های محقرو کوچك مخصوص بردگان کشیش‌ها است ودو خانواده دهاتی از رعایای آنها نیز در اینجا سکونت دارند .

تی آتنها در سال هزاروششصد و بیست وهفت میلادی وارد کشور کاشید گشته‌اند . آنها با شغل پزشگی وارد ایـن سرزمین شده‌اند . در آن ایام پادشاه مقتدری بر این کشور فرمانروایـی داشت ، برای سلطان توضیح دادند که ورود این قبیل اشخاص ذیفن ومتخصص برای بهبودی و سلامت مردم قلمرو وی بسیار مفید ومثمر ثمرات فراوانست. پادشاه‌قدوم آنانرا گرامی شمرده برایشان منازل ومزارعی عطا فرمود ودهاقینی برای کشت وزرع وتهیه شراب و غـلات تخصیص داد . بیست سال پیش آباء یسوعیین قسطنطنیه‌دو نفر ازهمقطاران خود راباین سرزمین اعزام‌داشتند، ولی این مبلغین چنان زود زندگی را بدرود گفتند که موجبات ترس و

(۱) Sipias
(۲) théatins

وحشت دیگران را فراهم آورد، بطوریکه دیگر هیچکس جرأت حرکت باین سرزمین را درخود نداشت . آباء مبلغین مسیحی تی آتن درسالهای پیش دراکثرمناطق این حدود ازقبیل تاتارستان و گرجستان وچرکسستان وایمیریت منزل وماوا داشته اند ، ولی نظربعدم استقبال مردمان ممالک مزبور از آئین کلیسای رومی (غربی) وکثرت فرسایندهٔ کارهای پزشکی، منازل ومساکن مذکوررا ترک گفته اند واینک همه آنها مبدل بویرانه و وکاملا مخروبه گشته است .

آباء تی آتن تاکید میکردند که قرارگاه موجود درکلشید را نیز نظر بملاحظات مزبورمیخواسته اندکه مدتها پیش ترک بگویند ، ولی نظر باینکه کلیسای مغرب مایل است که افتخاراهتزازلوای آئین کاتولیک در سرتاسرجهان نصیبش شود ، ونیزخود آباء مذکور افتخار این یگانه مأموریت را در عالم داشته باشند ومقام واحترامشان همچنان مصون و محفوظ بماند ، لذا هنوزهم دراین سرزمین استقراردارند .

کلشیدیان معتقدند که اروپائیان مسیحی نیستند

درسی پیاس (۱) هنگام و رود خود چهار نفر تی آتنی دیدم که سه نفرشان معمم ویکیشان مکلابود . کشیشان بفن طبابت اشتغال داشتند ومرد غیرروحانی هم پزشك وهم جراح بود ، این شخص درتمام عالم به جراحی شهرت است . راهبین مذکورمیگویندکه فعالیت روحانی آنها درکشور کلشید، منحصرومحدود است به تعمید کودکان ، والبته چنانکه معلوم است این مراسم را مردم مملکت مزبوربهیچوجه رعایت نمیکنند ویا اینکه بطرزناپسندی برگزارمینمایند . رهبانان تی آتن اعتراف دارند

(۱) Sypias (گاهی با Y وگاهی با i)

که درمیان مردم کلشید دیگرهیچگونه تبلیغات روحانی ندارند ، مضافاً
براینکه اهالی این سرزمین عقیده دارندکه اروپائیان مسیحی نیستند ،
زیرا بهیچوجه مثل مردم کلشید متحمل ایام متعدد و متوالی امساك ، و
پرهیزهای سخت وصعب نمیباشند وبعلاوه برای تصاویرو تمثالهای مقدس
مذهبی احترام بسزائی قائل نیستند . حتی بندگان خاص تن آتنها نیزدر
مراسم وآداب مذهبی آنها شرکت نداشتند، راهبین حکایت میکردند
که بهیچوجه من‌الوجوه توفیق نیافته اندکه یکی‌ازآنهاراوادار بشرکت
درتشریفات مذهبی سرود قداس وبرگزاری مراسم تقدیس‌شراب ونان
بنام‌خون وجسم حضرت مسیح (۱) بنمایند .

حیلهٔ آباء مبلغین مسیحی برای تعمید کودکان کلشید

آباء مبلغین تی آتن ، چنانکه بکرات ومرات
مشاهده‌کردم مدام بتعمید کودکان میپرداختند
ومعمولادرخانه‌هائیکه مدتی‌مدید ترددنکرده
بودند ودرخوانواده‌هائیکه برگزاری‌مراسم‌این
تقدیس مذهبی را بیاد نداشتند ، هرکسی راکه می‌یافتند تعمیدمیدادند.
من ایام متوالی با رئیس هیات مبلغین مزبور همراه وشاهد طرزوترتیب
تعمیدکودکان بودم . اغلب اوقات هنگامیکه طفل بیماری‌رابرای‌معالجه
بحضوروی‌میآورند، دستورمیداد که طشتك آبی‌برای شستشوی دستهایش
حاضرکنند . آنگاه پس ازتنظیف دستها بدون اینکه‌آنهارا خشك‌نماید
با انتهای انگشتانش پیشانی کودك رالمس میکرد ومالش‌میداد · امابرای
حاضرین بتاکید تمام‌اظهارمیداشت که این عمل را برای تشخیص‌بیماری
مریض انجام میدهد .

(۱)Messe

رئیس هیات برای تعمید کودکان سالم معمولا دستهای خود را شسته بالای سرشان حرکت میداد ، واین عمل را علی الظاهر بطریق مطایبه و شوخی باتمام میرسانید . نخستین بار که من شاهد اینگونه عملیات وی بودم ، ملاحظه میکردم که چگونه درزیرلب مشغول قرائت ادعیه واذکار است وتبسم کنان مرانگاه می کند . ولی بعداً که ازماهیت مسئله پرسش کردم ، مطران زامپی پاسخ داد که تشریفات مذهبی تعمید را برگزار میکرده ، و بدینطریق سعادت مسیحیت شامل حال صاحبخانه و اولیای کودك شده است . من ازرئیس هیأت مبلغین سئوال کردم که چه نامی هنگام تعمید برای طفل مزبور نهاده است . اوجواب داد نظر باینکه جنسیت کودك معلوم نبود ، ازتسمیهٔ وی صرف نظرکرده است ، واضافه نمود که این مسئله چندان حایزاهمیت نمیباشد ، موضوع مهم آنست که قطرهٔ آبی برروی کودك افشانده شود وتشریفات تعمید ازلحاظ روحانی برگزار گردد .

درخاتمه باید بگوییم که آباء تی آتن درکشور کلشید هیچگونه احترام وعزتی ندارند، دارو ندار آنها را غارت و باکمال خشونت با ایشان رفتارمیکنند ، وفقط درمواقع بیماری ومرض این اوضاع حالت استثنایی پیدا مینماید .

ملاقات باملکهٔ کلشید، وپرسش و پاسخ دربارهٔ عشق وعاشقی

درروزهیجدهم ملکهٔ کلشید بقرارگاه تی آتنها آمد . رئیس هیات مبلغین با عجله وشتاب تمام باستقبال وی شتافت . درکشور دلشید وممالك همسایه ملکه ها را دیدوپال می نامند ، این کلمه لغت گرجی وبمعنای پرنسس میباشد . ملکه سوار اسب و ملتزمین

رکابش عبارت بودند تقریباً هشت نفرزن وده نفرمرد وکسانی که پیاده درکنارمرکوب وی بودند . این اسکورت ازحیث ملبوس ومرکوب محقر وپست بود . ملکه بمطران زامپی اظهارداشت شنیده است که زاد وتوشه مقررومعهود آباء تی آتن ازاستانبول فرارسیده ، و اروپائیانی که دارای محمولات عظیمی هستنددرمنزل وی فرود آمده اند ، اینك ازاستماع این خبرخاطرش قرین بشاشت ومشتاق عرض خیرمقدم است . بدین مناسبت مراتوصیه کردند که برای عرض سلام شرف حضورپیدا کنم وضمناً مطران زامپی چنین گفت : حسب المعمول این سرزمین خوبست که هدیه ای تقدیم خدمت ملکه نمایم ، ومعمولا همیشه هنگام شرفیابی بحضور پادشاه و ملکه تحفه ای تسلیم میشود . من ازرئیس مبلغین استدعاکردم که از ملکه استمهال نماید ، تا اینکه هدیه‌ای هنگام شرفیابی بدربار بحضور ایشان تقدیم بدارم ، واین تقاضا مورد اجابت قرار گرفت . ملکه اطلاع داشت که من بالسنهٔ ترکی وپارسی آشنا میباشم ، لذا فی المجلس دستور فرمودیکی ازبندگانش که ترکی را خوب میدانست حاضرشود ، آنگاه هزارگونه پرسش راجع بشخصیت ومسافرت من مطرح نمود . من پاسخ دادم که شخصی روحانی واز فرقه کاپوسن(۱) هستم ، ولی فکرمیکنم که علیاحضرت باظهارات من وثوق نداشتند ، چنانکه مدام مسائل عاشقانه مطرح میکردند (۲) ومیپرسیدند که آیادردل خوداحساس عشق ومحبت نمیکنم ، ویااینکه هرگزدچارآفت مهرومعاشقه نبوده ام ، واینکه چگونه

(۱) Capucin

(۲) البته خوانندگان وقوف دارند که درآئین مسیح روحانیون راهب و عزب هستند ، وشاردن هم خودرا روحانی کاپوسن جلوه گرساخته ، وعزب میباشد !

چنین چیزی، ممکن است وچطورمیشود درزندگی ازون گذشت . ملکه با اشتیاق تمام ولذت خاطر وشایان توجهی این رشته مذاکرات را تعقیب میکرد وهمراهانش نیز ازشرکت دراین قبیل مقولات حظ وافری میبردند؛ اما من که غوطه‌وردردریای یاس وحرمان بودم ، میخواستم هرچه زودتر ازچنگال علیاحضرت استخلاص پیداکنم . من مدام میترسیدم که مبادا ملکه دستورنهب وغارت محمولات مرا صادرنماید ، زیرا سه بار تاکید کرده بود که مشتاق تماشای اموال‌من‌وزاد وتوشه راهبین است . چنانکه گفته ام از استانبول انواع و اقسام ضروریات آباء مبلغین تی آتن را ارسال‌میدارندوراهبین مجبورهستندکه سهمیهٔ شاه‌وملکه ، نخست‌وزیر واشراف‌واعیان کشوررا‌ازاین‌مرسولات بموقع تسلیم مقامات عالیه مزبور نمایند . مطران زامپی وعده کرد که علی‌الصباح هدیهٔ مزبور را بحضور علیاحضرت تقدیم خواهد داشت ، بعلاوه من‌نیز بنوبهٔ خود تحفهٔ لازم را تسلیم خواهم نمود . شکرخدا راکه ملکه پس ازاخذ این تامینات مارا ازشرخویش خلاص کرد .

صبح روزنوزدهم ، ملکه دعوتی برای ناهارازمن بعمل آورد . من نیز بهمراهی رئیس هیات مبلغین و یکنفر تی آتن شرفیاب حضور شدم . علیاحضرت درکاخی بفاصلهٔ دومیلی ازمنزل ما ، سکونت داشت . او با پادشاه‌دریك عمارت‌زندگی نمیکرد ، سلطان طاقت تحمل وی را نداشت وبی‌نهایت ازاومتنفربود وحتی آرزوی مرگش را داشت ، ازدواج پادشاه کلشید با وی صورت اجبارداشته است . دراین روزملکه خیلی آراسته‌ترازروزپیش‌جلوه مینمود، بطوریکه هفت قلم آرایش کرده وسعی‌داشت که زیبا در نظر آید ، پوشاکش زربفت و زلفهایش مزین بجواهر بود ،

روسری بسیار نفیس وشایان توجهش بخصوص جلب نظرمیکرد ، نه یا ده نفرخدمتکار مخصوص ، بانوی بانوان کلشید راکه بر روی فرشی جلوس کرده بود احاطه نموده بودند . ازقرارمعلوم بعلت حدوث جنك ندیمه‌- های وی بیك قلعه مستحکم انتقال داده‌شده بود . تالار پذیرائی ازنگهبانان نیمه برهنه‌ای که درباریان ملکه راتشکیل میدادند، پر بود. پیش ازشرفیابی هدیهٔ تقدیمی ازمن مطالبه شد ؛ وخدمتگزاری که تحف مزبوررا حمل میکرد آنرا تسلیم درباریان نمود : نوارهای ابریشمی ، رشته فرنگی ، کاغذ ، سوزن ، غلافهای فوق‌العاده‌زیبای قیچی و کارد ، مجموع این هدایا درحدود بیست وچهار فرانك ارزش داشت ، ولی درکشور کلشید قریب شصت فرانك می‌ارزید . پرنسس فوق‌العاده اظهار رضایت کرد و پس از معاینهٔ تحفه ها مرا اجازهٔ شرفیابی عطا فرمود . درکنارملکه یك صندلی نهاده بودند، که بدعوت یك غلام ترکی‌دان درروی آن نشستم ، بانوی بانوان کلشید درابتدای سخن تمایل خودرا دایر بازدواج من بایکی ازدوستانش اظهارداشته وچنین گفت : بسیارعلاقمند است که من دراین سرزمین رحل اقامت بیافکنم ودرکشوروی بمانم ، ووعده فرمودکه در صورت اجابت این دعوت برایم زمین ومزرعه،رعیت و برده نیزعطاخواهد کرد. دراینموضوع ملکه میخواست تجدید مطلع کندکه خوانسالارما را بصرف ناهاردعوت نمود ومطلب مسکوت ماند .

تعریف وتوصیف خوان ملکهٔ کلشید

کاخ مسکونی ملکه دروسط پنج‌وشش عمارت دیگرکه هریك بفاصلهٔ صد قدم از یکدیگر و فاقد دیوار وچپر بودند ، قرار داشت . درمقابل کاخ یك صفهٔ چوبی بارتفاع هیجده شست(۱) وجود داشت که گنبد کوچکی

(۱) مقیاس طول معادل ۰٫۰۲۷ متر .

آسمانهٔ آنرا تشکیل میداد. سطح صفه را مفروش کردند و پرنسس جلوس فرمود ، بانوان مقرب حضور نیز بفاصلهٔ چهار قدمی ملکه روی فرشهای دیگری بزمین نشستند. درباریان کم اهمیت دیگر که تعدادشان بالغ برپنجاه نفرمیشد، دایره واردرروی سبزی وچمن استراحت اختیار کردند ، درکنارصفه دونیمکت وجودداشت که من وراهبین تی آتن (۱) ازیکی بجای صفه و ازدیگری بمنزلهٔ میزاستفاده کردیم. پس ازجلوس پرنسس ، خوانسالار سلطنتی سفرهٔ کتان منقش بالا بلندی در محضر ایشان پهن کرد ودریکطرف خوان لوازم غذاخوری را قرارداد که عبارت بود از: دو ظرف بلوربزرك و دو کوچك ، چهار بشقاب وهشت فنجان و استکان بقطرهای مختلف ، یك ظرف سوپ و ملاقه ویك کفگیر، وکلیه این لوازم ازنقره ساخته‌شده بود. خدمهٔ دیگردراینموقع مشغول گستردن صفحات چوبی درجلودیگران بودند وازاین صفحه‌ها بجای سفره استفاده مینمودند. برای بانوان مقرب حضورنیزیك چنین صفحه‌ای گسترده شد. بعدازاین تشریفات منظرهٔ پاتیل قم(۲) عمومی که بوسیلهٔ چهار نفرحمل میشد پدیدار گردیدویك دیك دیگری که محتوی قم سفید بودتوسط دوخدمتکار درمیدان نهاده‌شد. چنانکه متذکرشده‌ام قم خمیری است که مردم کلشید از آن مثل نان درمیان ملل دیگراستفاده وتغذیه میکنند. آنگاه بروی تخت روانیکه بدست دو نفر حمل میگشت سرو کلهٔ خوك آبگوشتی پیداشد. چهار آدم دیگر نیزهریك کوزهٔ شراب بزرگی بدست واردمجلس گشتند. ازهمه‌این اغذیه‌واشربه‌ابتدا سهم ملکه وبانوان بارگاه‌ویرامیدادند سپس قسمت ماودرباریان پرنسس راتقدیم میکردند. بعلاوه درسفرهٔ ملکه

(۱) Théatini (۲) Gom

دریك بشقاب بزرك وعمیق چوبین مقداری نان وسبزیجات محرك وبسیار تند واشتها آوری نهاده بودند، ونیز دربشقاب بزرك سیمینی دومرغ بریان وآبگوشتی باچاشنیهای فوق‌العاده تندی گذاشته بودندکه من بهیچوجه نتوانستم چیزی‌ازآن بخورم. پرنسس مقداری نان وسبزی برای من عطا فرمود و گفت که بناهار ادامه بدهم و تذکر داد که گاوی نیز قربانی خواهد شد . این یك تعارف بیغل وغشی بود .

روحانیون مسیحی پیشرو استعمارند

ملکه کمی بعد برایم دوقطعه مرغ فرستاد وسئوال کردکه چراازاروپائیان هنرمندوصنعتگروآشنا برموزوفنون فلزکاری ، ابریشم وپشم بافی کسی به سرزمین کاشید نمیآید و فقط کشیش وراهب که هیچ کاری ازایشان ساخته نیست وهیچگونه‌نیازمندیی بوجودشان نداریم وارد میشود؟ من ازطرح این سئوال سخت متعجب ودچاربهت وتحیرشدم .

ملکه با لحن بلند ورسایی بزبان کلشید سخن میگفت ، وغلام وی نیز مقصوداورا با آهنك بلندی بترکی برایم حکایت‌میکرد. البته خوانندگان گرامی خودشان مراتب شرمندگی آباء مسیحی مبلغ تی آتن را درمقابل این سئوال کاملا احساس میکنند ، امادرحقیقت‌این خطاب‌عتاب آمیزشامل حال‌من نیزمیشد، زیرامنهم خودرا روحانی کاپوسن (۱) معرفی کرده بودم وبنابراین ازطرف آباء مزبوروخودم چنین پاسخ دادم که هنرمندان و صنعتگران اروپائی منافع مادی رامنظورنظردارند واین مقصود درسرزمین آباء واجدادیشان باکمال سهولت فراهم میآید واحتیاجی بمسافرت در کشورهای دیگرنمیباشد ، اما راهبین وروحانیون که‌رضای خداوهدایت

(۱) Capucin

خلق(۱) مدارزندگی آنان را تشکیل میدهد رنج سفر را تحمل و ترك وطن را برای خویش سهل میشمرند.

ملکهٔ مطلق العنان بخاطر استفاده

ناهار دوساعت طول کشید. پس از ساعت اول ملکه گیلاس شرابی برایم ارسال و پیغام فرمود که این فنجان مخصوص ایشان و شراب موجود در آن بلب مبارك معزی الیها خورده است و درست سه بار بدین ترتیب مرا قرین مباهات وافتخار ساخت. بانوی بانوان کالشید از مشاهده داخل کردن آب در شراب توسطمن سخت دچار تعجب شد و گفت: این اولین بار است در عمر خودچنین چیزی می بیند. ملکه و بانوان مقرب حضور همه شان شراب راخالص ولاجرعه و بمقادیر زیاد بسرمیکشیدند. درخاتمه غذا غلام ترکی دانرا پیش من فرستاده سئوال کرد که آیا ادویه جات و چینی آلات هم همراه دارم؟ هفت هشت بار پیغامهای مشابهی برای تقاضای چنین چیزهایی برایم فرستاد. بهمین جهت من میخواهم بگویم این موجود پست، البته در صورتیکه بتوان ملکه مطلق العنانی را چنان خواند، فقط بخاطر استفاده این تشریفات را برای من قائل میشد. تمام جواب های من منفی بود، بطوری که بالاخره بدین طریق موجبات خشم وغضب پرنسس فراهم آمد و بحالت تغیر آمیزی چنین گفت: پس دستور میدهم محمولات شما را تفتیش کنند. من پاسخ دادم که هرچه دلشان بخواهد میتوانند بکنند؛ البته این جواب را برای اختناق حرص طمع ملکه؛ واستتار خوف ووحشت خویش ایراد کردم.

(۱) چنانکه خودشاردن اعتراف دارد سؤال ملکه کلشید فوق العاده حساس و غیرقابل جواب بوده است. اما مبلغین مسیحی مغرب زمین همیشه درتمام کشورهای مشرق پیشرو استعمار بوده اند. جنایات وفجایعی که باصطلاح روحانیون امریکایی مقیم ارومیه آذربایجان درجنك اول جهانی مرتکب شده اند، برای محکومیت همه آنان کاملا کافی میباشد. م.

پرنسس اظهار داشت که شوخی میکرده است ، من نیز اگرچه
علی الظاهر این حرف را باور نمودم ولی بمحض اینکه ناهار تمام شداز
یکی از آباء تی آتن تمنی کردم که فی الفور رفیق مرا از قصد ملکه آگاه
سازد تا برای مواجهه با هرگونه پیش آمدی آماده باشم . پس از پایان
غذا ملکه کاشید بازهم در موضوع ازدواج من تجدید مطلع کرد واظهار
داشت که ممکن است در اقرب اوقات زن مـورد نظر را بدیدار من
برساند. ولی من باز هم مثل سابق جواب دادم که روحانی راهب بهیچوجه
نمیتواند شریك زندگی اختیار نماید ؛ وبعد از این پاسخ مرخصی یافتم.
بدبختانه در موقعیکه من مراسم تعظیم بجـای آورده و بیرون میرفتم
چشم پرنسس بملبوس زیرین سفید ونفیس من افتاد، که نظیر آن بهیچوجه
در این کشور پیدا نمیشود و در تحت قبای کهنه من نهان مانده بود . در
این هنگام ملکه بمن نزدیك گشته، آستینم را بالا زد وبازویم را بدست
خویش گرفت وباچنین حالتی مدتی با یکی ازبانوان مقرب حضور بصحبت
پرداخت . باوجود تبسم پرنسس واظهار بشاشت ازطرف ایشان من سخت
دلواپس بودم ودر حقیقت احساس هیچگونه التذاذی نمیکردم، نکته‌ای
که بیش از پیش موجبات زحمت مرافراهم میآورد آن بود که اوبااشاره
واماره بمن صحبت میکرد، ولی من چیزی از گفتاروی را درك نمیکردم من
نمیدانستم دراین موقع بااین وضع وهیئت درانظارعامه درمقابل چنین زن
مقتدرومطلق العنانیکه مظهر بیشرمی ووقاحت درباریانست چگونه رفتار نمایم.

چگونه بلانازل میشود

با این همه تا آنلحظه من فقط مشوش بودم،
ولی هنگامی دچار بهت و حیرت شدم که ملکه
خطاب بمطران زامپی اظهار داشت : « شما هر دو نفر مرا فریب می ـ
دهید . میخواهم که صبح یکشنبه هردویتان اینجا بیائید ، وراهب تازه ـ

وارد برایم سرود قداس بخواند» . رئیس هیئت مبلغین میخواست سخنی بگوید که پرنسس از ما رو گردانید و گفت برویم .

هنگام مراجعت بمنزل من سخت مبهوت و متفکر ، و محزون و غمگین بودم . این حرف ملکه کاشید مرا فوق العاده متوحش و مضطرب کرده بود ، زیرا بیم داشتم که مبادا اژدهای حرص وطمع وی را وادار باقدامات سوء وناپسندی علیه من بنماید . زامپی مرا آگاه ساخت که این موضوع حتمی الوقوع و برو بر گردی ندارد ؛ لذا من نیز برای مواجهه با هر گونه پیش آمدی از آنشب ببعد هر چیز قیمتی که همراه داشتم بقلب خاك امانت سپردم ، ابتدا دستور دادم در اطاق یك مبلغ تی آتن حفره‌ای بعمق پنج پا بکنند ، سپس صندوقی محتوی ساعت‌های جواهر نشان و یك گاه شمار مرجانی رادر آنجا جای دادم. این کار باچنان مهارتی انجام شد که هیچکس را بهیچوجه سوء ظنی حاصل نمیشد. آنگاه برای دفن گنجینهٔ دیگری میخواستم از کلیسا استفاده کنم ، مطران زامپی توصیه کرد که قبر یکی از تی آتنهارا که شش سال پیش مدفون شده است ، برای این کار مورد استفاده قرار دهم و صندوقچه کوچکی رادر میان بقایای اجساد متوفی بامانت سپارم .

خداوند که عالم بر خفیات و آگاه بر آینده است ، مرا از تعقیب این نظریه باز داشت. من ترجیح دادم که حفرهٔ عظیمی نظیر آنچه که در اطاق کنده شده بود ، در یك گوشه‌ای از کلیسا ، درپشت در ورودی حفر شود ، وسپس صندوقچه‌ای راکه محتوی دوازده هزار دوکای(۱) طلا بود ، در آن جایدادم. آنگاه یك قبضه شمشیر ویك عدد قداره جواهر نشان گرانبهایی را در سقف اطاق مسکونی خودم که مستور از کاه (کاهگل)

(۱) Ducat



منظره عمومی شهر تبریز

بود پیدا کردم. بالاخره چیزهای گرانقیمت سبک‌وزنی راهم پیش‌خودمان، من و رفیقم نگاه داشتیم ولی اشیاء کم بها را برای حفاظت به آباء تی آتن سپردیم.

روز بیست وسوم بود که مائده موعود ملکه نازل واوامر مقتضی برای تفتیش محمولات من شرف صدور یافت. روزیکشنبه بود ومن مدتی را بقرائت ادعیه واذکار واستغاثه و استرحام و آرزوی استخلاص از این مخمصه مخوف و مهلکه هولناك گذرانیده بودم. من خودرا چنان گرفتار واسیر حس میکردم که جرئت تمنای نجات از درگاه الوهیت، در خود مشاهده نمیکردم. در این موقع، اسارت در غل‌وزنجیر ترکانرا بر گرفتاری بدست سلیطه کلشیدی، این میدیای (۱) مشئوم ترجیح میدادم. تازه ناهار خورده بودیم که برئیس هیأت مبلغین اعلام داشتند که دو نفر از اعیان کشور آمده‌اند ودم در او را میخواهند. این دو نفر همسایه تی آتنها بودند، و مسلح ومجهز وزره پوش وسواره تشریف آورده بودند. هریك از این رجال قریب سی نفر افراد سوار و پیاده همراه خویش داشتند. مطران زامپی از مشاهده آنان بهیچوجه نگران نشد، زیرا ایام جنك بود. دو نفر اعیان مزبور برئیس مبلغین اظهارداشتند که با وی‌واروپائیان تازه وارد قصد صحبت دارند و بلافاصله از اسب پیاده شدند. مطران زامپی من ورفیقمرا صدا کرد، وما نیز بملاقات آنان شتافتیم. من ابتدا هیچگونه سوء ظنی نسبت باین مهمانان ناخوانده نداشتم ولی فی‌الفور با خبث نیت آنان آشنا گشتم؛ بمحض اینکه درکنارشان قرار گرفتیم دستور باز داشت ماصادر گردید. برای آباء مبلغین تی آتن نیز دورباش اخطار

(۱) Médee

گردید و گفته شد که اگر درصدد مداخله برآیند خونشان بهدر خواهد رفت. رئیس هیات که سخت مضطرب ومشوش گشته بود ، فرار رابر قرار ترجیح داد، اما دیگران از ما جدا نشدند، مخصوصاً پزشك تی آتن غیر-روحانی دلیرانه بپایمردی برخاست و با وجود مشاهده لب تیغ ستمگران بر گردن خویش مارا ترك نگفت . حسب الامر روسای غارتگران نوکرهای ما بازجر و شکنجه بازداشت شدند ، اما یکی از آنها که درصدد مقاومت بر آمد، و باقداره کمربندش از خود بدفاع برخاست، بیرحمانه باضربات نیزه مضروب وبدرختی بسته شد .

آدمکشان اعلام کردند که قصد تفتیش محمولات ما را دارند . من درپاسخ اظهارداشتم که شما صاحب اختیارمطلق هستید ؛ ماراهبی مفلوك کاپوسن میباشیم ، وتمام ما یملك ما عبارتست از کتاب و کاغذ و پوشاك کهنه وژنده ؛ اینك همه چیزما دردسترس شما قرارخواهد گرفت وفقط خواهش میکنم ازاعمال قوهٔ قهریه خود داری فرمائید و درصدد ایذاء واذیت ما برنیائید . البته درحالیکه من گرفتارومغلول و آدمکشان مالك مطلق وحاکم برسرنوشت منزل ومأوی وساکنین آن بودند ، غیر از این کاردیگری از دستم ساخته نبود . سپاس خدایراکه همین وضعیت روزنه رهایی برویم بازکرد . دست وپای مرا بازکرده و گفتند که در خانه مسکونی خودراکه دراشکو به اول قرارداشت ، بازنمایم . پس ازجست و جوی کافی چیزی که چنگی بدلشان زند گیر نیاوردند . چنانکه گفته‌ام ، جواهرات گرانبها را مادر پهلوی خودمان پنهان کرده بودیم . رفیقم مال خویش را دریقهٔ نیم تنه بلند و بزرك خزی خود دوخته بود ، اما من سنگهای قیمتی خودرا دردو پاکت کوچك ممهور پنهان ساخته،میان صندوق

کتابها گذاشته بودم. نظر بخوف ووحشتی که ازقتل ومرك، پوست کنده‌ـ شدن ویا ببردگی فروخته شدن داشتم، آنهارا از خود دور ساخته بودم. من بپزشك غیرروحانی ورفیق خودم توصیه کردم که با مذاکره وصحبت وتقدیم کمی نقدینه به دواشراف سردسته ،سر آنهارا شیره‌مالیده‌مشغولشان کنند، تا بدینطریق من اغتنام فرصت کرده دو پاکت محتوی جواهرات را درجایی مخفی بسازم؛ واین نقشه قرین موفقیت گردید.

سفیر شاهنشاه صفوی

من فی الفور داخل خانه شده دررا بـروی خود بستم. اما این عمل موجبات سوءظن قطاع‌ـ الطریق را فراهم آورد وموضوع‌را بسردستگان‌رسانیدند. دراینموقع دو اعیان کلشید خودشان بجانب در ورودی حرکت کردند،امامدخل محکم بسته بود. من صدای رفیقم‌را دریافتم که آهسته هشدارمیدهد ومیگوید که از شکاف در مرا تحت نظر گرفته‌اند. با شنیدن این اخطارفی‌الفور دوپاکت را ازسقف، که میخواستم درآنجا پنهانشان سازم بیرون کشیدم و طوری اینعمل را انجام دادم که از دیـد آدمکشان در امـان باشم. پاکتهای جواهر رادرجیب خویش نهادم، ولی‌چون‌ازدوردیدم که مهاجمین دررا شکسته‌اند، لذا ازراه پنجره خود را بحیاط باغچه پرت کردم (۱). این اقدام بمنزله انتحار بود، و من بهیچوجه هنگام‌مواجهه بایك حالت ضرورت غیر خارق العـاده بچنین تهوری دست نمی یازیدم. خلاصه بمنتهی‌الیه باغ‌شتافته‌دوپاکت را بمیان خاروخاشاك انداختم. دراینموقع چنان مضطرب ومشوش بودم‌که بزحمت میتوانستم محل دفن گنجینه را

(۱) اینکه قارئین ملاحظه فرموده‌اند که منزل مسکونی شاردن درطبقه اول بود وسقوط از پنجره آنرا معادل با انتحار دانسته، ناشی از آنست که اروپائیان اشکوب اول را بـاصطلاح ما بحساب نمی‌آورند، بنابراین منظوردرحقیقت پنجرۀ طبقه دوم است.

درخاطره خود تجدید کنم. بلافاصله بخانه برگشتم ومنزل را مملو از دزدان یافتم ، بعضی از قطاع الطریق رفیقم را شکنجه میدادند وبرخی دیگر با ضربات سهمگین صندوقهای مرا میکوبیدند و میخواستند بشکنند. من که میدانستم در توی اینها چندان چیزی وجود ندارد ، با کمال شجاعت بایشان اعلام داشتم که در اقدامات خوداز رعایت جانب احتیاط فروگزاری ننمایند ، من سمت سفارت پادشاه ایران را دارم ؛ و سلطان گرجستان انتقام این اعمال وحشیانه را با کمال شدت از آنها خواهد کشید ؛ وفی الفور گذرنامه سیاسی اعطایی شاهنشاه صفوی را برایشان ارائه دادم. یکی از دواشراف کاشید آنرا از دست من گرفته اظهار داشت که در عالم از هیچکس باکی ندارد و بکسی وقعی نمیگذارد وخواست که فرمان را پاره نماید. ولی دیگر از اینکار ممانعت بعمل آورد: طغرای طلایی ومهر زرین اورا هشدار داد و باحترامش واداشت . او بمن دستور داد که صندوقهایم را بازنمایم و اظهار کرد که هیچگونه آسیبی بمن نخواهد رسید ؛ ولی اضافه نمود که درصورت امتناع ومقاومت کله‌ام را خواهد کند. من میخواستم پاسخ دهم واز گشودن صندوقها خودداری نمایم والبته این برایم گران تمام میشد. چنانکه یکی از نظامیان قطاع الطریق شمشیر خود را بقصد فرود آوردن بمغز من از غلاف بیرون کشید، ولی پزشك غیر روحانی بازوی اورا متوقف ساخت. دراین این حین من صندوقها را باز کردم وشاهد نهب وغارت عجیبی گشتم، هرچه را دلشان میخواست بیغما بردند.

هنگام نهب وتاراج من درمقابل پنجره‌ای ایستاده بودم ، و برای اینکه تأثر وتألمم بیشتر نشود رویم را بخارج برگردانیدم. موقعیکه بباغ می نگریستم ، مشاهده کردم که دو نفر سرباز مشغول جستجو در میان

آنقسمت از خاروخاشاك هستندکه من بسته های جواهرات را در آنجا پنهان ساخته بودم. من با خشم وغضب فراوان بمحل حادثه دویدم ویکی از آباء تی آتن نیز همراه من آمد؛ اما نمیدانم چرا نظامیان بمحض دیدن ما از آنجا کنار کشیدند. من فی‌الفور درصدد پیداکردن پاکتهای مزبور بر آمدم، ولی تشویش واضطراب شدید مانع از آن بودکه محل دفینه را بخاطر بیاورم. باوجود مجاهدات فراوان از کشف بسته‌ها عاجز ماندم و یقین کردم که آنها را برداشته و برده‌اند. قارئین بسهولت میتوانند درجه یاس وحرمان شدید مرا حدس بزنند، زیرا این سنگهای گرانبها بیست و پنج هزاراکو (۱) ارزش داشت، اگرخداوند بداد من نمی‌رسیدزندگی را درهمان آن بدرود گفته بودم. امالطف الهی‌همیشه شامل حال من بود ودرتمام مراحل زندگی‌مرایاروياوروآرامش بخش‌خاطراست. معهذا در اینموقع رفیقم وپزشك غیرروحانی مرا باآوای بلندی صدا کردند، من نیزازباغ خارج‌شده بطرف خانه وبسوی آنها دویدم. بمحض ورودبمنزل دوسربازمرا بازداشت کردندو بگوشه‌ای برده جیبهایم را خالی ساختند؛ اما چیز معتنابهی در آن وجود نداشت. آنگاه بازوان مراگرفته خواستندکه دستهایم را ببندند. من دادوفریاد راه انداختم و بمقاومت پرداخته برایشان فهمانیدم‌که مرا پیش روسای آدمکش ببرند؛ سپس بسردستگان گفتم که بردن وکشتن نیازی بدستبند ندارد، زیرا هرطور که دلشان بخواهد من حاضرخدمت هستم وبرای تحمل هرگونه‌بلایی آماده میباشم. سردستگان پاسخ دادندکه چون ما سمت سفارت داریم، مارا میخواهند بحضورپادشاه کلشید ببرند. من درجواب گفتم که‌مابدون

(۱) Ecu معادل سه تا شش لیره فرانسویست. م

دستبند آمادهٔ حرکت هستم ، و امیدواریم که اعلیحضرت موازین‌عدالت را دربارهٔ ما مجری ومعمول بدارند ؛ بعلاوه ما حامل نامه‌هایی میباشیم که بطورحتم برایشان مورد توجه و شایان دقت خواهد بود . خیلی دیروقت بود ، شب فرا رسیده بود ، وکاخ سلطنتی درفاصله پانزده میلی قرارداشت . ما را رها ساختند وازبردنمان منصرف شدند ، وفقط یکی ازنوکران راکه درصدد مقاومت بر آمده بود ، همراه خویش بردند . پانزده روزبعد من ویرا بده پیاستر (۱) بازخریدم .

داستان اللهویردی ارمنی

پس ازاستخلاص ازچنگال قطاع الطریق بسوی باغ شتافتم . یکی ازآباء مبلغین مسیحی که هنگام جستجوی بسته‌های جواهرات بامن بود ، تمام داستان را برای همراهان حکایت کرده وازوقوع این سانحه هایله آنها را خبردار ساخته بود . همه حضار متفق‌القول بودند که بهیچوجه سربازان مرامشاهده نکرده‌اندوهرگز بتعقیب من نپرداخته‌اند وموضوع اختفای‌پاکتهادرمیان‌خاروخاشاك ازنظرشان‌مطلقاً پنهان مانده‌است. یکی ازنوکران ماکه ارمنی‌وموسوم به اللهویردی (۲) بود ، در دنبال من بباغ آمد ، و از اینکه دیدم با چشم گریان بازوان خود را بگردنم انداخت سخت در شگفت شدم . اوخطاب بمن چنین گفت :« مسیو ، ما بدبخت شده‌ایم !» من که از فرط وحشت هیچکس را باز نمی شناختم ، سخت دستخوش هیجان شدم و فکر کردم که یکی ازکاشید یانست که در صدد

(۱) Piastre سکه نقره قدیمی .

(۲) Allverdi ، این شخص را بمناسبت صمیمیت عدیم النظیرش دراینجانام میبرم وهنگام مراجعت بپاریس ازنخستین دوره مسافرت، دوستانم‌وی را درپاریس دیده‌اند. شاردن . این کلمه ترکی وبمعنای خدابخش عطاالله ودیوژن است . م

قتل من بر آمده است . ولی بمحض اینکه نوکر خود را بازشناختم شفقت ومحبت اومرا متأثرساخت ، وبرایش گفتم که از گریه و ناله باز ایستد ، آنگاه اللهویردی ازمن پرسید : مسیو بفرمائید ببینم خوب کاوش کرده‌اید؟ من جوابدادم که بقدری بجستجو پرداخته‌ام که بکمال بدبختی خود اطمینان قطعی دارم ، اما او بهیچوجه این پاسخ مرا رضایت بخش ندانست ومحل دفن گنجینه‌و کیفیت پنهان‌ساختن آنراجویاشد.من تمام‌ماجری‌را کماهوحقه برای وی حکایت کردم ، والبته اینهمه‌نقالی‌را فقط بخاطرمحبت‌وصمیمیت نوکر نمودم و طوری بفقدان بسته های گرانبها یقین داشتم که سعی او را دراینمورد کاملا باطل وحتی همکاری با اللهویردی را دراینمورد بیفایده میشمردم . دردل شب درد و الم سراپای مرافرا گرفته بود، وطوری‌مبهوت ومحزون ، پژمرده و افسرده بودم که نمیدانستم چه میکنم وکجامیروم وچه می‌اندیشم که ناگهان‌یکباردیگر باکمال تعجب مشاهده کردم که‌نوکر فقیرم گردنم‌را درمیان‌بازوان خویش‌فراگرفت : اللهویردی دوبسته‌جواهر گمشده را بسینهٔ من چسبانید . بشاشت ومسرت حاصله ازاین حادثه را حد وحصری‌نمیتوان شناخت ، اماحقیقت آنست که انبساط خاطر من از لحاظ بازیافت بیست و پنج هزار اکو نبود . بلکه شمول عنایت و لطف الهی بحالم ، مرا بیش‌از پیش ممنون وسپاسگزار میساخت . باملاحظه این کرامت‌ازدرگاه‌ربوبیت،دیگرمن هیچگونه نگرانی ووحشت ازوضع فعلی و حوادث آینده نداشتم ، خداوند در تمام حالات ، دراوج عزت و حضیض مذلت همیشه یارویاور ونگهدارمن بوده است .

پس ازیافتن پاکتهای گرانبهای جواهرات دیگراهمیت‌وتوجهی به اموال منهوبه و دارایی تاراج رفته خود نداشتم . من فی‌الفور بخانه رفتم

وبازیافت گنجینه گمشده را برفیق خود مژده دادم . اونیز دراینمدت سر و سامانی بمنزل محقر بخشیده بود . اشیائی که ازصندوقها بغارت رفته بود، عبارت بود ازالبسه واسلحه ، ظروف آلات مسین ، پوشاك وپیراهن زیرین ودیگرچیز های بیقدر وقیمت . ما تصمیم گرفتیم که بازیافتن بسته های گرانبها را مطلقاً پنهان نمائیم وبدینطریق دیگر کسی فکر نکند که ما چیزی قیمتی همراه خود داریم ، این طرح نتایج مفید ومثبتی بخشید . آباء تی آتن گمان داشتند که ما داروندارخود را ازدست داده ایم ، در صورتیکه ازلطف الهی بیش ازچهارصد اکوازاشیائمان بغارت نرفته بود.

درصبح روزبیست وچهارم رئیس هیأت‌مبلغین وپزشك غیرروحانی مرا برای دادخواهی بحضوراسقف اعظم و پادشاه کشوربردند . اینها بمن توصیه کردند که خوبست هدایائی برای ایشان همراه ببرم ، ولی من در این مورد باحتجاج ومخالفت برخاستم و گفتم: «مرك وغارت زدگی باتقدیم هدایا بهیچوجه تجانسی ندارد.» اما آداب‌وعادات مرا بتبعیت‌ازاین‌دستور (۱) وادار کرد : یك‌قبضه کارد، قاشق، وچنگال نقره ، ویك‌عدد کلاه که اسقف اعظم(۲)، بخصوص ازمن خواسته بود ،برایش ارمغان بردم . آنگاه فرمان وگذرنامه شاهنشاه ایران را به کاتولیکوس (جاثلیق.) وبسلطان کلشید نشان دادم ،اما ازتسلیم مکتوب سفیر کبیرفرانسه خودداری کردم ، زیرا آباء تی آتن این مسئله را صلاح ندانستند .

نه پادشاه و نه اسقف اعظم بهیچوجه درصدد ترضیه خاطرمن برنیامدند ، و اعلیحضرت متذکر شد که نظر بحدوث جنك زمام اختیار

(۱) اذادخلت فی قریة فعاشربآدابها . م

(۲) Catholicos

اشراف واعیان کشور ازدست وی خارج شده است ، وضمناً وعده فرمود که درفرصت مناسب کماهوحقه بموضوع دراسرع اوقات رسیدگی خواهد کرد و باتمام قوا در اعاده اموال منهوبه خواهد کوشید . کاتولیلوس نیز بهمین نهج بصحبت پرداخت وبجای علاج وچاره جویی بتسلای خاطر من مشغول شد . با وجود اینها ، ازطرف هریك ازمقامات عالیهٔ مزبوریکی ازاعیان مملکت مأموررسیدگی واستردادا موال منهوبه گشت .

پادشاهی که شریك دزدان بود

اما نکتهٔ شایان توجهی که طی این شرفیابی اجباری ، برایم عیان گشت موضوع مشارکت دادیان ، پادشاه کلشید در سانحهٔ مخوف مزبور بود ، ازقرارمعلوم یك سوم آنچه راکه غارتیده بودند بعنوان سهمیه بایشان تسلیم کرده بودند . اکتشاف این نکته مراکاملا بهوش آورد ودانستم که درچه سرزمینی مسافرت مینمایم وبدینطریق برایم مسلم گشت که سوانح وخطرات این مرزوبوم تا چه پایه مقدرومحتوم واجتناب ناپذیراست .

دونفر اعیان عالیمقام مذکور که بمساعدت ما گماشته شده بودند شب را بمنزل مسکونی ما تشریف آوردند . حسب المعمول بمناسبت تشریف فرمائی ایشان ، تقدیم هدیه‌ای بحضورشان لازم مینمود . حضرات بماوعده فرمودند که علی الصباح درصدد تعقیب قضیه برخواهند آمد ، اما از این وعده ها چیزی بدست نیامد ، ودرعصر روزبیست وششم بما اعلام داشتند که در حصول نتیجه بهیچوجه توفیقی حاصل نکرده اند ، و دیگر تعقیب ودنبال کردن موضوع غیر مقدورمیباشد زیرا خبر رسیده است که ترکهای عثمانی وارد کلشید گشته بقتل عام اهالی وآتش زدن کشور مشغولند ، بهمین جهت مجبورند که دراسرع اوقات بخدمت مخدومین خود رهسپار گردند .

فرار را برقرار ترجیح دادیم

من چنان محزون ومتألم بودم که استماع این خبر وحشت اثر هیچگونه تغییری درحالم پدیدنیاورد. اما آباء مبلغین مسیحی تی آتن بسیارمتوحش و مضطرب گشتند، زیرا هجوم عثمانیان مسلمان برای آنان سرنوشت شومی دربرداشت. خلاصه ما مهیای فرار گشتیم، درنیمه شب طنین طوفان دو شلیك توپ بگوشمان رسید، این اعلامیه‌ای بود که ازقلعهٔ رك (۱) صادرو نزدیك شدن دشمنرا بیان میکرد. بمحض شنیدن صدای توپ همه کس هرچه داشت، برداشته درمیان جنگلها واستحکامات طبیعی پناه جست.

درسپیدهٔ صبحدم روزبیست وهفت، ما نیز مثل دیگران درصدد فراربرآمدیم. من بهیچوجه ازاشیاء گرانبهای مدفون شده دردل خاك و یا مختفی در پشت بام نگرانی نداشتم و بنظرم این چیزها، از آنچه که ما بهمراه خود میبردیم، بیشتردرامن وامان بود. آباء تی آتن ازوسایل نقل وانتقال فقط یکدستگاه ارابهٔ گاوکش ودورأس اسب داشتند. اسباب و اثاث خانه ودوکودك را برعراده انباشته بودند، وپزشك غیرروحانی سواریکی ازاسبها ورفیق من نیز که مریض وبیماربود درپشت دیگری نشسته بود، این ترتیب حرکت بسیاربطی وکند، وفرارما را فوق العاده بتأخیرمیانداخت. دوروحانی تی آتن ومن نیز پای پیاده در دنبال ارابه راه میرفتیم. بردگان وتمام خدمه خانه بهمراه ما مشغول حرکت بودند وفقط یکی ازآباء برای نگهبانی درمنزل توقف اختیارکرده بود. نظر بفقدان وسایل حمل ونقل هزاران چیزهنوزدرخانه باقی مانده بود. دفاتر وکتابها وبسیاری ازاسناد ونوشته هایم و همچنین ابزارمحاسبات خود را

(۱) Ruc (Ruchs) (رکسانه ؟ م)

همچنان درخانه گذاشته بودم، زیرا فکرمیکردم که بهرصورت اینهاچیز- هایی است که نه بدرد ترکهای عثمانی میخورد و نه مورد نظرمردم کلشید میباشد. پدرروحانی که‌درمنزل‌مانده بود، بمحض استماع صدای عثمانیان بجنگل میدوید ودر آنجا ماوی میجست ، وهنگام غروب دوباره بمنزل مراجعت مینمود. چنانکه گفته‌ام جنگهای کلشیدیان با همسایگان خود جز راهزنی وغارت‌چیز دیگری نیست،بطوریکه‌اغلب اوقات‌درمدت کوتاهی مخاصمات پایان‌میابد و در ایام معدودی مهاجمین بجای خود مراجعت میکنند. بهمین‌جهت معمولا‌دراین‌قبیل مواردهمیشه‌یکنفر برای‌پاسبانی‌در منزل‌باقی‌میماند، تاازیغمای‌حبوبات وغلات وشراب‌ودیگر اشیاء قابل‌انتقال بدست‌همجواران ، جلوگیری نماید . بعضی‌اوقات نگهبانان گرفتارچنگال خصم میشوند ، ولی این حادثه بندرت اتفاق میافتد ، زیرا که معمولا این قبیل آدمها در بیغوله ها نهان میباشند و بعلاوه ازجان پناههای غیرقابل نفوذ جنگلها و بیشه های نزدیك نیزاستفاده میکنند .

توصیف‌شمه‌ای‌ازفجایع عساکر ترکیه

مشاهده فرار دسته جمعی این مـردم بیچـاره فوق‌العاده رقت انگیز و غیرقابل وصف است . زنان جگرگوشه های خود را در آغوش گرفته وبسته ها را همراه خویش میبردند ، مردان نیزمحمولات سنگین را در پشت خود داشتند ، یکی اغنام را میراند و دیگـری ارابه انباشته از اثاث‌البیت را حرکت میداد . اغلب اوقات بسیاری ازافراد خسته ومانده درگوشه وکنار راهها مشرف بموت بودند . اکثرسالمندان و پیران ، کودکان وخردسالان ازراه پیمایی عاجز مانده بناله وضجه ، واستغاثه و استرحام میپرداختند . مشاهده اینهمه فجایع رقت انگیز، ووقایع شوم و

شنیع دل آدمی را آب میکند، دراین میان فقط عساکر ترکیه هستند که ازدیدار قربانیهای وحشت انگیزخود لذت میبرند. اماکثرت آلام و مصائب، وبدبختیها ومتاعب شخصی من درحقیقت مانع اظهاراحساسات همدردی واشکباری بحالت این بیچارگان بود. محلی که ما درآنجاپناه جستیم، یکی ازاستحکامات موجود درهمان جنگل بودکه مکررمن به توصیف آنها پرداخته ام.

فرمانفرمای این قلعه ساباتار(۱) نام گرجی بودکه بآئین اسلام گرویده، ولی دوباره بمذهب مسیح درآمده بود. این شخصیت کمتر بدزدی وچپاول شهرت داشت وما پس ازپنج فرسنگ راه پیمایی درمیان گل ولای بمقر فرماندهی وی واصل شدیم. ارابه سنگین وسخت درمیان گل ولای فرومانده بود، وبنظرمن راه فرجی بنظر نمیرسید. قریب بیست بارمحمولات آنرابزمین گذاشتند ودوباره بیانباشتند. اینجا نمیخواهم ازمشاهده مکررنزول بلا وقتل وغارت قریب الوقوع درطی راه صحبت بمیان آورم، زیرا من در تمام ایام مواجه با خطرات بیشماری بوده ام. پس ازورود بقلعه بااستقبال گرم و دوستانهٔ ساباتارمواجه شدیم. آباء تی آتن مرا بعنوان یك رفیق شفیق وصدیق صادق بحضورفرمانده قلعه معرفی کردند. میزبان محترم ما را دریك صومعهٔ محقری که درحقیقت کوره ای بیش نبود، منزل داد. این مأوی مدام درمعرض جریانات جوی بود وما فقط با ملازمت حضور ارباب ازبارانهای متوالی درامان بودیم، وباوجودهمهٔ اینها مأمن مزبور بسیار مغتنم شمرده میشد، زیرا ما را از بدبختیهای بیشمارو مصائب و متاعب بیحدوحصر تینها محافظت میکردو درامان نگهمیداشت. هنگام ورودما

(۱) Sabatar

به قلعه سرتاسر محوطه از پناهندگان بیچاره پر شده بود ، بطوریکه هشتصد نفر انسان که اغلبشان زن و بچه بود ، در آن جای گرفته بودند .

شرح مقدمات و تفصیل مهاجمات ترکان عثمانی

پیش از ادامه و تشریح حوادث و سوانحی که بر سر من آمده است ، میخواهم مختصری دربارهٔ علل و مقدمات تهاجم ترکان عثمانی صحبت کنم . در اینمورد من مطالعات و مشاهدات خویش را در جنگهای اخیر کشور کلشید و سرزمین خلقهای ایمیریت و گوریل (۱) که همسایگان مهیب و مخوف آنها ، ترکان و ایرانیان در این مناطق با هم در افتاده اند ، بیان مینمایم . اتفاقات و حوادث این مرز و بوم چنانکه قارئین ملاحظه خواهند فرمود شاید از لحاظ تاریخ شایان توجه و دقت باشد و همین حقیقت که این دول و ملل کوچك و محقر ، موجبات اینهمه حوادث بیشمار و وقایع ناگوار را فراهم میآورند ، خود بخود نکته شنیدنی و مسئلهٔ سنجیدنی میباشد، امیدوارم که خوانندگان ضمن مطالعهٔ سطور آتی مرا بعلت تحقیر و توهین سکنهٔ آشوبگر و قطاع الطریق این سرزمین ، درمعرض تهمت قرار ندهند . مندرجات ساده و بی آلایش این داستان که بدون هیچگونه کم و کاست و چنانکه مشاهده شده است نقل میشود ، ذهن قارئین گرام را در اینمورد شاید روشن خواهد ساخت .

بزرگترین پادشاه کلشید مرتکب چه فجایعی شد

بزرگترین پادشاه کشور کلشید بعد از طغیان علیه سلطان ایمیریت لیوان دادیان (۲)، عموی حکمران کنونی این سرزمین ، بوده است . پادشاه مزبور

(۱) Imirette ' Guriel

(۲) Levan Dadian

مردی شجاع و بخشنده ، و بسیار باهوش و عادل وخوشبخت و کامران بوده است. او با تمام همسایگان خویش بجنك پرداخته وهمیشه فاتح و پیروزمند بود . این شخص اگر در کشور بهتری بوجود آمده بود، بدون هیچگونه تردید پادشاه بزرگوار وعالیقدری میشد ، ولی مع‌التأسف درنتیجهٔ آداب وعادات این سرزمین یعنی اختیار زنهای متعدد وتشکیل حرمسرا حتی ازاقربای نزدیك، عاقبت لیوان دادیان مرتکب چنان اعمال زشتی گردید که اورا ازهرگونه تعریف وتوصیف مثبت محروم میسازد .

این پادشاه درایام صغر ازپدریتیم ماند وپدرش اورا تحت‌قیمومیت برادرخویش که عموی کودك صغیرشمرده میشد ، قرارداد . نام قیم ژورژ بود وسلطان سرزمین لیباردیان (۱) که دردامنهٔ جبال قفقاز گسترده شده است،بشمارمیرفت، ژورژ با کمال صمیمیت وصداقت وظیفهٔ خویش را بجای آورد ، وبرادرزاده اشرا درنهایت صدق وصفا بزرك نمود ودرمدت عدم بلوغ کودك کلشید را بوضع شایان توجهی اداره نمود ،

لیوان دربیست وچهارسالگی با دختر سلطان ابخار(۲) ازدواج نمود وصاحب دوفرزند شد . این ملکه بسیارزیبا وفوق‌العاده با هوش بود . اما وی را در عالم زناشوئی متهم بخیانت ساختند ، ولی شاید این اتهام بمنظورانتقام ازپادشاه بود که بطورعلنی وآشکار نسبت بزوجه خویش خیانت میورزید . درمیان زنانیکه مورد محبت وعلاقهٔ شدیه پادشاه جوان بودند، زن عموی لیوان قرارداشت که شوهرش با چنان وفا وصفا وظیفه خویش

(۱) Libardian

(۲) نظامی فرماید : مال یتیمان ستدن سازنیست - بگذر ازاین غارت ابخازنیست .م .

را درایام قیمومیت بجای آورده بود . این خانم موسوم به دارژان (۱) و از یك خانوادهٔ مشهوری باسم بشیلاکی (۲) بود . چون بسیار زیبا و فوق‌العاده رعنا ولی بی‌نهایت خبیث وجاه طلب بود ، تنها بخیانت بشوهر خویش اکتفا نورزید وازارتکاب‌دوسال متوالی زنای محصنه با برادرزادهٔ شوی خود خجالت نکشید ، چنانکه بالاخره آمادگی خود را بمتار که ومزاوجت با سلطان جوان اعلام داشت .

لیوان تمام مراحل این جریان را موبمو بمورد اجراگذاشت و دارژان را بزورمتصرف شد . آنگاه زن زیبای ابخازی خویش را مثله کرده، گوش‌ودماغ ودستهایش را برید وبدون همراهی کسی با یك‌وضعیت افتضاح آمیزی بحضورپدرش ، سلطان ابخازاعزام‌داشت . بهانهٔ این جنایت فجیع اتهامی بود دایر بوجود مناسبات نامشروع بین ملکه وصدراعظم موسوم به پاپونا(۳)، وپادشاه کلشیدبرای اثبات ادعای خود ، درهمان‌روزی که زن‌خودرامثله میکرد وزیرمزبوررا نیزبدهان توپ گذاشت . باوجود همه اینها تمام عالم گواه بیگناهی متهمین بودند و وجود هرگونه رابطهٔ نامشروعی‌رابین وزیروملکه انکارداشتند ،ومعتقدبودند که اینهمه‌جنایات فجیع درنتیجهٔ‌کینه وحسادت وتحریکات دارژان بوقوع پیوسته ومنجر بقربانی‌ملکه وصدراعظم کلشید گردیده است .

شربت عشق ووصال دارژان اژدها سیرت وفرشته صورت بقیمت چنان‌قربانیهای گران‌وگزاف ازگلوی‌لیوان فرورفت ، اماهنوزدیوحسادت این زن‌ناپاك تشنهٔ خونهای گرانبهاتری بود . پادشاه دوجگرگوشهٔ نرینهٔ

(۱) Darjan
(۲) Chilaké
(۳) Papona

خویش راکه ازملکه ابخازی داشت ، بدست خود مسموم ساخت .
دارژان شیلاکی که سلطانرا بارتکاب چنان فجایع مافوق تصورانسانی واداشته بود ، آرزوداشت که اولاد خودش دروراثت بلامانع باشند ، و بی چون وچرا بپادشاهی برسند .

اعلیحضرت ژورژ علی رغم فحشاء و زناکاری زن خویش ، اورا فوق العاده دوست میداشت ، وتصرف وی بجبروعنف ازطرف سلطان جوان بی نهایت اورا خشمناك ساخته باحرمان وحشت انگیزی مواجه کرده بود. ژورژسوگواری مفصای راه انداخت وچهل روزتمام چنانکه معمول به مردم این سرزمین درباره اموات است ، برای متعلقهٔ خویش عزا برپاکرد ؛ و سپس دست باسلحه برده بقلمرو برادرزادهٔ نابکارخویش هجوم آورد . ولی چون تجهیزات وسپاهی لیوان خوب وفراوان ، وخودش نیزشجاع ودلاور بود ، عمویش مواجه با شکست سختی گردید وبکوهستان کشور خود ملتجی شد ، وبالاخره ازفرط غصه وشدت آلام زندگی را بدرود گفت .

پادشاه ابخاز نیزدرصدد انتقام عملیات وحشیانه وشرم آورلیوان برآمده ولی چنانکه باید وشاید دراقدامات خود توفیق نیافت . ملك ابخازیان برای کینه کشی ازفجایعی که پادشاه کاشید در بارهٔ دخترش مرتکب شده بود، بجمع آوری نیرو پرداخت وعلیه لیوان بجنك آغاز کرد. ولی چون نتیجه نبرد چندان مثبت نبود ، لذا بهیچوجه تن بصلح ومتار که ندادو بالاخره بافوت داماد جنایتکارمخاصمه پایان پذیرفت .

حریف سومی که مقتدرترومخوف ترازدیگران بود، بمخالفت لیوان علم طغیان برافراشت ، ولی وی نیز از این پیکار طرفی نسبت . یوسف برادرسلطان کاشیدیان بطرفداری ازعموی خویش ژورژ و پادشاه ابخاز در

درصدد جنك واخذ انتقام ازلیوان بر آمد . او یکی از نگهبانان ابخازی دربار را بسوء قصد علیه برادرش‌وا داشت . ساقی سلطان نیز با مخالفین معاضدت داشت ، و طرح توطئه بدین ترتیب بود : روزی که یوسف در دربـار دعوت داشت ، قرار شده بود کـه نگهبان ابخازی در پشت سرسلطان نیزه بدست منتهز فرصت بـاشد ؛ آنگاه هنگامیکه لیوان بخواهد جام شراب بسیار بزرگی راکه کلشیدیان در پایان خوان بدهان میبرند ، بنوشد ، بااشاره ساقی، نیزه در پشت پادشاه فرو کند . توطئه نزدیك باتمام بودکه مواجه باشکست سختی شد ، وعدالت الهی اقتضا داشت که جلادان‌و آدمکشان که مدتی مدید یارویاوروی‌بوده وازخفقان سلطان‌جا برخودداری کرده بودند،بالاخره‌خودشان‌نیزقربانی‌هواوهوس و جنایات‌مخدوم‌خاین‌خویش‌بشوند (۱). لیوان ناگهان ملتفت‌اشاره ساقی‌شد ومثل اینکه عارف بقضایا است ، بسرعت خود را بپائین انـداخت ونیزه بهدف اصابت نکرد . نگهبان ابخازی جان از مهلکه بدربرد و فرارکرد ولی ساقی گرفتارشد وتحت شکنجه وعذاب سختی قرار گرفت و پس از اعتراف وتشریح‌تاروپودتوطئه‌شقه‌اش کردند ونابودش‌ساختند.حسب‌الامر سلطان‌چشمان یوسف‌را ازحدقه‌بیرون‌کشیدندوشاهزاده‌کمی‌بعدزندگی را بدرود گفت واز وی پسری ماندکه اینك پـادشاه کلشید میباشد .

لیوان ازازدواج نامشروع خود دوپسرویك دختریافت کـه هرسه فدای جوروستم پدرتاجدارخویش گشتند : هرسه فـرزند افلیج بودند . برای مداوا ودرمان آنها زمین وزمانرا زیر پاگذاشتند ، ولی هیچگونه علاجی حاصل نشد .کلیه پزشگان کشورکلشید ، اطبای تـی آتن ویك

(۲) من اعان ظالماً فقد سلطه‌الله علیه . م

طبیب حاذق یونانی که بنا بدعوت سلطان ازاستانبول آمده بود ، درمقابل
این درد بیدرمان عاجز و ناتوان ماندند . پسر کوچك و دخترك تقریباً
بیست ساله بودند که زندگی را بدرود گفتند ، ولی فرزند ارشد، موسوم
به اسکندبیشترعمر کرد وحتی ازدواج نمود ودختر پادشاه گوریل رابزنی
گرفت . اوازاین ازدواج پس ازیکسال صاحب پسری شد، ولی هنوزپدرش
لیوان زنده بود که جوانمرك گشت .

لیوان درسال هزارو ششصد وپنجاه وهفت درگذشت . دارژان
شیلاکی بااستفاده ازمقام وموقعیت خویش ، پسری راکه ازشوهر نخستین
بهمراه داشت ولی مردم مدعی بودند که ثمرهٔ مقاربت نامشروع لیوان
است ، بتخت سلطنت کلشید نشانید . حکومت این سلطان جوان که
موسوم وومکا (۱) بود ، دیری نپائید ، نایب السلطنه این قسمت از
گرجستان که تحت سلطهٔ ایران است ، پس ازنهب وتاراج کشور کلشید
وسرزمین ایمیریت اورا ازسلطنت موروثی وقانونی محروم ساخت، چون
این حادثه کاملا مربوط ومناسب باداستان ما است ، لذا شمه‌ای ازعلل و
موجبات آن ذکرمیشود .

داستان يك ملكه محيل

پادشاه مرحوم ایمیرت(۲)موسوم به‌اسکندر(۳)
که‌درسال هزاروششصدوپنجاه‌وهشت درگذشت،
دوزن داشت که نخستین دخترسلطان گوریل (٤) بودوتامار (٥) خوانده

(۱) Vomeka
(۲) Imirett
(۳) Alexandre
(٤) Guriel
(٥) Tamar

میشد ، پادشاه مزبور ازملکه مشارالیها یك پسرویك دخترداشت ، ولی نظر بارتکاب خیانت نسبت بمناسبات مقدس زناشویی باوی متارکه بعمل آورد . پسرپادشاه متوفی موسوم به باکراد میرزا (۱) اینك وارث پدرو سلطان کشورایمیریت بشمارمیرود ، اما دخترش ملکه کلشیداست که بطول وتفصیل تمام درباره وی صحبت‌شده، او بود که میخواست اموال مرا منهوب و باخودم نیز ازدواج نماید . دومین زن اسکندر دارژان(۲) نام‌داشت، که شاهزاده خانم مشهور وصبیه سلطان بزرك ومعروف اخیر گرجستان ، طهمورث خان بود . پادشاه ایمیریت ازاین بانو فرزندی نداشت ، و پس ازچهارسال اورا بیوه گذاشت . زیبایی و ملاحت، صباحت و وجاهت این زن شهرهٔ آفاق وسحرانگیز بوده است . پس ازجلوس پسرشوهرش باکراد بتخت سلطنت ، دارژان خواست که بعقد ازدواج وی در آید . دراینموقع سلطان جوان بیش ازپانزده سال نداشت وهنوزمعصوم وپاك بود، بطوریکه بهیچوجه دلش آماج تیرهای جانسوز و جاهت ملکه زیبا قرار نگرفت ، بعلاوه آداب و عادات شوم سرزمین اجدادی هنوزدررگ وپی او قوت نگرفته و کاملا فاسدش نساخته بود . لذا از این پیشهاد سخت متوحش گردیدوجوابهای سرزنش آمیزی بنامادری داد . دارژان که ازاحرازمقام ملکه کشور ایمیریت مأیوس گشت ، تدبیر دیگری بکار برد . اودخترك دوازده ساله‌ای را که از منسوبان نزدیك خویش و موسوم به سیستان دارژان(۳) ، وصبیه داتونا (٤) برادرطهمورث خان بود ، بسرعت باین مقام

(۱) Bacrat Mirza

(۲) Darejan

(۳) Sistan Darejan

(٤) Datona

گماشت . باکراد پانزده ساله بادختر مزبور ازدواج کرد. بدینطریق دارژان بعنوان قیمومت بطور مدام زمام امور را بکف خویش گرفت و برتق وفتق مهمات ومعضلات کشور پرداخت . دارژان باکمال تزویر وریا ابتدا باکراد رامطمئن ساخت که بهیچوجه درصدد کسب نفوذ واعمال قدرت نمیباشد . بدینطریق سلطان جوان که سلیم الطبع ونیك فطرت بود ، کاملا بنامادری اظهار اعتماد نمود وهرگز بمخیله‌اش خطور نکرد که اهریمن خاین مشغول طرح توطئه‌ای علیه او میباشد . دارژان تمارض کرده خودرا ببیماری زدواز پادشاه تقاضای عیادت نمود . باکراد باکمال نیك نفسی از نامادری عیادت بعمل آورد ، ولی زن خاین که قبلا کسانی را در گوشه و کنار اقامتگاه خود پنهان ساخته بود ، دراینموقع دستور داد دست و پای سلطان جوان را ببندند و بقلعه کوتائیس(۱) که مرکز کشور وفرمانده آن فرمانبردار دارژان بود ، اعزام دارند ، وخودش نیز بلافاصله به سرعت تمام بآنجا رفت ودستور احضار تمام بزرگان واشراف کشور راکه ریزه خور خوان و مورد اتکای وی شمرده میشدند ، صادر کرد ودرباره تعیین مقدرات پادشاه محبوس ومغلول پنج روز باآنان بکنکاش ومشاوره پرداخت . بعضی ازاین رجال درنظر داشتند که باکرادمیرزا اعدام شود وبرخی دیگر معتقد بودند که چشمانش درآورده شود، ونظریه عده اخیر اکثریت داشت وبدینطریق سلطان جوان ازنعمت بینایی محروم گشت، این حادثه هائله هشت ماه بعد ازانجام مراسم عروسی بوقوع پیوست و بطوریکه میگفتند هنوز دراینموقع جوانك شربت وصال ننوشیده بود .

در میان اعیان و اشراف طرافدار دارژان ، مردی بنام واکتانکل

(۱) Cotais

وجود داشت که ملکه محیل شیفته و دلباخته وی بود، بهمین جهت بلا-
فاصله با رجل مورد نظر خویش بساط عروسی براه انداخت واو را در
قلعه کوتائیس سلطان کشور ایمیریت خواند. اما این اقدام موجباب تحریك
شدید وحس حسادت رجال وبزرگان دیگر کشوررافراهم ساخت. که خود
را کاملا موهون وخوار احساس میکردند. بهمین جهت از دارژان بریده
بجبهه مخالف او پیوستند واسلحه بدست گرفته بجنك برخاستند؛ و برای
پیشرفت کار از سلاطین گوریل و کلشید استمداد کرده و گفتند که سر-
زمین ایمیریت متعلق بکسی خواهد بود که در معاونت بایشان پیشقدم
باشد. وومکی دادیان (۱) پادشاه کلشید باتمام قوای کشور خویش در
هجوم پیشدستی کرد وبلافاصله مالك تمام قلمرو دارژان باستثنای قلعه
کوتائیس گردید. استحکامات اینمحل تحت محاصره قرار گرفت. ولی
نظر بفقدان توپ و توپخانه از گرد فرو گرفتن کوتائیس جز آزادی عبورو
ومرور بهره‌ای نگرفتند و حتی اگر چاره جویی یکی از رجال کشور
اوتیاشیکایـزه (۲) نبود مدت محاصره خیلی بیشتر طول میکشید. او
تدبیری اندیشید که بنیروی زور اجرای آن غیر مقدور بود. اوتیا بداخل
قلعه رفته رو به صفتانه خود را بپای دارژان افکند و خـود را مظلوم و
محروم، بی‌پناه و بیچاره جلوه گر ساخت و تقاضای عفو و بخشش نمودو
استدعا کرد که درمقابل فجایع پادشاه کلشید وی راپناه دهد. دارژان گرفتار
خدعه گشت وازمشاهده حرارتیکه اوتیا درراه منافع مخصوص وی نشان
میداد کامـلا فریب خورد، اینشخصیت سیاستمدار وارد جرگه شورای

(۱) Vomeki Daeian

(۲) Ottia checaizé

سلطنتی دارژان گردید . این شورا از مدتی پیش در نتیجه ورود اسقف تفلیس(۱)و کاتولیکوس(جاثلیق) گرجستان عظمت خاصی پیدا نموده بود، این رجال را نایب السلطنه کشور مزبور بدینجهت اعزام داشته بود که محارم و معتمدین بملکه خیانت نورزند .

خلاصه علی رغم دانش و بینش اینهمه بزرگان ، هیچیك از آنان ملتفت این اغفال نگردیدند. اوتیا در حضور تمام اعضای شورای سلطنتی خطاب به دارژان چنین گفت : یگانه راه نجات و طریق صواب در وضع فعلی آن است که برای دفع پادشاه کاشید بایستی بترکان عثمانی متوسل شد ، و صلاح آنست که ملکه شوهر خویش را باستانبول گسیل دارد و ازسلطان عثمانی استعانت جوید و پایه‌های سلطنت خودرا استحکام بخشد، بعلاوه کشور ایمیریت باج گزار باب عالی بشمار میرود و خلیفه ترك حق دارد که با قوای خود برای استقرار مقام سلطنت و دفع آشوب وفتنه در این سرزمین اقدامات کافی بعمل آورد. دارژان از ته دل شیفتهٔ این پیشنهاد گشت، وهنگامیکه اوتیا شخصاً آمادگی خود را در اجرای نقشه مزبور اعلام و اظهار داشت که حاضر است شخصاً واکتانگل(۲) را بدربار عثمانی هدایت نماید، ملکه تشکر و تقدیر عادی را نسبت بوی کم دانسته بمنظور انجام مراسم سپاسگزاری صمیمانه و کامل، خویشتن را بپای پیشنهاد کننده انداخت. و اکتانگل برای سرعت عمل و اختفای نقشه بیش از دو کس را بهمراه خویش نبرد .

اوتیاشیکازه ، هادی محیل بدینطریق شکار گرانبها را درآغاز

(۱) Tiblis
(۲) Vactangle

شب از محفظه استحکامات خارج و در مدت کمتر از یکساعت از طریق بیراهه ها ویرا باردوگاه دشمنان هدایت کرد. پادشاه کاشید دستور داد چشمان واکتانگل را در آورده بخدمت دارژان بفرستند، تا ازسر نوشت شوم شوی خویش آگاه شود. این حادثه چنان ملکه را مضطرب و مشوش ساخت که پاك خود را بباخت و چنان اراده و تصمیم از وجودش سلب گردید که کمی بعد آن حصن حصین را تسلیم دشمنان نمود و تمام دفاین و خزاین قلعه در معرض نهب وغارت و تاراج و یغما قرار گرفت.

پله‌های قصور سلاطین از نقره ناب بود

از ثقات شنیدم که پادشاه کاشید از استحکامات کوتائیس غنائم سرشار و ثروت بیشماری بغارت برد که از جمله محمولات سه عراده انباشته از ظروف واثاث سیمین را ذکر میکنند. سلاطین ایمیریت چنانکه میگویند چنان ثروت بیکرانی داشتند که در کاخ مسکونی آنها تقریباً همه چیز از نقرهٔ شمش بود، و حتی پله‌های قصر را از نقره ناب ساخته بودند. این روایت کاملا قابل قبول است، زیرا در کشوری که اینقدرها از مواهب طبیعت بهره‌مند واز حیث بازرگانی و تجارت موقعیت شایان توجهی دارد؛ ومجاور با ممالکی است که در روزگار گذشته ثروتمندترین نقاط جهان بشمار میرفته، وبعلاوه علی الظاهر ضرب سکه در آن رواج نداشته، همچنان‌که فعلا نیز خیلی کم مسکوکات دیده میشود، اینقبیل تجملات شگفت‌انگیز هیچگونه استبعادی ندارد. پادشاه کلشید سلطان وملکه ایمیریت، دارژان اهریمن و شوهرش واکتانگل تیره بخت را بهمراه خویش برد، ولی دو شخصیت روحانی عالیمقام را با تجلیل فراوان بخدمت نایب‌السلطنه گرجستان اعزام داشت. چنانکه میدانیم روحانیون مزبور برای

هدایت ومشورت بحضور پرنسس آمده بودند .

شهنواز خان نایب السلطنه ایران

نایب السلطنه گرجستان شهنواز خان (۱) نام دارد که ازاولادسلاطین اخیر اینکشوراست،ولی برای احرازمقام نیابت سلطنت گرجستان ازطرف ایران، بآئین اسلام گرویده است. نایب السلطنه فقط دوزن عقدی دارد که هردو مسیحی اند، ویکی مسماة بمریم (۲) که خواهر پادشاه کلشید ، لیوان(۳) میباشد که این داستان را ما با نام وی آغاز کردیم . پرنسس ماری پس از استماع سرگذشت برادر زاده خویش ، و اینکه چگونه شیلاکی شوم وارث قانونی ایمیریت سلطنت رابنفع پسرقبلی خویش از پادشاهی محروم ساخته است، اعلیحضرت شوهر خود را تحت فشار قرار داده وخواست که نایب السلطنه از حقوق برادرزاده‌اش دفاع نماید واو را بعنوان وارث حقیقی وقانونی درتخت سلطنت پدری مستقرسازد. نایب السلطنه گرجستان ابتدا چنان صلاح دانست که در انجام این امر بزور وجبر متوسل نشود. کشور کلشید باجگزار خلافت عثمانی بشمار میرود، وبهمین جهت او نمیتوانست بدون اطلاع قبلی و جلب رضایت خاطر شاهنشاه ایران ، بجنك مبادرت ورزیده بخصم فیروزوفائق آید. ولی بلافاصله برای انجام این مقصود فرصتی مناسب بدست آمد ، توضیح آنکه بعد از اینکه پادشاه کلشید چنانکه مذکور افتاد،بکشور ایمیریت هجوم آور گردید ، دارژان که از منسوبان نزدیك نایب السلطنه گرجستان وتربیت شده اینخاندانست، وشوهرش واکتانگل ودیگر بزرگان ورجال طرفدار وی به شهنوازخان

(۱) Chanauascan (chânvâs- Khôn)
(۲) Marie
(۳) Levan

پیشنهاد کردند در صورتیکه مقام نیابت سلطنت پادشاه کلشید را از ایمیریت طرد نماید، آنها نیز حاضرندکه آرخیل (۱) پسر ارشد او را بسلطنت ایمیریت بردارند. شهنواز خان شاهنشاه ایرانرا از این پیشنهاد مستحضر ساخت واظهار داشت که فقط موافقت اعلیحضرت کافی است که وی پیروزمندانه ممالك ایمیریت و کلشید را بامپراطوری ایران ملحق سازد، شاهنشاه نیز در این مورد اظهار رضایت فرمود. نایب‌السلطنه فی‌الفور بجمع آوری قوا پرداخته بسوی ایمیریت رهسپار گردید، اما پس از هجوم و ورود وی باین کشور، خبررسید که یکی از بزرگان گرجستان سر بطغیان برداشته و علم مخالفت بر افراشته است واینك با استفاده از غیبت وی مشغول نهب وغارت آن سر زمین است. شهنواز خان عقب برگشته قوای خود را متوجه یاغی ساخت، او را شکست داده واعدام کرد وآنگاه دوباره بصوب ایمیریت تاخت.

اعیان و اشراف ایمیریت که از نایب السلطنه استعانت جسته بودند، چهارهزارسپاهی جمع آوری کرده بودند و البته این قوای مسلح نسبت بوسعت آنکشور بسیار بزرك ومهم است؛ بعلاوه مدام تعداد قوا افزایش می‌یافت، زیرا عده ای ازترس ووحشت وگروهی از فرط علاقه ومحبت بقوای مسلح می‌پیوستند. شهنواز خان درسرزمین ایمیریت و کلشید با هیچگونه مقاومتی مواجه نشد. و ومکی(۲) پادشاه کلشید بسرزمین سوآنها (۳) واقع دراعماق جبال قفقازعقب نشینی اختیار کرد. نیروی‌سواره نظام بهیچوجه نمیتواند باین مناطق دست یابد. بدینطریق

(۱) Archyle
(۲) Vomeki
(۳) Soüanes

سلطان گرجستان فقط بنهب و تاراج کشور پرداخت و غنایم هنگفتی ازممالک مزبورهمراه آورد . بطوریکه میگویند قسمت اعظم ظروف واسباب زرین وسیمین که در کاخ وی انبارشده ازغنایم مزبوراست . نایب السلطنه نواده لیوان ، برادر زاده (زن) خویش را که وارث واقعی پادشاهی کشور کلشیدبود ، بر تخت سلطنت مستقرساخت؛ویکی ازخواهرزادگان خویش را نامزد وی نمودوقرارشد عروس را عنقریب اعزام دارد . آنگاه آرخیل فرزندارشد خودرا بپادشاهی کشورایمیریت برداشت ومراسم تاجگذاری با شکوهی بعمل آمد ، باهمه اینها شهنوازخان نمیدانست چگونه مشکل وومکی را حل نماید. اومیخواست ازجولان سلطان فراری مزبوردر اعماق جبال جلو گیری نماید، زیرا بیم آن‌را داشت که پس از معاودت وی، وومکی دوباره باین حدود مراجعت وموجبات مزاحمت سلاطین جدید را فراهم بیاورد . یکی ازرجال ایمیریت بنام کوتزیا (۱) نایب السلطنه را ازاین نگرانی خلاص کرد . این شخصیت نامه ای به سوآنها نگاشت و تذکرداد که شهنوازخان جزنابودی وومکی نظردیگری ندارد ، اینک اگرآنهاسلطان فراری را مقتول سازند ، پاداشهای شایان توجهی خواهند یافت ، ولی درغیراینصورت نایب السلطنه بجنگ ومحاربه خواهد پرداخت.

سوآنها این نقشه راکاملا اجراکردند وسرپادشاه پناهنده رابریده بحضورسلطان گرجستان ارسال داشتند. نایب السلطنه بدینطریق بکشور خویش مراجعت نمود،ولی دوپادشاه نابینای ایمیریت، باکرادووا کتانگل(۲) را نیزباخویشتن همراه بردتا مبادا آنها درغیاب وی باقدام سوئی بنفع

(۱) Kotzia
(۲) Bacrad, Vactangle

خودمبادرت ورزند ، وشاهزاده خانمهای آنانرانیزدر کوتائیس گذاشت .

شهنواز خان این اقدام جانگداز و فراق خانمانسوزرا بملاحظه حال‌فرزندخویش ، پادشاه ایمیریت بموقع اجرا گذاشت . اما این‌سلطان جدید چنان شیفته زن باکراد بود که میل داشت اورا باجبارازدست شویش در آورده بعقد ازدواج خویش دربیاورد .

خیانت‌جدید اعیان واشراف کشور

بعد ازعزیمت نایب‌السلطنه گرجستان بسیاری از بزرگان ایمیریت بتوطئه علیه سلطان جدید پرداختند. عده ای ازاشراف درنتیجهٔ بدرفتاری مقامات عالیه رنجش حاصل کرده بودند ، وگروهی‌دیگرنیزطاقت تحمل اقتدارمافوق‌الطاقه کوتزیارانداشتند . این شخصیت مقام صدارت‌عظمی‌را داشت وفوق‌العاده مغرورومتکبرونسبت ببزرگان‌کشور بسیارسختگیر بود . اعیان و اشراف مزبور با پاشای آکالزیکا (۱) بمکاتبه پرداختند ، وچنین نگاشتند که مایهٔ تعجب‌است که فرمانفرمای‌ترکان عثمانی باکمال بی اعتنائی شاهد تاخت‌وتازنایب‌السلطنهٔ گرجستان در ممالك باجگزار بابعالی میباشد .

جناب پاشا ملاحظه میفرمایند که چگونه نفوس این کشورها را بعبودیت‌واداشته‌وسلاطین رسمی وقانونی‌راباسارت میبرند واولادخویش را بسلطنت نصب میکنند. اینك استدعا مینمائیم که معلوم بفرمایند ، آیا باب عالی تصمیم به تسلیم این مملکت بهوا وهوس ایرانیان دارد و یا اینکه از ترس و بیم آنان این مسئله اینقدرمهم ومربوط بشئونات مقام

---

(۱) Acalziké (کشوریست درسرحد ایمیریت وتابع ترکیه عثمانی - شاردن)

خلافت عثمانی را بسکوت میگذراند.

پاشاپاسخ داد که موضوع تاخت و تاز نایب السلطنه گرجستان بباب عالی گزارش داده شده است، واینك عنقریب منتظر دریافت دستور از دولت متبوع خویش میباشد که بمحض وصول جواب مفاد آن باطلاع بزرگان ایمیریت خواهد رسید.

کمی بعد فرمانفرمای عثمانی اعلام کرد که دستورات موعود واصل گشته است واینك بمحض الحاق قوای اعزامی پاشای قارص وارضروم (از استانهای ارمنستان - شاردن) بنیروی مسلح ما، در استخلاص و آزادی شما ازسلطه گرجیان اقدام خواهیم کرد، وضمناً لازمست شما نیز بقدرمقدوردر گرد آوری قوای لازم بکوشید و آماده الحاق بما باشید و سعی نمائید که کوتزیا را بقتل برسانید که مبادا عظمت قوا وحزم و احتیاط و اعتبار وی مارا با عدم موفقیت مواجه سازد. وبالاخره بدین-طریق سلطان جدید ایمیریت ازفروغ تدبیروهدایت یك شخصیت مهم و مدبر محروم گردد.

توطئه گران اصلی عبارت بودند از پیشکار کل خانواده سلطنتی و اسقف اعظم، ژاناتل. این دونفربرای پیشرفت کار یکی از اشراف وابسته بکوتزیا را داخل دایره خویش ساختند ووعده کردند که دختر پیشکار کل را بعقد ازدواج وی در آورند، و اراضی متعلق بکوتزیا حسب الامرپاشای ترك بوی تعلق بگیرد و کلیه این امتیازات بشرط خیانت بمخدوم ومقتول ساختن اوتحقق خواهد یافت.

خاین غدارمزبوراین پیشنهادات را پذیرفت وشب هنگام، موقعی-

که بمداوای کوتزیا مشغول بود، این شخصیت مدبر و معظم را بقتل رسانید.

این ضربه شدید و هولناك پرده از کار توطئه گران برافکند و آنها را جسور و جری ساخت. تمام رجال مخالف و بزرگان منافق دست باسلحه بردند و پاشای آکالزیکا نیز بسرعت در حرکت آمد و بدینطریق پادشاه سخت مضطرب و مشوش و مات و مبهوت گشت، وفی الفور مراتب را باطلاع پدرش، نایب السلطنه گرجستان رسانید. نایب السلطنه با ارسال دستورات لازم و تبلیغ تدابیر موردلزوم، اعلام داشت که اندکی بعد با قوای مسلح بامداد و مساعدت فرزند خویش خواهد شتافت. اما پاشای عثمانی بانهایت سرعت و بدون فوت وقت به ایمیریت هجوم آورد و مانع الحاق وامداد پدر بپسر گردید، وچنان برق آسا بعمل پرداخت که پادشاه جوان بزور وزحمت زیاد فقط جان خود رانجات داد و پیش پدرشتافت. دراینموقع خبررسید که پاشای ترك سرتاسر کشوررا اشغال ودر کوتائیس، مرکز کشور پادگانی (ساخلو) مستقرساخته است. وصول این خبر وحشت اثر موجب مراجعت نایب السلطنه گرجستان گردید، اوجرئت نورزید که بدون کسب دستورازشاهنشاه ایران بمقابله مهاجمین عثمانی بپردازد.

درفرمان صادره از مقام خلافت عثمانی بپاشای آکالزیکا استدلال شده بودکه چون خلقهای ایمیریت و کاشید از آزادی واستقلال خویش جزتهاجم وتطاول بکشوریکدیگر، استفاده ای نمیبرند، لذا امپراطوری ترکیه درصدد اشغال اکثر نقاط مهم ومستحکم ممالك مزبور برآمده است پادشای عثمانی این دستور بابعالی را موبموبموقع اجرا گذاشت و درپرده

استتار نیات امپراطوری‌عثمانی رامختفی‌ساخت ،کوتائیس، مرکزمستحکم
کشور ایمیریت را اشغال و قوای ترك را در آنجا مستقر کرد . آنگاه
پاشای عثمانی اعیان واشراف کشور را دعوت و از آنـان نسبت بپادشاه
جدیدکه گماشته‌ترکیه بود ، سوگند وفاداری گرفت . سلطان تازه‌فرزند
پادشاه گوریل ویك شخص روحانی وراهب پیروطریق سن - بازیل بود
وپس ازجلوس بتخت سلطنت لباس رهبانی راترك گفت .

هنگامیکه‌پاشای ترك درکشور کوچك ایمیریت مشغول رتق وفتق
وتنظیم وترتیب اموربود ، پادشاه‌کاشید شرف حضوریافته اظهار عبودیت
وبندگی کرده وحاضر بتسلیم‌سرخویش بسرورعثمانی گشت ، ورسمااعلام
کرد که‌باجگزار بابعالی‌بوده‌وهست ، ونایب‌السلطنه گرجستان بااستقرار
وی بتخت سلطنت کاشید جزاحقاق حق و تسلیم تاج وتخت اجدادی به
وارث قانونی کاری نکرده‌است . فرمانفرمای عثمانی پس ازدریافت تحف
وهدایای گزاف ، این اظهارات سلطان کاشید را با رضایت خاطر تلقی و
سلطنت وی راتصویب کرد، آنگاه‌بمقرحکومت خویش آکالزیکامراجعت
نمود وهنگام بازگشت دارژان فتنه انگیز و ملکه‌کشور ایمیریت راکه
آرخیل تیره بخت توفیق نیافته بود با خود ببرد ، همراه خود برد .

این حوادث درسال هزاروششصد وپنجاه ونه میلادی وقوع‌یافت
اماپاشای ترك ،ازقلمروایمیریت خارج نشده بود که‌بزرگان ورجال‌کشور
ازسبکسری وغدر و خیانت خویش سخت مشوش گشته ازتبعیت اوامر
پادشاه‌جدیدسر پیچیدند ،آنگاه کسانی رابحضورنایب‌السلطنه گرجستان
اعزام وبشکوه وشکایت ازسلطان گماشته امپراطوری عثمانی پرداختند
واستدعا کردند که بازهمان باکرادنابینارا بسلطنت ایمیریت برگرداند.

نایب‌السلطنه از بیم آنکه مبادا در پشت پردهٔ این پیشنهاد اعیان واشراف دسیسه وتوطئه‌ای نهفته باشد، با تقاضای آنان موافقت بعمل نیاورد ولی در پاسخ اظهار داشت در صورتیکه بزرگان ایمیریت در حقیقت مخالف حکومت سلطان جدید هستند، او را نابینا سازند و بدینطریق صمیمیت خویش را باثبات رسانند، البته پس از انجام این مراحل باکراد بمقر سلطنت مراجعت خواهد یافت. بزرگان و رجال ایمیریت این پیشنهادرا باکمال‌رضایت‌خاطر طابق النعل بالنعل بمرحله اجرا گذاشتند، چشمان پادشاه خویش را درآوردند، آنگاه سلطان نابینای معزول را بدربار برادرش،سلطان گوریل ارسال داشتند. بعدازانجام‌این تشریفات نایب‌السلطنه باکرادرا بسلطنت ایمیریت اعزام داشت ویکی‌از خواهرزادگان‌خویش راکه اخت معقودهٔ پادشاه کلشید بود، بعقد ازدواج وی درآورد.

داستان زندانی زیبای قفقاز

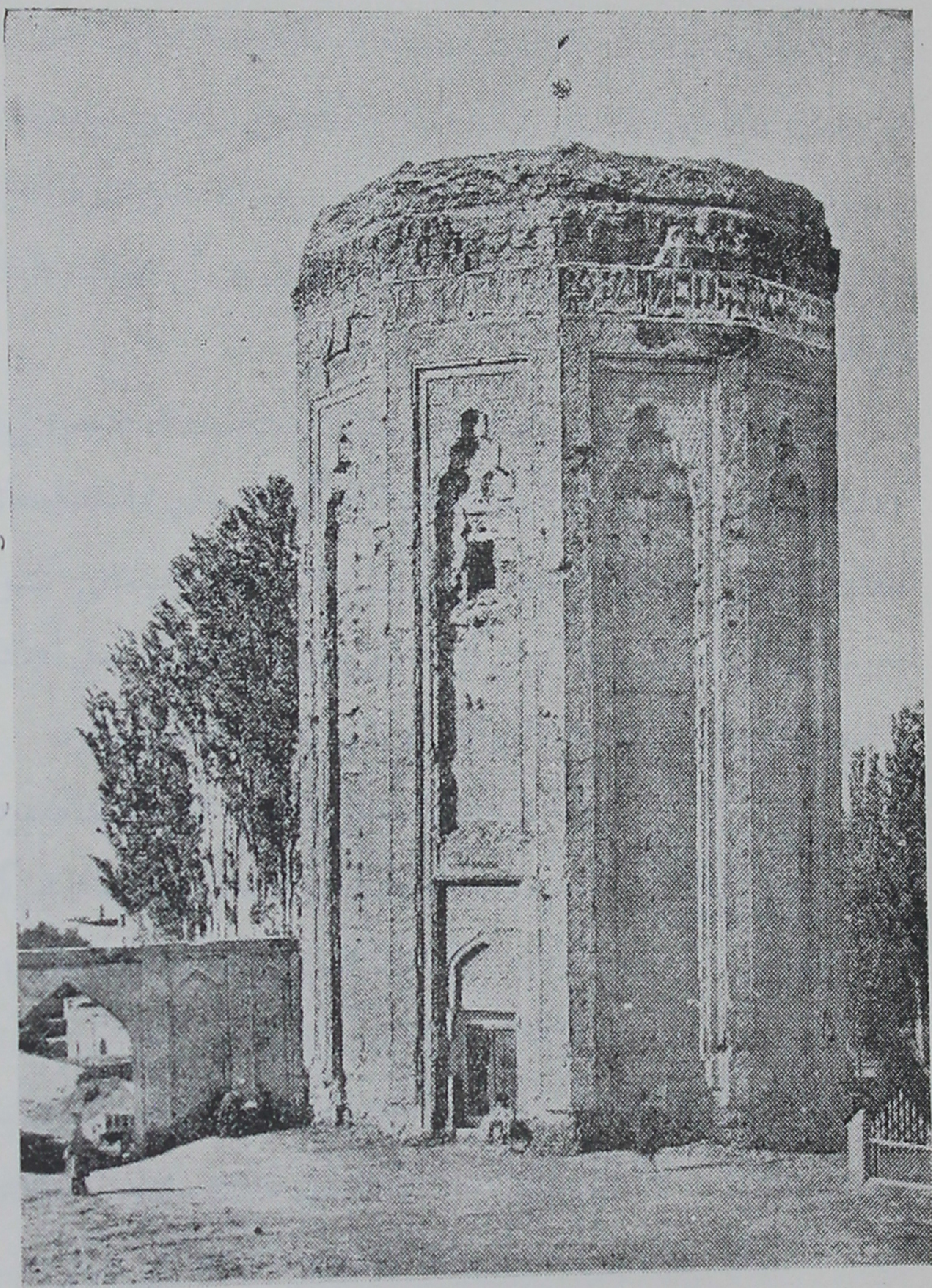
پادشاه کلشید جوان، باکراد نیز از نعمت بینائی محروم بود. رجال و صاحب‌منصبان عالیمقام دربارهای کلشید و ایمیریت سلاطین مزبور را تحت نفوذ وسیطره خویش داشتند، وچون بزرگان هر دو مملکت باهم نزاع داشتند، مخدومین خویش را نیز باعلان جنك بایکدیگر وادار کردند. بالنتیجه سلطان کلشید مغلوب و با زن خویش زندانی گشت، فقط دو ماه بودکه این ملکه‌از طرف نایب‌السلطنه بدربار کلشیدفرستاده شده بود، وپس از این حوادث مردم چنان شایع کردند که باکراد از این ازدواج تمتعی نبرده واصلاشربت وصال ننوشیده است. ملکه کلشید بسیار زیبا وفتان وآیت وجاهت بشمار میرود.

من در این کشور مهرویان زیبای بسیاری دیده‌ام، ولی هرگز

چنان زن رعناودلفریب مشاهده نکرده‌ام. این شمع مجلس مسئول‌حقیقی ومحرك واقعی عشاق پروانه صفت است : خون مردم بر گردن نگاههای جگر سوز وجانگداز، چشمان فتنه‌انگیز وامید بخش ونوید دهندهٔوی میباشد ! تمام حرکات وسکنات وی حاکی ازآغوش باز بروی طالبان مشتاق است . ژاناتیل (۱) ، اسقف عالیمقام که ذکرش سابقاً بمیان آمده ویکی‌از رجال مشهور کشور ایمیریت بشمار میرود، بمحض‌رویت قرص روی ماه وی شیفته و دلباخته‌اش گردید . این شخصیت خرپول و ثروتمند، با تقدیم تحف و هدایا ملکه مه لقا را اختصاص بخویش داد و در میان عموم چنان باوی رفتار میکند که انگارمعقودهٔ رسمی اواست. حیله وحقه‌ای که این روحانی‌عالیمقام برای استفاده از وجود این‌زندانی زیبا بکار زد و ملکه را بتوقف دائم در ایمیریت واداشت بسیار شگفت انگیز ودر عین حال مسخره آمیز میباشد .

اسقف ابتدا با تعریف و توصیف وجاهت و صباحت ملکه اسیر کلشید،تمایلات باکراد نابینای‌بیچاره‌راسخت تحریك و تهییج کرد و آنگاه توصیه نمود که سلطان ایمیریت وجیهه زندانی را بعقد خویش در بیاورد . اسقف اعظم خطاب به باکراد چنین گفت : « اعلیحضرت همایونی منکوحه خویش‌رااز دست داده‌اند و پاشای عثمانی علیاحضرت راباخویش برده‌وخدا میداند چه بلائی بسر ایشان آورده است.خواهر زاده نایب‌السلطنه گرجستان‌که نامزد اعلیحضرت میباشد ، بسیار کودك و خرد و معلوم نیست که چه موقعی شماخواهید توانست باوی‌بکنار آئید و شربت وصال بچشید ! صلاح چنانست که اعلیحضرت با ملکه

(۱)janatelle



مقبرهٔ مؤمنه‌خاتون از آثار باستانی نخجوان

کلشید ازدواج فرمایند ، این شاهزاده خانم خواهر نامزد شما است، و اینك بدینطریق درحقیقت اعلیحضرت با دختر خالهٔ ملکه سابق ایمیریت که بدست پاشای امپراطوری ترکیه باسارت افتاده،عقدزناشویی می بندند ، در صورتیکه زندانی زیبا از حیث وجاهت بر ملکه سابق فوق العاده برتری دارد و فی الواقع زنی بدین کمال و جمال هرگز نصیب سلطان نخواهد شد .»

پادشاه ایمیریت بطیب خاطر باین پیشنهاد رضایت داد، درصورتی- که بدین ترتیب آلت دست اسقف اعظم قرار گرفت ، زیرا استفاده‌های سلطان روحانی از ملکه جدید خیلی بیشتر از سلطان جسمانی کشور ایمیریت بود. پرنسس نیز با آغوش گرم از این پیشنهاد استقبال بعمل آورد و از صمیم قلب ازدواج جدید را برای خویش مبارك ومیمون شمرد .

داستان کلاه شرعی که بسر پادشاه کلشید گذاشتند

اما همه میدانستند که پادشاه کلشید معقودهٔ خویش را فوق العاده دوست میدارد و هرگز حاضر نخواهد شد زنش را بسلطان ایمیریت واگذار نماید بهمین جهت در صدد بر آمدند که یك کلاه شرعی درست نمایند و بدینطریق علی الظاهر با رعایت موازین عدالت ملکه محبوب را از دست وی خارج سازند. سلطان ایمیریت خواهر بیوه ای داشت که در دربار برادر زندگی میکرد و ما ذکر وی را آورده‌ایم، توطئه گران که درراس آنها اسقف اعظم قرارداشت، به بیوه زن پیشنهاد کردند که بجای ملکه زیبای زندانی بمقام ملکه کلشید ارتقا خواهد یافت، مشروط بر اینکه کاری نماید که سلطان کلشید را در بستر خویش غافلگیر سازد . البته اجرای این طرح اهریمنی بهیچوجه

صعوبت نداشت، زیرا خواهر حیله گر وجوان وخوش اندام یك پادشاه اشکالی ندارد که سلطان جوان سادهٔ اسیری را بدام بیاندازد . بالاخره این دو نفر را باهم در بستر گیر آوردند، وفی الفور عقد ازدواجشانرا باهم منعقد ساختند ودرهمان آن قرار نکاح ملکه کلشید نیز با پادشاه ایمیریت ممضی و مختوم گشت .

بعد از از انجام مراسم ایـن دو ازدواج جدید و نیکو ، سلطان کلشید را آزاد کردند و روانه کشور خویش ساختند و در هنگام وداع او را بتصاویر مقدس وایمان مغلظ سوگند دادند که هرگز درصدد متارکه با ملکه جدید بر نیاید و مادام که مشارالیهـا زنده است ، زن دیگری اختیار ننماید .

پادشاه کلشید بمحض مراجعت بکشور خویش درصدد کینه جوئی و انتقام بر آمد و بایران وترکیه شکایت برد . فی الفور سفرایی بدربار نایب السلطنه گرجستان وپاشای آکالزیکا اعزام ومراتب شکوه و شکایت خودرا دایر بنهب وتاراج کشورش ازطرف سلطان ایمیریت وربودن ملکه کلشید اعلام داشت. دراین موقع پاشای عثمانی ازغدر وخیانت قاطبهٔ اعیان و اشراف کشور ایمیریت وطغیان وعصیان آنهاعلیه سلطان گماشته امپرا- طوری عثمانی، سخت بر آشفته بود ؛ وپادشاه گوریل، برادر سلطان معزول نیز ازفرمانروای بابعالی استمداد و مصراً تقاضـای انتقام شدیدی راداشت. دارژان طرار نیز با استفاده از وجاهت و صباحت خارق العاده خویش بتحریك وتهییج خشم پاشای عثمانی میپرداخت وبادلبری وعشوه گری گفتار وکردار خویش را توجیه نموده، اظهارات خودرا منطقی جلوگر میساخت. بطوریکه بالاخره چنان پیشرفت پیدا کرد که پاشای بابعالی قول داد که

او و شوهرش راکه در دربار نایب‌السلطنه گرجستان اسیر بود، بسلطنت ایمیریت منسوب نماید، و البته استخلاص شوهر منوط بکفایت و کیاست خود دارژان بود، چنانکه در این طرح نیز توفیق پیدا نمود و شریک زندگانی خویش را که تحت نظر اسقف اعظم گوری (۱) بازداشت بود، با مهارت وفطانت عجیبی ربودو به آکالزیکا مقرفرمانفرمای عثمانی برد. پس از اجتماع وحضورزن‌وشوهر، پاشای‌ترک آنهارا بمعیت خویش بکشور ایمیریت برد. عامل عثمانی سرتاسر مملکت را نهب و تاراج و قتل و غارت کرد. سلطان‌وملکه بقلعه‌ای موسوم‌به‌راچیا (۲) واقع درکوهستان قفقازیه که از دسترس لشکریان ترك‌خارج بود، پناهنده شدند. پاشای عثمانی دارژان وشوهرش را در تخت سلطنت ایمیریت مستقر ساخت و پس از اخذ سوگند وفاداری نسبت بآنها از بزرگان و رجال مملکت و قاطبه مردم ایمیریت، وگرفتن چندین شخصیت عالیمقام بعنوان گروی‌به آکالزیکا مراجعت نمود. فرمانفرمای ترکیه با انبوه عظیمی از اسیران معاودت کرد، ولی از لحاظ غارت وتاراج کمتر چیزی بگیرش آمده بود، زیرا در طی پنج سال اخیر این سومین غارت ویغمای سرزمین ایمیریت بدست ترکان وایرانیان شمرده میشد.

عاقبت شوم ملکه مدبرومفتن

تقدیرچنان‌بودکه دارژان مدبرومفتن درنتیجه اعتماد بیحد حصر خویش از میان برود: یکی ازبزرگان کشورش چنانکه دیدیم با استفاده ازروح زود باوری وی، اورا شیفته وفریفته خویش ساخت وبه پرتگاه

(۱) Gori

(۲) Ratchia

مهیب ومخوفی که سزای چنان زن ساده‌لوحی است ساقطش کرد ویکنفر دیگرنیز با استفاده ازهمین نقطهٔ ضعف اورا بچاه ویل سرنگون نموده گرفتارشوم‌ترین سرنوشت بشری ساخت. این شخص اخیرهمان آدم حیله گری بود که، کوتزیاصدراعظم کشورایمیریت را با غدروخیانت بقتل رسانیده وخودش نیز کوتزیا نام داشت. این مرد خاین وغدار درنتیجه ارتکاب قتل‌مزبورسخت‌معروف ونامبردار و صاحب اقتدار گشته بود. او بهیچوجه بپاشای عثمانی سرفرود نیاورده بود، زیرا در جبهه مخالفین دارژان قرارداشت و بیمناک بودکه مبادا سر در سودای این مخالفت بگذارد. خلاصه کوتزیا پس ازعزیمت ترکان به پرنسس چنین نگاشت نظر بسوء رفتاربیشماری که ازباکرادوتمام بزرگان ورجال حواشی دربار وی نسبت بخویش مشاهده کرده است، مادام الحیات خصم خونین آنها خواهد بود واینک اگرعلیا حضرت ملکه درمقام وساطت بین اوو پاشای عثمانی برآید، و اراضی واملاك مضبوطهٔ وی را مسترد سازد ومتعلقات رئیس خانواده باکراد را به اومنتقل کند، حاضر خواهد بودکه سلطان وملکه را تسلیم حضورعلیا حضرت نماید. دارژان با تمام این تقاضاها موافقت کرد وخاین مزبور بحضوروی شتافت. ملکه برای اظهار کمال اعتماد ومراتب اطمینان خویش، واعلام آشتی صمیمانه وقلبی خود اقدامی کرد که درمیان زنان ومردان این کشورمعمول ومتداول میباشد، یعنی پستانش را دردهان وی گذاشت. این شیوه عموم مردمان ممالك این حدوداست، ونه تنها درکلشید وگرجستان وایمیریت متداول میباشد، بلکه درمیان تمام خلقهای ممالك همجوار آنها نیزرواج دارد ومعمولا باکسانیکه ازدواج باایشان غیرممکن است، با چنین ترتیبی مراسم قبول

فرزندی بعمل می آید. مردغدار پس از جلب ایمان و اطمینان کامل دارژان ، به باکراد اعلام داشت که با دار و دسته اش فی الفور بتهاجم پردازد و او نیز بنوبه خود زنده یا مرده ملکه و شوهرش را تسلیم سلطان خواهد ساخت. درروزی که باکراد بهجوم پرداخت ، کوتزیا تمارض نموده خود را بر ختخواب انداخت و آنگاه بملکه پیغام فرستاد که خبر بسیار مهم وشایان توجهی دارد که نمیتواند بغیر از شخص شخیص علیا حضرت بکس دیگر گزارش دهد ، بدینطریق دارژان را باقامتگاه خود خواند و بدام انداخت . هنگامیکه ملکه ایمیریت مشغول عیادت بود و غیر از ندیمه هایش کسی همراه وی نبود ، بنا بدستور کوتزیا ، مأمورین مخفی و کثیرالعده از کمین بیرون جسته ناگهان دارژان را گرد فرو گرفتند . ابتدا ندیمه ها اطراف ملکه جمع شده ازاو بحمایت پرداختند، ولی بلافاصله با قوه قهریه متفرق گشتند و فقط یکی از آنمیان وفاداری بیشتری بخرج داده مخدومهٔ خویش را درمیان بازوان بآغوش خود فشرد و خویشتن را سپر ملکه قرارداده بگوشه ای التجاجست، اما آدمکشان هردوی آنها را ازدم تیغ بیدریغ گذرانیدند . دراینموقع کوتزیا از بستر برخاسته برای دستگیری شوهر دارژان شتاب ورزید ؛ چنانکه میدانیم این بیچاره از نعمت بینائی محروم وجز تسلیم کاری نمیتوانست کرد ؛ و بدینطریق اوراکوتزیا دربند کرده منتظر ورود باکراد گشت . پادشاه بمحض ورود اسیر را بحضور خویش خواند و چون آمدن وی را احساس کرد ، چنین فریاد زد : « خاین ! تو چشمان مرا در آوردی ، اینك من نیز دل ترا ازسینه ات بیرون میکشم ! » پس ازایراد این جمله باهدایت درباریان خویشتن را بروی شوهر دارژان افکند و کورمال کورمال ضربات سهمگینی بحریف نابینا وارد آورد، و آنگاه مأمورین بجان اسیر

نابینا افتاده ، قلبش را ازقفسه سینه بیرون آورده تسلیم باکرادخونخوار کردند . باکرادبیش ازیکساعت دل دشمن رادرچنگال خون آلودخویش بفشرد و باخشم وغضب دهشتناکی آنرا پاره پاره ساخت .

ای کشته که را کشتی تا کشته شدی زار !

این حوادث وحشتناك بسال هزاروششصدوشصت وهفت اتفاق افتاد ، واز آن تاریخ تا سنه هزارو ششصد وهفتاد ودوهزاران وقایع دهشتناك و وحشت انگیز دیگردر همین مناطق وممالك اتفاق افتاده است . من این سوانح سهمگین را حکایت نمیکنم ، زیرا جز خونریزی و وحشیگری داستان دیگری وجودندارد ، فقط میخواهم عاقبت کوتزیای غداررابگویم واین خاین نیزهدف وقربانی خیانت دیگری قرارگرفت وقاتلین وی نیز کیفراعمال خود رادرجنك شیکاریس (۱) یافتند ! شیکاریس قریه بزرگی است که ازمنطقه اسکندر (۲) دیده میشود و از قلاع مستحکم ایمیریت بشمارمیرود ، دراین محل قوای مسلح دوکشورکلشید وایمیریت با هم تلاقی وبنبرد پرداختنداما. نکته شایان توجه آنست که یك عدالت طبیعی در سرتاسر تاریخ مردمان وخلقهای این ممالك کاملا مشهودمیباشد : آدمکشان بلافاصله کشته میشوند ! جنایتکاران فی الفورو بشدت وسرعت هرچه تمامتر کیفرمی یابند ، وطوری این جنایات ومکافات مسلسل ومنطقی است که آنرا جزمظاهرعدالت طبیعت بچیز دیگری نمیتوان حمل کرد .

درسال هزاروششصدوهفتاد ودوپاشای آکالزیکا(۳) تصمیم بنابودی پادشاهان محقردوکشورکلشید و ایمیریت گرفت و خواست که قلمرو

(۱) Chicaris
(۲) Scander
(۳) Acalziké

آنها را بسلاطین دیگری واگذار نماید؛ چون مدام نایرهٔ جنگ بین دو سلطان مشتعل بود، نه بیم و نه امید پاشای عثمانی و نه احکام و فرامین وی تأثیری درروحیه آنها نداشت. وارث واقعی وقانونی سلطنت کشور کلشیددردستگاه وی زندگی میکرد؛ زیراهنگامیکه وومکی دادیان(۱) پادشاه‌سرزمین مزبورشد، زن‌اسکندر، پسرلیوان (۲)که بیم آنراداشت مبادا دارژان شیلاکی حسود جگر گوشهٔ اسکندر را بقتل برساند، فرار اختیار کرده کودك را با خویشتن همراه برد. ملکه مزبور خواهرپادشاه‌کشور گوریل (۳) بود و برادرش از ترس اینکه پناه دادن آنها ممکن‌است آتش خشم وغضب دارژان را مشتعل سازد، لذابخواهر خود توصیه کرد که‌کودك‌را بدستگاه پاشای عثمانی ببرد. وشاهزاده‌خانم بدستور برادربچه را بپاشای ترك سپرد و کودك در شهر آکالزیکا تحت حمایت عامل بابعالی‌بزرك گشته بود. مربیان عثمانی‌بهیچوجه درصدد تغییرمذهب و آئین وی برنیامده و فقط باین‌اکتفاکرده بودندکه طفل را تحت تاثیرشدید ونفوذ عمیق آداب وعادات ترکها قراردهند. پاشای آکالزیکا بدینطریق تصمیم گرفت که این‌شاهزاده جوان را برتخت‌سلطنت کلشید مستقرسازد، تا بدین ترتیب هم حق‌به حقداربرسد وملك‌موروثی بوارث قانونی تعلق‌گیرد ودرثانی امید میرفت‌که سلطان تازه باعدالت ونصفت حکومت‌کندورعایای کشورخویش راازارتکاب حرکات‌وحشتناك واعمال‌دهشتناك‌که سرتاسرمملکت را فراگرفته است، بازدارد. اینست علت‌ورود ترکان بسرزمین کلشید؛ و سلطان مملکت‌گوریل نیز باارتش

(۱) Vomeki Dadian
(۲) Levan
(۳) Guriel

خود بقوای عثمانی پیوسته و اظهار مسرت میکند که خواهرزاده‌اش بپادشاهی کلشید خواهد رسید و البته این امر مایهٔ هزاران امید و نوید برای وی خواهد بود. فرمانفرمای ترکیه ابتدا بسرزمین ایمیریت یورش برد و این کشور و پادشاه آن باکراد را تحت سلطه و سیطره خویش قرار داد.

ملکه ایمیریت بهیچوجه گرفتار نگشت، زیرا اسقف اعظم ژاناتیل(۱) پانزده هزار اکو بپاشای عثمانی رشوه پرداخته اجازه گرفت که بازن باکراد بهرجا که میخواهد برود وضمناً مزارع و اراضی متعلق باسقف را طعمهٔ حریق قرار ندهند.

پاشای ترك پس ازورود به کوتائیس(۲)، به دادیان (لقب پادشاهان کلشید است ـ شاردن ۳) پیغام فرستاد که خود را معرفی و اظهار اطاعت نماید. دادیان پس ازوقوف برجریان امر و اطلاع ازقصد تغییر سلطنت در سرزمین کلشید بمقاومت پرداخته درقلعه روکس (٤) بتحکیم مواضع خویش پرداخت. در اینموقع کارزیا (٥) صدر اعظم دادیان بمنطقه لکسیکوم(٦) که یکی ازنواحی کوهستانی قفقازیه و مسکن سوآنها(۷) است، فراراختیار نمود وازآنجا ابخازیان (۸) را بکمك مخدوم خویش خواند. ابخازها آمدند ولی بجای کمك بغارت پرداختند وچنانکه گفته‌ایم،

(۱) Janatelle
(۲) Cotais
(۳) Dadian
(٤) Ruchs
(٥) Carzia
(٦) Lexicom (Latch-Kom)
(۷) Soüanes

(۸) نظامی گنجوی فرماید:
درابخاز گردی است عالی نژاد — که ازرزم رستم نیارد بیاد.

منزل مرا بامید اینکه اشیای گرانبهای بسیاری در آنجا پنهان ساخته ام ، شکافته بود . این رجل بزرك کلیه ظروف آلات ، صندوق واثاثیه وهرچه که ازبقیةالسیف ترکان بدستش رسیده بود وغالباً اشیاء سنگین وزن وسبك قیمتی بیش نبودند ، غارت کرده بود . چنانکه حکایت کردم این رجل بیشرم دردل شب بمأوای من هجوم آورده بود، وچون برای نهب وتاراج وسیله روشنایی دردسترس خویش نداشته ، لذا اسناد ومدارك وکتابهای مرا مشتعل ساخته است. تمام این کتب گرانبها ونفیس رامن درهنگام حرکت ازپاریس بطرز بدیعی تجلید وتذهیب کرده بودم، اما غارتگر برای تسهیل اشتعال اوراق و صفحات ، جلد های آنها راکنده بود . خلاصه از آنهمه آثارنفیس حتی یکی نیز برای یادگارباقی نمانده بود .

در سپیدهٔ روزسی ام من ازاین نهب وتاراج اطلاع بدست آوردم. آلام و اندوه من در اینموقع یدرك و لایوصف است ! هنگام غروب یك چاوش (۱) ترك بقلعه ای که من پناه جسته بودم ، وارد شد و گفت که از جانب پاشا آمده است. ساباتار(۲) صاحب قلعه بخارج رفت وپیام فرمانفرمای عثمانی را دریافت. نایب پاشای ترك پیغام داده بود که اینك من درمقابل استحکامات روکس (۳) متوقف میباشم وتعجب دارم که چرا شما درتبعیت پیشدستی نمیکنید واظهاربندگی نمی نمائید ، زیراکشور کلشید متعلق بمقام خلافت عثمانی است، وپاشا دستور داده است با موافقین امپراطوری عثمانی موافقت و مدارا و با مخالفین طریق مخالفت و خصومت سپرده

(۱) Chiaoux (Ctchaouch) متذکر میشویم منظور ازچاوش درترکیه عثمانی گروهبان نظامی است . م

(۲) Sabatar
(۳) Levan

شود ؛ و اینك گرمیخواهیدقلعه‌وثروت وزندگی‌ومکنت شماوهرچه که درداخل کاخ است محفوظ و از آسیب مصون بماند ، لازمست فی‌الفور خود را بحضورپاشا معرفی وکسب دستور کنید. ساباتار جواب داد که پاشای ترك مخدوم متبوع من است ، ومن‌ازلحاظ روح وجان ترك هستم نه‌کلشیدی وپس از استماع ورود مسعود حضرت پاشا ، تصمیم داشته ام که افتخارزیارت‌ودستبوسی حاصل‌نمایم واینك که نایب ایشان دررو کس تشریف دارد ، علی‌الصباح برای‌کسب دستورات لازم شرفیاب خواهم‌شد.

در سی و یکم شخصیت شریف صاحب قلعه با سی مرد مسلح بملاقات نایب پاشاشتافت‌و بعنوان هدیه‌چهار برده ویك‌فنجان نقره ومقدار معتنابهی‌ابریشم ومبلغی‌عسل ودیگراغذیه واشربه باخویشتن همراه‌برد . ساباتارشامگاهان باردو گاه‌عثمانی فرارسیدومشاهده کرد که‌عده کثیری از اعیان‌واشراف کلشیددرآنجااجتماع‌دارند. این‌رجال‌و بزرگان‌ازبیم‌اسارت‌و ترس‌غارت ونهب مزارع واراضی‌خویش، مثل‌او برای‌اظهارعبودیت‌وعرض بندگی‌حضوریافته‌بودند، نایب‌پاشای‌ترك به‌ساباتاراعلام کرده‌بود که‌برحسب فرامین‌صادره‌از بابعالی بحضورپاشای‌عثمانی،لازمست کلیه‌قلاع‌واستحکامات کشور کلشید ویران ومنهدم شود ولی معهذا کله میل دارد که کاخها و قصور اشراف موافق اتراك همچنان پایدار و استوار بماند ، و بنا بامر مقام خلافت ، لیوان (۱) که اینك دررو کس (۲) متحصن شده ازسلطنت کلشید معزول وشاهزادهٔ جوانی که درآکالزیکا (۳) ، دردستگاه پاشای عثمانی پرورش یافته بمقای پادشاهی منصوب میشود ، اینك‌لازمست که‌او نیزسوگند وفاداری نسبت بپادشاه جدید یاد نماید ویکی ازفرزندانش‌را

(۱) Quchs

(۲) Acalziké

بعنوان گروی تسلیم ترکها کند ، و هدیه ای بحضور پاشا تقدیم دارد. تحفه ای که قرارشد ساباتار(۱)تقدیم کند ، عبارت بود ازده نفرحوری و غلمان جوان و سیصد اکوی (۲) نقد یا ابریشم.

نمونه‌ای ازظلم وستم ترکان عثمانی

دراول اکتبرساباتاربا دریافت فرمان تضمینی از امپراطوری عثمانی برای محافظت کاخ ومزارع خویش ، مراجعت کرد . اوتمـام شب را برای تمهید وتدارك تحفه لازم بکارپرداخت وبعموم پناهندگان و مقیمین قلعه اعلام‌داشت که‌این فرمان‌تضمین‌راترکهادرمقابل دریافت بیست‌وپنج برده و هشتصد اکو اعطاکرده‌اند ؛ آنگاه همه اینهارانسبت بپناهندگان‌سرشکن نمود . ازهرخانواده‌ای که چهارفرزند داشت ، یکی‌را بگرفت ، مشاهده این منظره دلخراش وزهرآگین ، یعنی جدا کردن یك جگر گوشه از آغوش مادرخویش ؛ غیرقابل تحمل وفوق‌العاده رقت‌آوراست .اوبعداز این تشریفات فجیع وشنیع آنها را دوبدومغلول ودست بسته تسلیم عمال ترك مینمود . من بپرداخت بیست اکو ملزم گشتم .

ساباتارازهمه‌اینهافقط قسمت‌معهودرا بنایب پاشاتسلیم کرد وبقیه‌را خودش‌تصاحب نمود . زنان‌و کودکان ساباتاروتمام سکنه کاخ با مشاهده اینکه‌جوانترین پسرصاحب‌قلعه نیز با وی‌همراه‌است ، ناله‌وفریاد بآسمان برداشتند. کودکانی که بعنوان گروی‌تسلیم ترکها میشود،اگرچه‌علی‌الظاهر برده واسیرهستندولی‌روزگارسیاه وتیره وتاری دارند، چنانکه هیچگاه راه استخلاصی برای ایشان متصورنمیباشد ومعمولا درسلك گروه عظیم

(۱) Sabatar

(۲) Eeu سکه قدیمی معادل سه تا شش لیره فرانسوی . م

این یك خیال کاملا پوچ خامی خواهد بود : قشون عثمانی آمدند ، سوختند ، کشتند ورفتند ، سرتاسر مملکت را تاراج ونهب و غارت کردند ، وبیش ازپیش دامنه اغتشاشات را آتش زدند . زیرا ترکها این سرزمین را بدو قسمت منقسم کردند. بخش نخست متعلق بپادشاه گماشته بابعالی بود که اعیان واشراف آن سوگند وفاداری نسبت بسلطان جدید یادکرده و گروکانها داده بودند ، بخش دیگردرحوزه اختیار دادیان ، پاشاه سابق کلشید باقیمانده بود .

در راه گرجستان

در نتیجه این تفرقه وتقسیم، نایره جنك بشدت هرچه تمامتر مشتعل گشت . من در نتیجه مشاهدهٔ این اوضاع واحوال تیروتار وغیر قابل تحمل ، تصمیم گرفتم بهرقیمتی که تمام‌شودو باهرگونه بلایی که‌مواجه گردم خود را بگرجستان برسانم . در کلشید من مدام گرفتارانواع واقسام مصایب وبلیات بودم و نزدیك بود که‌ازبین بروم. لیوان‌پادشاه مستقل کشوراعیان و اشراف‌مطیع امپراطوری ترکیه را تحت‌تهدیدقرارداده ، دارائی‌واملاك‌وقصوروکاخهای آنان درمعرض نابودی واقع شده بود . ساباتار هنوزهم با ترکان بود ؛ فرزندان او که در قلعه حکومت داشتند ، در آدمکشی وکلاهبرداری شهرهٔ آفاق و در راهزنی بی‌نظیر بودند . من مدام گرفتار اضطراب و تشویش وترس‌وبیحد وحصری‌بودم . تهیه وتدارك غذا وخوراك بی‌نهایت صعب‌وسخت، ویأس‌وحرمان نوکران مرا متحیرو بیچاره ساخته بود ، بطوریکه بحالت‌نزع افتاده میخواستم زندگی را بدرود بگویم . بالاخره اینهمه علل واسباب موجب آن شد که علی رغم نا امنی شدید و حوادث ناگوارزمان جنك ، ازکشورکلشید درروم وبسوی گرجستان‌روی آوردم،

ودرصورتیکه هنوزدرخود توانایی اجرای این اقدام را احساس میکنم از حرکت بازنایستم . من درصدد پیداکردن چند نفر رهنما بر آمدم ، ولی هرچه وعده کرده وهر گونه پاداشی قول دادم ، کسی حاضر بهمراهی نشد وتمام مساعی من دراینمورد باطل ماند . جنگجویان ونظامیان از قرار معلوم سرتاسر معابر کشورایمیریت راکه درمیان کلشید وگرجستان واقع است ، اشغال کرده بودند ، وچون راه دیگری بهیچوجه وجود نداشت ، ناچارو ناگزیر هرمسافروعابری مسلم بودکه درچنگال آنان گرفتارواسیر وبالاخره بنده وبرده خواهد گشت ، لذا هیچکس جرأت ارتکاب چنین حماقت وبلاهتی رادرخود نداشت . من تصمیم گرفتم که یك راه دورانی طی کنم وازطریقی غیرمستقیم یا ازراه جبال ققفازویا ازجانب دریا سفر نمایم ، ولی بازهم هیچکس حاضر براهنمایی وهمراهی نشد .

بیم ووحشت کلشیدیان ازمرگ ونابودی غیرقابل وصف وباورنکردنی است ، بطوریکه بهیچوجه ممکن نیست هیچگونه پاداشی آنها را بمواجهه با خطرمحسوسی ، ولوهرقدر ناچیزباشد ، وادارکند . بالاخره مصمم شدم که ازراه دریاوترکیه بمسافرت بپردازم ، یعنی یك طریق دورانی هفتاد فرسخی طی نمایم . لذا به آنارگی ، قصبه و بندر کوچکی که ذکرش سابقاً بمیان آمده است ، رفتم ودر آنجا یك قایقی متعلق بترکان بمقصد قونیه (۱) کرایه کردم پس ازدادن وجوهی بعنوان بیعانه بمقر آباءتی آتن وقلعه ساباتار آمدم ، تا خود را آماده سفرسازم .

دردهم نوامبر ، هنوزآفتاب درنیامده بودکه ازقلعه مزبور خارج شدم وبا رفیق راهم قرار گذاشتیم که درصورت وصول بمقصد وطی طریق

(۱) Gonié

بسلامت، درصدد استخلاص وی از کشور کلشید بر آیم . مبلغ صد هزار لیره (فرانسوی) جواهر و هشتصد پیستول (۱) طلا، با کمی رخت ولباس که برایم باقیمانده بود ، همراه خود داشتم. جواهرات را دریك نازبالش زین اسبی که مخصوص همینکار بود ، پنهان ساختم ویکی از نوکران را که ازبندگی باز خریده بودم با خود همراه برداشتم . این آدم یك کلاهبردار عجیب وخاین بسیار غریبی بود که من چنانکه باید وشاید بهویت وی پی نبرده بودم . هیچکس ازخوف دسایس وتوطئه هایش ، اورا بمن توصیه نکرده بود ، وحتی من خودم نیز تصمیم بهمراه بردن وی با خود نداشتم ولی بهرحال تقدیرچنان بود که اوبامن بیاید . آنچه که بیش ازهمه موجبات همراهی نوکرمزبور را با من فراهم آورد، آن بود که این آدم ازاوضاع وحوادث بسیارمأیوس ومهموم ومبتلای شرب ومسکرات بود ، وما بیم داشتیم که مبادا بالاخره اوازفرط نومیدی پرده ازکارما بیفکند واهالی بهویت‌ما آگاه شوند . مطران زامپی (۲) طبق عادت همیشگی خود مرا مشایعت کرد ، پزشك غیرروحانی‌تی آتن نیزتا آنارگی همراه من آمد . ماهمگی با پای پیاده راه میرفتیم ، زیرا بهیچوجه و بهیچ قیمتی اسبی پیدا نشد تا اقلا اسباب واثاثیه ونوکرخود را روی آن گذارم . پزشك غیرروحانی سواره راه میرفت ، اما دوروزمتوالی بود که‌سرشك سیل آسا ازرخسارش جاری بود ، وبالاخره تصمیم گرفت که دریك فرسخی قلعه خود را ازبین ببرد ، وبهمین قصد خود را درخندقی عمیق وپرازآب پرت کرد ؛ امابا زحمت زیاد ما اورا بحالت نیمه مرده ازمخمصه بیرون کشیدیم . دیگر

(۱) Pistole
(۲) Zampi

نمیخواهم ازمصائب و متاعب فراوانیکه در آنروزو ایام بعد بسرم آمد، سخنی بمیان آورم؛ چنانکه درنقاط مختلف ومتعددی ناگزیر با پای پیاده طی طریق کردم، ودریك فصل بارانی درمیان جنگلهای سرتاسر باطلاق و پراز آب که اغلب اوقات ببالای زانوانم میرسید راه پیمودم ، و همینقدر متذکرمیشوم که درتمام جهان غیرممکن است که سختیها ونوایبی بیشتر از آنچه که دراین مرحله برسرمن آمده،وجودخارجی داشته باشد درحقیقت چشمه حیات من کاملا خشك شده بود،وفقط شهامت وشجاعت، وتصمیم واراده بحفاظت و حراست ثروتی که بمن سپرده بودند ، مرا بتحمل اینهمه خطرات و مشکلات مقتدروتوانا ساخته بود. هنگام غروب آفتاب در حالتیکه رگبار باران باعماق وجودمان نفوذ پیدا کرده بود به آنارگی رسیدیم. آنارگی درشش فرسخی قلعه ساباتارواقع شده است.

درروزدوازدهم میبایستی سوارقایق شده حرکت نمایم ، اماوصول خبری دایر بایجاد موانع ازطرف چرکسها وابخازها در سواحل کلشید، این عزیمت را فسخ ساخت. این خبر وحشت اثر کاملا حقیقت داشت: کرجیهای مهاجمین قایقهای این سرزمین را بتصرف خویش درآورده بود، وحتی یك سفینه ای که برای من منافعی در برداشت درزمره سفاین مضبوطه قرارداشت. این قبیل موانع ومشکلات که موجبات تاخیروتعویق را را فراهم آورده بود، ازخود بلیات وخطرات بمراتب بیشتر مرا آزرده خاطر میساخت، بطوریکه میترسیدم هرگزاز این موانع راه استخلاص برایم پیدا نشود.

در نوزدهم بمطران زامپی اطلاع دادند که در شب گذشته در کلیسایش را شکسته وراهبی راکه درآنجا بنگهبانی گماشته شده بود،

دستگیر کرده‌اند . مزاری راکه درداخل معبد قرارداشته شکافته وهرچه راکه یکی از آباء نگهبان در آنجا پنهان ساخته بود، بتاراج برده اند ،و همه سوراخ سنبه ها را زیرورو کرده اند . من دراین کلیسا بیش ازهفت هزارپیستول پول مدفون ساخته بودم وخوانندگان میتوانند شدت اندوه و الم مرا از استماع این خبر وحشت اثر کاملا حدس بزنند . فی‌الفور کسی را بحضوررفیق راهم اعزام داشتم ، اما اورا نتوانسته بودند درقلعه پیدانمایند ؛ زیرا اونیز بمحض شنیدن خبرحادثـه هائله بمقر آباء تی آتن شتافته ودرصدد تحقیق بر آمده بود . اودرطی نامه ای برایم اطلاع داد که خوشبختانه ازلطف الهی مهاجمین به نهانگاه ما پی نبرده‌اند ، ونقدینه همچنان مدفون وموجود است . من وصول این مژده را بفال نیک گرفتم وآنرا برای خود یك کمك غیبی دانستم وشهامت وشجاعت خـاصی پیدا کردم ودرهمان آن بناخدایان ترك دستورحرکت دادم .

دربیست وهفتم ازآنارگی عزیمت نمودم . قایق من بسیاربزرك و قریب بیست نفرکه نصف آنان ترك و نیمه دیگر برده بودند ، در آن جای داشتند ؛ با سوارشدن این عده نیز بمنظوردفاع از دزدان دریائی که درسواحل گشت و گذار داشتند موافقت کرده بودم ، پس ازیکساعت راه در رودخانه بدریارسیدیم .

نهرلانگور (۱) را ما بسرعت پیموده و طی کردیم ، اما حرکت ازاین رودخانه مهارت وحزم واحتیاط فراوانی لازم دارد ، مخصوصاً در مورد قایقهای مملوازمحمولات که‌امکان خطر برخورد با صخره های شنی بیشتروجود دارد ، دراین تصادفات سفاین بشن می‌نشینند ، تمام روزرامن

(۱) Langur (Engouri)

درساحل دریا گذراندم ، چون ناخدا انتظار ورود دوبرده دیگری را در شامگاهان داشت وازمن خواهش کرده بود که بدینجهت تاخیر نمائیم .

مراسم تعمید کلشیدیان چنانکه مصنف مشاهده کرده است

هنگام توقف در آنارگی مرا بدو مجلس تعمید دعوت کردند،من نیز برای مشاهده کیفیت این رسم درمیان کلشیدیان ، درمجالس مزبورحضورپیدا کردم وبالنتیجه برایم معلوم شدکه مطران زامپی دررساله خود این موضوع راکماهوحقه برشته تحریردرآورده است ، و اینك در این سطور میخواهم مشاهدات عینی خـود را در منزل همسایه نقل نمایم . صاحبخانه کسی را برای دعوت کشیشی درحدودساعت ده صبح فرستاده بـود . راهب بمحض ورود داخـل زیر زمینی شدکـه مخصوص نگهداری خمهای شراب است وروی نیمکتی جلوس کرده با لباس عادی و معمولی خویش بقرائت کتاب پاره پاره خودکه ببزرگی انجیل بقطع هشت ورقی بود ، آغازنمود . هنگامیکه اوبقرائت ادعیه واذکار مشغول بود ؛ هنوز کودك را بحضور نیاورده بودند . طفلی که تعمید می یافت بچه ای بود پنجساله کـه پس ازیکربع ساعت بمعیت پـدروپدرخوانده تعمیدی خویش حضوریافت . پدرتعمیدی یك شعله شمع کوچکی را باسه حبه بخورحاضر کرد،و آنگاه پیش ازانجام مراسم تعمید شمع راروشن ساخته بدرزیرزمین نصب نمود . دیگر بهیچوجه من الوجوه شمعی روشن نمیسازند. سه حبه بخـوردراندك آتشی ریخته شد ، وکشیش دراینموقـع همچنان مشغول قرائت بود . راهب ادعیه را آهسته وبسرعت میخواند وکمتردقت بخرج میداد ، زیرا مدام با واردین کـه ازوی چیزی سئوال میکـردند ، بگفتگومیپرداخت . درتمام این مدت پدروپدرتعمیدی مشغول رفت و

آمد بودند . وطفل نیز فقط بخوردن میپرداخت . پس ازقرائت مفصل و ممتد ، یك طشتك چوبی مملواز آب نیمگرم جلو کشیش گذاشتند . اونیز قاشق کوچکی پرازروغن گردوداخل آب کرده بپدرتعمیدی دستور دادکه کودك را لخت کند . پس ازکندن لباس بچه راتمام برهنه وسرپاایستاده درطشتك قراردادند ، وپدرتعمیدی شروع بشستشوی سرتاسر بدن وی نمود ، بعد ازاستحمام کامل کودك، کشیش ازکیسه چرمی که بکمرخویش بسته بود بمقداری نخودی روغن میرون (۱) بپدرتعمیدی دادومن گفته‌ام که این روغن تدهین است که درمیان کلشیدیان باین اسم خوانده‌میشود، او نیز با آن تقریباً همه جای طفل را تدهین کرد : بالای سر، گوشها ، پیشانی ، دماغ ، گونه ها ، ذقن ، دوشها ، مچها ، پشت ، شکم ، زانوان ، وپاهای کودك را میرون مالید . راهب نیزمدام مشغول قرائت بود و هنگامی خواندن ادعیه واذ کاربپایان رسید که پدرتعمیدی بچه را ازطشتك در آورده لباس پوشانید . بعدازاینکه کودك پوشاك بتن کرد ، پدرش مقداری نان وشراب و گوشت خوك آب پزحاضر آورد وازاین چیزها بطفل خورانید و آنگاه مأکولات ومشروب را تقدیم حضورپدرتعمیدی ، جناب راهب و حضارومدعوین کرد . بعدازپایان این مراسم ، همگان برسرمیزغذا رفتند وپس ازاینکه کاملا مست وخراب شدند ، ازسفره کنار کشیدند .

آداب ومراسم تقدیس (۲) را هم در همین محل مشاهده کردم ، وتشریفات آن نیز همچنان بی نظم وترتیب، وبدون رعایت مراتب تعظیم وتجلیل برگزارمیگردد، ودرحقیقت بعینه مطابق تفصیلی است که درفصل

(۱) Mirone

(۲) Messe مراسم تقدیس جسم وخون‌حضرت مسیح باسم نان وشراب وسرود مقدس مسیحیان .

مخصوص آئین و آداب کلشیدیان نقل شده‌است. چنانکه یك روزشاهد
انقطاع مسخره‌آمیز مراسم قداس بودم .هنگامیکه درهمان قلعهٔساباتار
سکونت داشتم، روزی با یکی از آباء مبلغ تی‌آتن از جلو کلیسائی که
مراسم تقدیس در آنجا برگزار میشد ، میگذشتم و تودهٔ مردم درمقابل
در معبد اجتماع کرده بودند. مااز مجتمعین تقاضا کردیم که راه برایمان
نشان بدهند ، در این موقع کشیشی که مشغول قرائت سرود قداس بود
از محراب کلیسا بما چنین گفت :

«صبر کنید! ، من خودم الان راه را بشما نشان میدهم ». لحظه‌ای
بعد ، راهب بدرب کلیسا آمد ، و در حالی که همچنان بالحن خفیفی
مشغول قرائت سرود قداس بود، از مبدأ ومقصد ما سئوالاتی کرده ، راه
مطلوب را برایمان نشان داد وآنگاه دو باره بسوی محراب شتافت.

تعریف وتوصیف بحر اسود

درسپیدهٔ صبحدم روز بیست و هشتم ، در دریا
بحرکت درآمدیم. هوا خوب روشن و روح
انگیز بود، چنانکه بسهولت تمام در یکطرف
ساحل ارتفاعات طرابزان را مشاهده میکردیم ودر طرف دیگر بلندیهای
ابخاز در افق دیدگان پدیدار میگشت، زیرا دریای سیاه(۱) در سواحل
ابخازوآنارگی کاملا مشرف ومسلط بحدود و حوالی طرابزان است.

درازای دریای سیاه از مشرق بمغرب در حدود دویست فرسنگ
میباشد، واین مسافت درحقیقت نصف مقداری‌است که هرودت‌برای بحر
اسود تعیین کرده است مورخ‌مزبور چنین میگوید: «ازپونت‌اوکسن(۱)

(۱) برای خصوصیات شایان توجه دریای سیاه خوانندگان میتوانند بکتاب جهانگردی
مارکوپولو ترجمه ونگارش اینجانب رجوع فرمایند.

(۲) Pont - Euxin بحر اسود

تافاز (۱)، درست نه روز وهشت شب راه دریائی است، یعنی یازده‌هزار وصد ستاد.»(۲)این‌مسافت معادل چهارصد وشصت ودو فرسنك، وپانزده درجه نجومی می‌باشد. این اشتباه عظیم نویسنده یونانی را من نمیتوانم محملی پیداکنم، جز این که در عهد باستان دریانوردان مسافت را طی طریق از ساحل (۳) تعیین میکردند، چون آنها جرئت نداشتند(٤)که از وسط دریا کشتی برانند زیرا بیم آن میرفت که راه را گم کنند و دچار گرداب فنا گردند. بدین طریق یعنی از پونت او کسن، از مصب نهر دانوب تارودخانه فاز، بترتیب‌مذکور در حقیقت هم مسافت مضاعف میشود ودو مقابل راه دریائی(۵) میگردد. دانشمندان جغرافی‌عربی‌نیز در تعیین طول‌بحر اسود راه اغراق پیموده‌دچار لغزش شده‌اند، چنانکه بعقیدهٔ آنها درازای این دریا هزار ودویست میل است. پهنای بحر اسود در عریض ترین مکان آن یعنی از بسفر تا بوریستن (٦)، در حدود سه درجه میباشد، واین محل منتهی علیه غربی دریا است، اما جانب شرقی بنصف آنهم نمیرسد.

بحر اسود درنظرمن نسبت باآبهای‌اقیانوس‌دارای صفا وخضارت و ملاحت کمتری بمعنای حقیقی کلمه‌میباشد، واین موضوع بعقیده من نتیجهٔ ورود انهار عظیم، وصغر بستر ومکان آنست، وبهمین جهت بایستی آنرا

(۱) Phase در کتاب افسانه‌های آسیائی گوبینو، ترجمه ونگارش نویسنده این سطور تعریف این نهر تاریخی بنحو احسن‌آمده است. (چاپ طهران سال ۱۳۳۳ شمسی)

(۲) Stade

(۳) یعنی منحنی.

(٤) چون قطب نما که اختراع چینیانست، هنوز باروپا نیامده بود.

(۵) یعنی راه مستقیم.

(٦) Boristheue

دریا نامید نه بحر، مثل دریای خزر که از لحاظ مذکور کاملا مشابه دریای سیاه است،وهر دو فاقد جزایر وواجدطوفانهای سهمناکی هستند. وجه تسمیه بحر اسود را نباید بهیچوجه در رنك آب آن جستجو کرد، زیرانسبت بدریاهای دیگر بسیار سفید است، در نتیجه طوفانهای سهمناك و غرقابهای هولناك و مهیب آن که نسبت بتلاطم امواج دیگر دریاها بسیار شدید ومخوف میباشد، این نام را بدان داده‌اند. این وجه‌تسمیه‌درست نظیر نام‌گذاری اعراب بمدخل بحر احمر است که موسوم به باب‌المندب میباشد، و بمعنای شوم ونحس است، چون معبر مزبور مدام در معرض طوفان‌های‌وحشت‌زا وسهمگین میباشد.دریای سیاه ابتدا بنام‌اسکناس(۱) نواده یافث علیه‌السلام خوانده می شده است، ولی یونانیها این اسم را مبدل به اوکسن(۲)، یا پونت اوکسن کردندکه بمعنای غیر قابل تحمل میباشد، و وجه تسمیه آن کاملا روشن و مربوط بطوفانهای سهمگین و وحشتناك مدام آنست که شرح‌داده شد.

ترکها آنرا قارادنیزخوانند که مفهوم دریای خشمناك را میرساند زیرا کلمه قارا در ترکی بمعنای مطلق سیاه و مجازاً صفت خطرناك و وحشتناك وخشمناك را نیزمیرساند؛ مثلا درسال مزبورجنگلهای‌عظیم(۳) وجبال مرتفع ومعظم، وانهارسریع‌السیرو بزرك را نیزبدین لغت وصفت توصیف میکنند. بهمین جهت رودخانه‌های‌بسیاری را قارا سومی نامند، واین وجه تسمیه ازلحاظ شدت جریان وطغیان آب انهار مزبوراست.

---

(۱) Asekenas (۲) Euxin

(۳) شیخ‌صفی‌جدبزرگوارصفویه تصنیفی‌داشته بنام قارا مجموعه بزبان ترکی‌آذربایجانی (تذکرهٔ غربتی‌بنقل‌مرحوم تربیت) دردیوان لغات الترك قارا بمعنی ستاره مشتری نیزآمده‌است.

(چاپ آنکارا درچهارمجلد)

طوفان وتلاطم امواج بحراسود فوق‌العاده سهمگین و خطرناك میباشد و بهیچوجه‌قابل مقایسه بادریاهای‌دیگر نیست . واین امراولا معلول تنگنای بستر ومکان آنست وهیچگونه مخرجی برای آبهای خشمناك دریا وجود ندارد، بسفوررا نباید دراینجا اهمیتی‌قائل شد ، زیرا مدخل مزبوربسیار کوچك وتنك‌است . بهمین جهت‌هنگام احداث تموج وطوفان سطح آب بجوش و خروش آمده بعلت فقدان مخرج لازم بوضع وحشتناکی بلند میشود وازهرطرف کشتی را درمعرض تهاجمات تندوشدیدی قرارمیدهد، وبا چنان سرعت وضربت‌این هنگامه جریان می‌یابد که بهیچوجه فرجی متصور نمیشود . ثانیا سواحل خلیجهای بحراسود بهیچوجه از صدمات طوفان درامان نیست وفاقد پناهگاههای لازم میباشد ، ودرحقیقت‌هنگام حدوث تلاطم مخوف ساحل را با وسط دریا فرقی نیست . در بارهٔ وجه تسمیه قارادنیز ترکی این نکته را باید اضافه کرد که این نامگذاری درست مطابق اصطلاح یونانی دریای سیاه یعنی موروتالاسا (۱) است ؛ همینطور آق‌ونیز ، دریای سفید (۲) ، پروپونتید (۳) مطابق اسم یونانی آسپروتالاسا(٤) میباشد . عربها دریای اوکسن(٥) را بحربنتس (٦) یعنی دریای پونت (۷) میگویند .

سرتاسردریای سیاه‌زیرسلطه مقام خلافت ترکیه عثمانی قراردارد،

---

(۱) Maurothalassa
(۲) La Mer Blanche
(۳) Propontide
(٤) Asprothalassa
(٥) Euxin
(٦) Bahr Bontos
(۷) Pont

وفقط با اجازه بابعالی دراین دریاکشتی‌رانی بعمل می آید و بدینطریق دریانوردان و بازرگانان ازتاراج وتطاول دزدان دریایی که بعقیدهٔ من آفت عظیمی هستند ، درامان ومصون میباشند .

نظر باهتزاز بادمخالف ، ما درتمام مدت روزفقط هیجده میل راه پیمودیم . شامگاهان وارد نهری شدیم بنام کالمحل (۱)که عمق و طول آن تقریباً همانند رودخـانه لانگور (۲) است . ولی جریان آبش بآن شدت نمیباشد .

درنهرمقدس عهدباستان

دربیست ونهم ، دوساعت پیش از طلوع آفتاب در فروغ ماهتاب بحرکت خود ادامه دادیم در نیمروز به‌نهر فاز (۳) رسیدیم قریب یك میل دراین رودخانه‌بسوی بالا رفتیم و بمحل‌عمارتی‌رسیدیم‌که ناخدای کرجی ‌مامیخواست بامقداوی کالاهای تجارتی‌از آن پیاده شود .

نهرفاز که‌گمان میکنند فیزون قدماست ، یکی ازچهاررودخانه بزرگی‌میباشد که دراین‌بهشت روی زمین درجریان است وازجبال‌قفقازیه سرچشمه‌میگیرد . ترکهای عثمانی آنرافاکز (٤) ولی اهالی محل‌چنانکه من مشاهده کردم ریونی (٥) می‌نامند . پروکوب (٦) بااستماع‌این دونام دچاراشتباهی‌شده وفکر کرده‌است که دورودخانه یکی‌باسم فازودیگری بنام ریونی دراین محل جاری میباشد ، درصورتیکه فی الحقیقه بیش از

(۱) Kelmehl
(۲) Langur
(۳) Phase
(٤) Fachs
(٥) Rionie
(٦) Procope

یک نهروجود خارجی ندارد . در کوتائیس (۱) من این رودخانه رادیده بودم ، آنجا جریان آب نهر شدید و دریک مجرای باریکی واقع شده ، ودراغلب نقاط بی اندازه کم عمق است ، بطوریکه میتوان بسهولت بگدار زد و گذشت . اما مصب فاز که درفاصلهٔ نود میلی کوتائیس واقع شده پهنایش یک میل ونیم وبعمق شصت ذراع وبلکه بیشتر میباشد . درجائیکه نهروارد دریامیشود ، رودخانهٔ های کوچك متعددی بدان ملحق وموجب عظمت آن میگردد. این رودخانه‌ازمشرق بمغرب جریان داردو آبش علی رغم رنك تیره وتار آن بسیار گوارا ومطبوع میباشد : آریان (۲) معتقداست که درنتیجه‌شستشوی خاك بستر واختلاط آن باجریان نهر رنك آب اینقدر تیره ومات بنظرمی آید . مورخ مزبوراضافه میکند ، دیگر نویسندگان نیزبا اوهمداستاند ، که تمام سفاین درعهد باستان از آب رودخـانه فاز استفاده میکرده اند . زیرا مشهور بوده که این نهر مقدس است و یا اینکه اعتقاد داشته اند آبش از لحاظ گوارایی مطبوع تـرین میاه تمام جهان است. مصب این رودخانه دارای جزایر کوچك‌متعددی میباشدکه بسیارقشنك ومصفاومستورازجنگلهای انبوه وزیبا است ؛ ونیزجزیره‌های کوچکی درطرف بالا قراردارد که آمدورفت را برای کشتیهای بزرك‌غیر ممکن میسازد ؛ چنانکه سفاین عظیم ناگزیرندکه درسه ویا چهارمیلی مصب توقف کنند .

شکست سلطان مراد در نهرفاز

درسطح بزرگترین جزایرمزبـور ، درجـانب مغرب ، بقایـای استحکامات مخروبـه‌ای بنظر میرسد که توسط ترکهای عثمانی بناشده بود .

(۱) Cotais
(۲) Arian

سلطان مراد درسال هزاروپانصد وهفتاد وهشت میلادی دستورساختمان این قلعه عظیم را داده بود ، وبدست فرمانفرمای کل سپاهیان ترك مصطفی پاشا دردورهٔ جنگهای عظیم ایران و ترك ، ساخته شد . امپراطور ترك تصمیم بتسخیر سواحل شمالی و شرقی دریای سیاه داشت ، اما این نیت لباس عمل بخود نپوشید. حسب الامر سلطان مراد سفاین جنگی عثمانی درنهرفاز بداخل قفقازیه یورش بردند ، ولی این تهاجم مواجه باشکست ویکی ازکشتیهای امپراطور ترکیه دردامهای مهیب ومخوف پادشاه ایمیریت که درمعابر تنك رودخانه ، تعبیه گشته بود ، گرفتاروغرق شد، وبقیه موفق بفرار گشتند .

درسال هزاروششصدوچهل قلعه مستحکم فاز بدست قشون ایمیریت اشغال وتسخیرشد . این قلعه سالیان درازتوسط پادشاهان کلشید و گوریل ابهت وعظمت خاصی پیدا کرده بود ، وبیست وپنج دستگاه توپ در آن نصب شده بودولی بفرمان پادشاه ایمیریت قلعه واستحکامات آنراویران و با خاك یکسان ساختند ، وتوپهای مزبوررانیز بکاخ خویش درکوتائیس انتقال داد ،که امروزه نیزدرآنجا هستند ، ولی پس ازتصرف کاخ بدست قشون ترك توپها دوباره بدست عثمانیان افتاد .

درجستجوی معبد ری آ (رع)

درجزیره فاز من سعی فراوانی کردم که معبد معروف ری آ (۱) راکه آریان تعریف کرده و گفته است که در آن عهد در این جزیره وجود داشته ،پیداکنم . ولی تمام مساعی من دراین مورد باطل ماند وهیچگونه اثری ازدیرمزبوربدست نیاوردم . با وجود این تمام مورخین تاییدمیکنند

(۱) Rea

که این معبد صحیح وسالم در امپراطوری سفلی وجـود داشته ودرعهد امپراطورزنون (۱) وقف آئین مسیح گشته است . همچنین من در صدد اکتشاف آثارشهر بزرك ومعروف سباست (۲) برآمدم ، علمای جغرافی نوشته اندکه بلده مزبوردرمصب نهرفاز واقع شده بود . اما چنین بنظر میآیدکه بقایای سباست نیزمثل کلخوس (۳) کاملا ازبین رفته است ، و بهیچوجه اثری ازآنها مشهود نمیباشد .

داستان پیدایش قرقاول درمغرب زمین

اما آنچه که در دهانه رودخانه ریونی (٤) ، در مجاورت دریای سیاه کاملا مطابق نوشته های مورخین باستان یافتم، قرقاولهای شکیل وعظیم آنست که ازحیث لطافت درسرتاسر آفاق بی نظیر و بنظرمن چنان پرندگانی با چنین گوشت مطبوع وذائقه نوازدرهیچ نقطهٔ جهان هرگز پیدا نمیشود. بعضی ازنویسندگان، ازجمله مارسیال(۵)حکایت میکند که برای نخستین باردرتاریخ آرگوناتها قرقاول را بیونان آورده اند ، وپیش ازآنان کسی درسرزمین مزبورازاین پرنده خبری نـداشته است ولغت فیزان (٦) از فازاشتقاق پیدا کرده است . نهرفاز(ریونی)کشورکلشید را ازسرزمین گوریل وقلمروایمیریت جدا میسازد .

آنارگی فقط در فـاصله سی وشش میلی آن واقع شـده است .

(۱) Zenon
(۲) Sébaste
(۳) Colchos اسم کشور کلشید ازنام این شهراشتقاق پیدا کرده است .
(٤) Rionie
(٥) Martial شاعرلاتن(۱۰٤—٤۳میلادی) ،آثارمارسیال بهترین معرف آداب واخلاق رومیان است .
(٦) Faisan (قرقاول)

سواحل رودخانه غالباً نرم وشن آلود ومستور ازدرختان عظیم وجسیم و فوق‌العاده انبوهی است ، بطوریکه مشاهدهٔ فاصله چند قدم ازمیان آنها سخت دشوار میباشد .

شامگاهان بااستفاده ازیك بادشرطه واهتزاز نسیم موافق درسطح دریا بحرکت درآمدیم . درنیمه شب ازمقابل بندری موسوم به کوپولیت (۱) رد شدیم . این بندرگاه متعلق بسلطان گوریل است .

بعدازنیمروزروزسی‌ام ، به قونیه رسیدیم . از فاز باین بلده چهل میل راه است . تمام سواحل این حدود فوق العاده مرتفع و مستور از جنگلهای عظیم وصخره سنگهای جسیم وبرهنه است . این مناطق متعلق بپادشاه گوریل میباشد وقلمرو وی تا حدود نهری که درفاصله نیم میلی قونیه (۲) است امتداد می‌یابد .

تعریف و توصیف قونیه ولازستان

قونیه راکه کالخوندیل (۳) گوریا (٤) می‌نامند، عبارت‌ازقلعه عظیمی است که بشکل‌چهار گوش ازسنگهای‌سخت وصخره های‌صمابناشده‌است .

این بنا درساحل دریا دریك زمین شن زار بوجود آمده ؛ سازمان‌قلعه قونیه‌عبارتست ازچهاردیوارعظیم ، ودودرکه یکی روبمشرق وناظربدریا ودیگری درجبهه شمال‌است . دراین قلعه من فقط دودستگاه توپ دیدم

---

(۱) Copolette

(۲) Gonie قونیه ، چنانکه معلوم است شنیدن این اسم انسان را بیاد ملای روم انداخته درعالم ملکوت سیرمیدهد . اما مترجم در تطبیق قطعی آن با محل اقامت مولانا ، یقین ندارد .

(۳) Colchondyle

(٤) Gorea

وعده معدودی ازینی‌چریان (۱) بحراست آن‌میپردازند . درداخل‌محوطه قریب سی دستگاه خانه بزرك وکوچك ، محقرو ناراحت که ازصفحات چوب وتخته ساخته شده است ، دیده میشود . درخارج قلعه ، نزدیك به محوطه ، قریه ای وجوددارد که‌تعداد آبادیهایش بیشتر ازداخل آن نیست. تقریباً تمام‌اهالی بدریانوردی مشغولند، واگرقول‌عثمانیان را قبول‌نمائیم، وجه تسمیهٔ این سر زمین به لازی ، لاز (۲) ، که در زبان ترکی مطلقا دریانورد را میرساند و بمفهوم مجازی کلمه یك آدم سخت وسنگدل و از آن قصد میشود ، از شغل وحرفهٔ مردم محل اشتقاق یافته است . اما بعقیده من لغت لازی ترکی نیست ، و اسم باستانی سکنه این سرزمین است . درایام گذشته مردم این منطقه را لازینها ومسکنشانرا لازیك(۳) میخوانده اند ، واین حقیقت ازآثارمورخین یونان باستان ، ومخصوصاً پروکوب(٤) درشرح جنگهای روم وایران استنباط میشود . مورخ‌مزبور محل وموقعیت این سرزمین را در همین محل قونیه بدقت ثبت وضبط کرده است ، بطوریکه هیچگونه تردیدی دراینمورد نمیتوان‌رواداشت.

آگاثیاس (٥) لازستان را ازلحاظ کثرت جمعیت و وفور ثروت و نعمت ، ومخصوصاًموقعیت مناسب‌ومساعد آن برای تحصیل انواع واقسام مواد خواروبارلازم ، مهم وشایان توجه میداند .

---

(۱) عساکر ترکیه عثمانی .

(۲) Laz'Lasi

(۳) Lasiens'Lazi ques

(٤) مورخ بیزانس ، متوفی بسال ٥٦۰ میلادی .

(٥) Agathias مورخ‌وشاعریونانی‌درقرن ششم میلادی ومصنف تاریخ دوره ژوستینین امپراطور معروف روم .

این نویسنده اضافه میکند که پس از پیدایش ارتباط میان رومیان ولازیان، آداب انسانیت ومبانی عدالت دراین سرزمین بخصوص ملاحظه ومراعات میشود. اما باید بگوئیم که بعداز تسخیر این سرزمین بدست امپراطوری ترکیه، تمام این چیزها معکوس وکاملا بازگونه شده‌است؛ بعلاوه در این ایام اغلب اهالی این سرزمین بآئین اسلام گرویده است.

اگرچه اغلب اوقات مسیحیان گرجستان و ارمنستان مثل مردم طرابزان که همسایه نزدیك لازیان هستند، باین حدود خیلی رفت وآمد دارند، ولی هرگزدرلازستان رحل اقامت نمی افکنند.

اخاذی مأمورین ترکیه

درقونیه اداره گمرکات ترکیه قرار داردکه از لحاظ سختگیری شهرهٔ آفاق است. اما من این دستگاه عثمانی را چنانکه میگفتند ومرا مرعوب کرده بودند، سخت و اشکالتراش نیافتم. مأمورین این اداره در مورد بازرگانان امپراطوری ترکیه مساهله میورزند، ولی دربارهٔ اروپائیان فوق‌العاده بیرحم وقتالند، چنانکه مقام ومنزلت، شخصیت وشهرت عابرین، گذرنامه‌های مقام خلافت وتوصیه نامه‌های بابعالی بهیچوجه جزئی ترین ارزشی درنظرعمال دستگاه مزبور ندارد واگر کسانی درصدد استعانت از مقامات عالیه امپراطوری دربابعالی برآیند، سعی بیهوده ای کرده اند، زیرا مدیران این حدود بعقیدهٔ دولت ترکیه خودرا ازهرگونه نظارت و دخالت مقامات مرکزی خارج میدانند.

همینکه کشتی حامل ما درساحل لنگر انداخت، نوکرمن بسرعت وبشاشت عجیبی فی‌الفور پیاده شده برخاك بوسه داد وبرآسمان ثنا گفت؛ آنگاه بنفرین شدید کلشیدیان وتعریف فوق‌العادهٔ ترکان پرداخته لحظه‌ای

بعد داخل قلعهٔ قونیه شد ، و درموقعیکه من بیش از هروقت باواحتیاج داشتم مراتنها گذاشت وبرفت . من چنان پنداشتم که این آدم برای معرفی وافشای هویت وشخصیت من شتاب کرده است ؛ زیرا هنگامیکه متصدی گمرکات ومعاون حکومت محل برای بازرسی واخذ حقوق ازمحمولات قایق آمده بودند ، مقدم برهمه مرا بازشناختند ، وازفرنگی بودن من وحوادث ووقایعی که درسرزمین کلشید بسرم آمده بود وآنکه اینك قصد عزیمت به آکالزیکا دارم ، اظهاراطلاع کردند . من ازمشاهدهٔ این خیانت فوق العاده مضطرب ومتعجب گشتم ، ولی معهذا بهیچوجه آثار اضطراب دروجنات خود ظاهر نساختم وخداوند درحضورذهن مرا یارویاور بود . البته من خاطرجمع بودم که این نوکر از هویت وشخصیت من چنانکه باید وشاید اطلاعی ندارد . من اورا دراستانبول خریداری کرده بودم ، واودیده بود که من با سفارتخانه ها ووزیران مختاراروپایی رابطه ورفت وآمدداشته ام ، ومورد احترام وتجلیل مقامات مزبور بوده ام ، ودردیگر اوقات مدام به تحریرو مطالعه اشتغال داشته‌ام . اویقین داشت که من یك جهانگرد کنجکاومیباشم . من بنوکر تعلیم داده بودم بمقامات ترك بگوید که من بازرگان هستم وبرای خرید وصدورمرغان شکاری بکشورکلشید آمده ام ، ولی مقامات محلی اموالم را مورد نهب وتاراج قرارداده‌اند واینك برای تظلم وعرض شکایت بحضورپاشای آکالزیکامیروم . من باهمین ادعا اظهارات خودرا آغازو باکمال متانت وثبات درگفتارخود استوارماندم، زیرابا وجود خیانت نوکرمذکورهیچگونه حیله وچاره‌ای بنظرنمیرسید. متصدی گمرکات سئوالات متعددی ازمن کرد ، من نیزپاسخهای رضایتبخشی دادم. آنگاه حسب الامروی اسباب واثاثیه مرا تفحص و تجسس کردند ،

وهیچ چیزی نیافتند.

درمیان این اشیاء زین اسبی بود که در قاچ آن نهانگاهی برای اختفای چیزهای گرانبها تعبیه گشته بود؛ این سوراخ پر و بسیار سنگین بود وبهمین جهت ثقلت وزنه موجب تردید وتأمل مأمورین گشت، زیرا زین‌های ترکان بسیار سبك و کم وزنند. مأمورین آنرا در معرض جستجو و هرطرفش را مورد دقت قرار دادند، ولی غیراز پیزر وموی یال ودم چیزی بدستشان نیامد، لذا زین را زمین انداختند.

ازهشتصد پیستول (۱) که همراهم بود، نصفش را در پیش خودم نگهداشته نیمه دیگرش را درهمیانی که مملواز آشغال وچیزهای کم‌قیمت بود، گذاشته بودم، اما میدانستم که ترکها بمحض مشاهده آنرا تحت تفتیش قرارخواهند داد. هنگام عزیمت از کاشید من تصمیم داشتم که آنرا دربندر کوپولیت (۲) که ذکرش سابقا بمیان آمده ودر نزدیکی قونیه واقع است، بگذارم وبیکی ازملاحان بسپارم. معمولا خیلی کم اسباب واثاثیه‌ملوانان را جستجومیکنند وبندرت مأمورین ازداخل کشتی بازدید بعمل میآورند. ولی چون باد مساعد بسرعت سفینه‌رابحرکت درآورده بود، ما درکوپولیت توقف نکردیم، والبته دور از حزم بودکه درمیان مسافرین آنرا بناویان تسلیم نمایم.

مأمورین گمرکات که درنتیجه خیانت نوکرم، ازاموال‌من اطلاعات کافی بدست داشتند، بداخل کشتی رفته همیان را پیداکردند وسؤال نمودندکه متعلق بکیست؟ من اول جوابدادم که مال من است، وچیزی

---

(۱) Pistole سکه طلای قدیمی . م

(۲) Copolette

قابل گمرك در آن وجود ندارد . متصدی گمرکات از من خواست تا آنرا باز کنم ، ولی من پاسخ دادم که حاضرم آنرا بگشایم ولی درمنزل نه در مقابل انظارعامه . رئیس گمرك مرا بمنزل خود برد . ومعاون حکومت نیز بآنجا تشریف آورد . نایب‌الحکومه یك درصد ومتصدی گمرکات پنج درصد ازمن اخذ کردند ، یعنی مجموعاً بیست ودو پیستول طلا تقدیم حضورشان کردم ، والبته ازمحتویات کم قیمت همیان نیزهرچه خواستند، برداشتند .

ازجمله چیزهای شایان توجهی که درمعرض غارت رسمی مامورین امپراطوری ترك قرار گرفت ، دوقبضه طپانچه بود که یگانه وسیلهٔ دفاع من درراههای مهیب ومخوف بشمارمیرفت ، اما نیمه بهای آنها رابرایم پرداخت کردند . آنگاه رئیس گمرك خانه خود را برای سکونت من تعارف کرد ؛ اما من در پاسخ متذکرشدم که با اینهمه اجحافات واخذ گمرك بنا حق از نقدینهٔ من که برحسب قوانین هیچگونه باجراهی به طلا ونقره تعلق نمیگیرد ، این تعارف مسخره آمیزاست . او جواب داد که اطلاعات من ناقص میباشد وهیچگونه بیعدالتی نسبت بمن روانداشته است ، ودر گمرکات قونیه بلااستثناء ازهمه چیزباج راهداری دریافت میکنند؛ واینك با تعارف منزل خویش مساعدتی در بارهٔ من مبذول میدارد . من گفتم که اگرحضرتعالی درهدایت من بدستگاه پاشای آکالزیکا مساعدتی بفرمائید ، موجب نهایت امتنان وکمال سپاسگزاری خواهد بود ، زیرا با انتشاراین خبرکه من خورجینی مملوازطلا همراه خویش دارم ، دیگر پیمودن معابر کوهستانی برایم غیرمقدور خواهد بود ، ومدام در معرض خوف وتهدید قرارخواهم گرفت ، واینك همه میدانند که من تك وتنها و

یك فرنگی فاقد اسلحه هستم ، زیرا خود شما هم آخرین وسیلهٔ دفاع مرا ازدستم گرفته اید ؛ خلاصه اگر لطف بفرمائید ، مرادراینمورد یاوری کنید. متصدی گمرکات جوابداد که ترس ووحشت من کاملا بیخود و بیجا است ، زیرا از لطف الهی در امپراطوری عثمانی مومنین و مسلمانان بهیچوجه بچیزی طمع نمیدارند ، قتل وسرقت دراین سرزمین موهوم وغیرممکن است ، واوشخصاً حفاظت جان ومال مرا ضمانت میکند ، دراین مملکت ازفرط امنیت طبقی را ازطلا پرکن وبسرت بگذاروبرو، وهیچگونه بیمی نداشته باش ! ، اما راه مستقیم آکالزیکا بسیار صعب وسخت است ، زیرا دوروزاول را بایستی باپای پیاده پیمود ، چون نشیب وفرازراههای کوهستانی مال رونمیباشد ، آنگاه وعده کرد که فرداسحر گاهان کسانی برابهمراهی وحمل اسباب واثاثیه من خواهد گماشت و مرحله اولیه را دینطریق پیموده ، بمراحل دیگرخواهیم رسید و همچنان مع الواسطه اه آکالزیکا وارد خواهم شد .

پس از این بیانات ، رئیس گمرکات برای بارسوم تعارف کرد که شبرا مهمان اوباشم . او دراین پیشنهاد خیلی ابرام داشت ، و بطوریکه درك میکردم باکمال خلوص نیت وخیرخواهی اصرارمیورزید . اما من از آینده شومی که تقدیر برایم تدارك میکرد مطلقاً بی اطلاع بودم. من بیم داشتم که مبادا اودرصدد تفحص وجستجوی دقیق اشیاء من برآید ، و مخصوصاً نهانگاه قاچ زین راکشف کند . چنانکه گفته ام کیسه بزرگی مملوازطلا وجواهراتی درسه جا پنهان کرده بودم .

اسارت در چنگال عمال ترکیه

تقریباً شب هنگام بود که من از منزل متصدی گمرکات که فرماندار منطقه قونیه هم شمرده میشد، خارج شدم. نوکر سابق الذکر من،اسباب

واثاثیه مرا بکلبه کاهگلی که‌دیگر همراهان هم در آنجا نزول کرده‌بودند، انتقال داده بود. این منزل بسیار کثیف و گندیده در حقیقت مخروبه‌ای بیش نبود. حاضرین نسبت بمن بینهایت احترام واظهار رأفت و رقت کردند، ومن درحقیقت چنان فهمیدم که ازضایعه بیست ودو سکه زرین وسوء استفادهٔ نوکرم از این وجوهات، همگان خشمگین میباشند. هر یك از حضار بنحوی‌مرا از اظهار اعتماد باو سرزنش میکردند. من‌خود را سخت اندوهناك وغمگین نشان نشان میدادم، ولی در قلب خویش خیلی راضی بودم‌که با این جریمه از چنگال خیانت او نجات پیداکنم، وآرزو داشتم که هرچه زودتر آفتاب در آید واز این مهلکه مخوف استخلاص یابم.

من تازه‌مشغول‌خوردن قرص‌نان روغنی‌بودم که یك‌نفرینی‌چری(۱) بمنزل ما آمد و بنوکرم گفت که نایب‌الحکومه قلعهٔ قونیه او را احضار کرده است.

فرمانفرمای استحکامات درقونیه تشریف نداشت‌ونایب وی‌وظایف او را انجام میداد. نوکر من بمعیت عسکر مزبور حرکت کرد و رفت، امایك‌ساعت بعد همان‌ینی‌چری مأموراحضارمن گشت. من‌دیدم که‌نوکرم بانایب‌الحکومه‌قلعه‌درسرسفره‌نشسته‌وهردومست هستند. معاون‌فرماندار نظامی بزور واجبار مرا بخوردن ونوشیدن واداشت وسپس چنین گفت: «کلیه مسیحیان و رجال کلیساکه از قونیه عبور میکنند، ملزم اندکه دویست‌دو کای‌طلا(۲) بفرمانروای‌نظامی‌تأدیه نمایند،وشما نیزازجمله آنان

(۱) عساکر ترکیه عثمانی را ینی‌چری گویند.

(۲) Ducat

وموظف بپرداخت مبلغ مذکور هستید ». من جوابدادم که . اولا من اهل تجارت و بازرگانم نه راهب وروحانی و جنابعالی اشتباه میفرمائید، در ثانی حقوق گمرکی گزافی علی رغم قوانین ومقررات بمتصدی گمرکات پرداخته‌ام ، وشخصیت وهویت ، شغل و حرفهٔ عابرین در نظر مأمورین مربوطه بهیچوجه ملاك عمل قرار نمی گیرد وبهمین جهت کسی بامن کار نداشته است ، در خاتمه اگر من موظف بپرداخت مبلغی بحضور جناب فرماندار نظامی‌هستم ، هیچ مانعی ندارد که علی‌الصباح این دین برگزار گردد، و اینك در دل شب چنین صحبتها بهیچوجه مناسب نمی باشد. پس از ادای‌این‌پاسخ‌میخواستم‌خارج شوم که‌حسب‌الامرمعاون‌حاکم‌قلعه قونیه دوینی چری مرا بجبر وعنف متوقف ساختند؛ نایب‌الحکومه بزور وجبر مرا باز هم بخوردن ونوشیدن وادار کرد و درست دوساعت تمام مرا زیر عذاب وشکنجه نهاد، ومورد توهین وتخفیف بیشماری قرارداد، ازجمله مدعی شد که تمام مسیحیان ملك طلق ترکان هستند ومتعلق بایشان‌می‌باشند ، ومالتیها(۱) دوتن‌از برادران او را گرفتار ساخته‌اند، بعلاوه‌برای شخصی چون‌من بیست پیستول(۲)ثروت کاملا کافی میباشد.خلاصه‌چنانکه ملاحظه می‌فرمائید گرفتار مخمصه عجیبی شده‌بودم، سروکارم‌با اشخاص مست ولایعقل افتاده بود، ودر این موقع نوکرم بجای اینکه بمساعدت‌و کمك من برخیزد ، همچون مالك‌الرقاب وقاضی‌القضاتی در سر سفره به حکومت و قضاوت مشغول بود و چنان می نمود که من بندهٔ اویم و او ارباب مطلق‌العنان من است.

---

(۲) Malthois
(۳) Pistole

ناچار و ناگزیر متوسل بنوکرم گشته او را بکنار کشیدم و گفتم که احساسات مثبت ومحبت آمیز مرا نسبت بصداقت ووفای خود پایمال ننماید ، و اینك از مقام و موقعیت منحصر بفرد خویش استفاده کند و باتسلیم بیست دوکای طلا مرا از چنگال نایب‌الحکومه ترك مستخلص سازد . این طرح ونقشه من مبتنی بر روح اعتماد و ایمان غلطی بود که انتظار ثمرهٔ مثبت و مفید از آن داشتم ، و چنان می پنداشتم که بدین ترتیب بالاخره شاید بتوانم از خیانت خارق‌العاده نوکر غدار جلوگیری بعمل آورم . آنگاه درحضورمعاون فرماندار نظامی بعجزولابه ، و وعد و وعید پرداختم و گفتم که با این خشونت و شدت عمل ودر نتیجهٔ انتشار خبر این قبیل تعدیات و اجحافات دیگر هیچکس قدم به قونیه نخواهد گذاشت . نایب‌الحکومه با کمال بی اعتنائی زد زیر خنده و بمن چنین جواب داد که این قبیل دلایل در نظر وی کاملا پوچ و بیهوده است، از مدت ماموریت او در این بندرگاه فقط یکسال باقیمانده است، واینکه پس از او کسی بقونیه بیاید ویا اینکه نیاید، ویااصلا سرتاسراستحکامات با خاك یکسان شود برایش اهمیتی ندارد، او اینك از موقعیت استفاده مینماید وفرصت‌راغنیمت میشمرد ، آینده درنظرش پشیزی ارزش ندارد؛ بالاخره چون پس‌از این همه جروبحث نتوانست مبلغ مورد نظرخویش را از من بستاند ، لذا ماموری بدنبال اسباب واثاثیهٔ من فرستاد . نوکر خاین وغدار من در این مرحله نیز کمال بیشرمی و وقاحت از خویشتن نشان داد .

نایب‌الحکومه از من‌خواست که همیان محتوی نقدینه را بازکنم،

ولی من با کمال عزم و ثبات مقاومت ورزیده و گفتم کـه هرچه بکنید وبهر گونه جبر وعنفی متوسل شوید، محـال‌است که بدست خوددیناری بشما تسلیم نمایم، زیرا بهیچوجه چیزی بشما بدهکار نمیباشم؛ البته‌اینك در مقابل قوه قهریه جنابعالی‌مفری ندارم وشما هرچه که دلتان بخواهد میتوانید بردارید؛ اما من میدانم که چگونه و بچه طریق آنها را مسترد سازم . در این موقع سارق عالیمقام دستور داد که یك رشته غل و زنجیر حاضر کردند ،که مشاهدهٔ آن درحقیقت لرزه بر اندامم افکند، زیراسرو کار من با افسران مست و ناهمواری بود که با مشاهدهٔ نقدینه وطلا از خودبیخود شده‌بودند، وممکن بود که هر گونه فسادی‌ازناحیه آنهابمنصهٔ ظهوربرسد . یکی از عساکـر ترکیه بمن نزدیك گشته چنین گفت : « سیر را هر اندازه بیشتر بکوبند، گندش بیشتر بلند مـی‌شود ! » . او میخواست بگوید که فی‌التاخیر آفات، هر قدر کار بدرازا بیانجامد، گره‌ـ های مشکلات افزایش مییابد. در این حیص و بیص نوکرم اعلام داشت که من حاضرم‌صد سکه دو کای طلا تقدیم دارم . من برای اختتام‌فاجعه باین اظهار رضایت دادم وبعلاوه چهاردو کانیز بعساکرعثمانی تسلیم کردم. باملاحظه جواهرات وثروتی که من درپهلوی‌خویش ودرمنزل مسکونی داشتم،وهزاران دلیل و برهان مثبت ومسلم دیگر من بتادیهٔ مبلغ‌مزبور بنایب‌الحکومهٔ ترکیه رضایت دادم . البته اگر قوه قهریه و اعمال جبرو عنف و زور و شکنجه و بـالاخره مشاهده سلسله غـل و زنجیر نبود ، بهیچوجه من باین ظلم‌وستم‌تن درنمی دادم ، وحتی‌الامکان باندك ضایعه‌ای خود را مستخلص میساختم . نایب‌الحکومه بابعالی درحالیکه‌مرا بتادیهٔ صد دو کـای طلا وامیداشت ، بجبر و عنف از من میخواست کـه به

انجیل (۱) سوگند یاد کنم که بطیب خاطر این مبلغ را تسلیم مینمایم وبهیچوجه ازاین مقوله باکسی حرفی بمیان نیاورم. تحصیل رضایت دراین مرحله نیز باکمال جبر وخشونت انجام گرفت. من هرگز مایل بقسم خوردن نبودم، ودرحقیقت میخواستم دراولین فرصت موضوع را درمقامات صالحه مطرح کنم، بعلاوه ازینطریق میخواستم که اقلا برای آینده امنیت خاطر واطمینانی تحصیل نمایم. اماجناب نایب‌الحکومهٔ راهزن اظهار داشت که قبول صد دوکامو کول بشرایط مزبوراست، ومن مجبورم که درحضورایشان سوگند یاد کنم و حتی استدعا نمایم که مبلغ معهود را ازاینجانب بپذیرد.

درسپیده‌صبحدم که غره دسامبر بود، پاسداران گمرك بکلبه کثیف من آمدند، وتالحظه عزیمت مراتحت نظرخویش قرارداده بودند. مأمورین مزبوردستور داشتند که زین را زیر ذره‌بین گذارند وخود مرا نیز از نو تفتیش کنند. اعضای گاردنوکرمرا احضار وباکمال ادب و احترام مراتب را باطلاع او رسانیدند و آنگاه بتفحص و تجسس مجدد پرداختند. بمحض اینکه عمال گمرکات زین را برداشتند، موی برتنم راست شد وبسرحد مرك نزدیك گشتم. اما هرکاری کردند، چیزی دستگیرشان نشد، ولی معهذاکله ثقلت غیرعادی آن موجب تأمل وتردید مأمورین بود وسخت بزین چسبیده بودند. من توضیح دادم برای اینکه آنراگاهی بجای پالان بکارببرم، اینطور ضخیم وسنگین ساخته‌ام وبالاخره با اخذ رشوه ازاین مرحله گذشتند ودرصدد جست وجوی خود من برآمدند، بدینطریق که یکایك بکنارمن آمده اظهارمیداشتند اگر متاعی از دیدار متصدیان قاچاق شده است، با دریافت هدیه ویا تحفه‌ای حاضریم از

(۱) کتاب مقدس مسیحیان وبمعنای بشارت است.

معاینه‌شما صرف نظر نمائیم . البته‌من نیز پیشکش لازم را تقدیم و از تحقیقات لازم مصون ماندم ، آنگاه خطاب بایشان گفتم : دوستان عزیز ! ازمعاینه وتفتیش من خودداری نکنید ، وبفرمائید با کمال متانت وجسارت همه جای مرا بگردید ! ، آنگاه جلیقه خودرا باز وجیبهایم رابیرون آورده بمامورین مربوطه‌نشان دادم . این خطابه تهورآمیزمرا ازمخمصه‌تحقیق وتفحص‌نجات بخشید . پاسداران گمرکات‌چنان‌پنداشتند که اگرمرا ریگی درکفش بود ، هرگزچنین تهور وجسارتی بخرج نمیدادم ، خلاصه بدین ترتیب از چنگال آنان مطلقا استخلاص پیدا کردم . پس از این تشریفات بهمراهی اعضای گارد بحضوررئیس ادارهٔ گمرك شتافته ، باکمال حزن و اندوه ، وندبه و ناله اظهارداشتم که درنتیجه عدم اجابت دعوت شما ، دچارتاراج ویغمای شدیدی شده‌ام وبخشی ازطلاهایم بجبروعنف ازدستم خارج شده است . جناب رئیس جواب داد که بلی من از این قبیل پیش آمدهای سوء ترا پیشاپیش باخبرساخته بودم ووقوع چنین حادثه‌ای‌راحدس میزدم، آنگاه باصرارزیاد ازمن خواست که ماجرای را برایش بازگویم ومرتکب را معرفی کنم، وقول‌داد که بطورحتم بموضوع رسیدگی خواهد شد ودادرسی بعمل خواهدآمد . من در پاسخ عرض کردم که کشف این سر ممکن‌است بمرك من منجرشود ، و درحقیقت مراتحت تهدیدسختی قرارداده‌اند.امامن‌خودم بهیچوجه مایل باقامه دعوی وطرح ادعا نبودم و آرزوداشتم که هرچه زودترازمنطقه قونیه‌خارج شوم وجان‌بسلامت برم لذاازحضورایشان تقاضا کردم که‌ازاین‌مقوله‌منصرف‌شوند، ورئیس گمرکات نیز قبول فرمود دیگردراین موضوع بحثی بمیان نیاوردند .

شاردن معمم میشود

حاکم منطقه قونیه که متصدی گمرکات نیز بود دونفر را برای حمل اسباب واثاثیه من تا حدود غروب ووصول بمنزل نخست تعیین کردند، ویکنفر ترك عثمانی را نیز مأمور نمودند که مرا تا خود آکالزیکا همراهی کند. آنگاه به دو آدم مزبور دستور داد هنگام مراجعت ازمنزل اول، رسیدی بدستخط خود من برای اطمینان کامل خاطر ایشان، همراه بیاورند؛ و همچنین گذرنامه‌ای بمضمون فرمان بشخص ترك داد، که درسرتاسر راه‌مورد استفاده قرار بگیرد.

اینست ترجمه متن پاسپورت مزبور:

« محافظین راه، دژبانان، قضات، نواب حکومت! صراف مخصوص حضرت ژان را منزل بمنزل بحضور باهرالنورحسن پاشاهدایت کنید،اسب و آدم.و نقدینه‌لازم‌را هر اندازه که بخواهد بروی تسلیم‌نمائید. اسباب واثاثیه او ودیعه‌ایست که بکلیه سکنه محل و معابر بامانت سپرده شده، ومقامات مربرطه مسئول صیانت وحفاظت جان وی خواهند بود.»

رئیس کل گمرك هنگام تسلیم این گذرنامه بشخص ترکی که هدایت ما را بعهده داشت، چنین گفت که مرا بسمت صراف مخصوص‌پاشا قلمداد کرده است ومقتضی است که من ونوکرم عمامه‌سفیدی بسرخویش گذارم تا بیشتر مورد عزت و احترام قرار بگیرم. من این پیشنهاد را بجای آورده، در حدود ساعت هشت صبح، درحالیکه غرق مسرت وبشاشت زایدالوصفی بودم، قونیه را ترك گفتم؛ زیرا از مهلکه مخوفی برای همیشه نجات یافته، و از هیچ چیزی بهیچوجه دیگر بیم نداشتم، و فارغ البال دراین سرزمین آزاد مشغول جولان بودم. تا اینموقع قریب پنج ماه بود که من مدام دچارانواع واقسام مصاعب ومتاعب، وقایع وحوادث سهمناکی‌بودم

واینك برای اولین بارپس ازاینهمه‌نوائب نفسی براحتی میکشیدم وامکان تفکر آزاد و آرام‌برای خویش پیداکرده بودم ، غرامتها ، خطرات امواج هایل دریا ، خوف بردگی واسارت ، پیشنهاد ازدواج ، بیم فقدان ثروت ومکنت ، مخاطرات جان وازدست دادن آزادی انسان ، بعلاوه هزاران بلیات ومشکلات دیگرروح وجان ، فکر واندیشهٔ مرا درمعرض فشارو شکنجهٔ عجیبی قرارداده بود .

درآنروزمن اینهمه حوادث هولناك را بـرای همیشه درپشت سر خویش گذاشته ، با انبساط خاطروانشراح‌خارق‌العاده ای درحرکت بودم، و با چنان سرعت جبال قفقازرا سیرمیکردم که همراهان وحمالان‌دچار تعجب وتحیرمیشدند . انسان وقتیکه خاطرش شاد و دلش آزاد است ، همچون پرندگان بال درمی آورد ! این ادعا کاملا حقیقت است نه‌مجاز، ومن مثل این بودکه ازثقلت وفشار کوه عظیمی آزادگشته درآسمانها بپروازدرآمده‌ام . پس‌ازپیمودن چهارفرسنك راه درمیان‌صخره سنگهای عظیم ، به نهری رسیدم‌که حد فاصل‌بین قامروامپراطوری ترکیه وکشور گوریل بودکه آنرا نیزبا قایقی‌درپشت سرخویش گذاشته و گذشتم .

درروزسوم ، پنج فرسخ راه را با پای پیاده طی کردم و سه آدم اسباب واثاثیه مرا حمل میکردند . ما غالباً ازلبهٔ معابر چنان باریك پر نشیبی‌عبورمیکردیم که لرزه براندام آدمی می‌افتاد . در این مرحله راه تماماً روببالا وپرپیچ وخم بود ، بطوریکه درسرتاسر آن فقط دومیل را بطورمستقیم طی کردیم .

درروزچهارم، دریك قریه‌مسکون ازترکان‌ومسیحیان‌که روزپیش بدانجارسیده بودم ، رحل اقامت افکندم ، زیرا باد وبرف وباران مانع

ازخروج وحرکت ما بود .

توصیف وتعریف جبال قفقاز

در پنجم و ششم یازده فرسنك راه پیمودم ؛ وبا وجود اینکه اسبهای راهواری در اختیار خود داشتم، معهذا میتوانم بگویم که بیش ازسه فرسخ را سواره نرفتم، چون گاه وبیگاه انسان مجبوراست که ازمرکوب پائین آمده پیاده راه رود ، زیرا پیمودن معابرپرنشیب وباریك بسیارسخت و صعب میباشد و اسبها خویشتن را بزورمیتوانستند روی پا نگهدارند .

درهفتم وهشتم شانزده فرسنك راه رفتم؛ چهارفرسخ اولیه راگاهی پیاده وگاهی سواره بودم ، ولی بعد مسطح و خوب اما کاملا مارپیچی بود . اینك مابجبال قفقازیه رسیده بودیم ، وسرتا سرچهار فرسنك اخیر رارو بپائین می آمدیم. درنیمه راه این قسمت، برفرازقلل وارتفاعات متعدد اطلال و آثارقلاع و کلیسا ، مشهود بود . سکنهٔ کشورمیگویند قصور و معابر دراین حدود فراوان بوده است ، ولی عمال امپراطوری ترکیه آنها را خراب وویران کرده اند . درپائین کوهستان ، دردامنهٔ جبال وارد دره سبزوخرم ، وزیبا ومصفائی میشویم که سه میل پهنای آنست ؛ سرتاسراین منطقه را قراءوقصبات آباد اشغال کرده است ورودخانهٔ کور(۱) دروسط آن

(۱) Kur ، با واومعدوله بتلفظ محلی وملی ترکی آذری. محتمل است که کورش کبیرپادشاه هخامنشی نام همین نهررابرای خوداسم انتخاب کرده است ، همانطوریکه باداستانهایی خود را بخانواده سلطنتی ماد ، منتسب ساخته (رجوع بتاریخ هرودت شود ، وراجع بجعل انساب آثارالباقیه بیرونی بهترین مأخذ است) . اشتقاق این لغت با تلفظ صحیح یونانی روشن تر معلوم میشود ، زیرا درزبان مزبور ایگرك مثل السنه آلمانی و روسی صدای واومعدوله میدهد یعنی Kyrus با حذف us یونانی کورKyr یعنی Kur میشود ، همچنانکه شاردن ضبط کرده است ، فرانسویها K را حسب‌المعمول به C و سیروس میخوانند ، اما انگلیسها که ایگرك را (آی) تلفظ میکنند ، سایروس میگویند .

جریان دارد .

البته خوانندگان وقوف دارند که قارهٔ آسیا با سلسله جبالی که ازیکسو بسوی دیگر آن امتداد یافته، قسمت شده است ، وسه رشته بلند آن باسامی زیرخوانده میشود: توروس ، ایمائوس ، قفقاز(۱) رشته نخستین درقسمت قدامی این قاره واقع شده وسرتاسر آنرا بطورکلی بنام توروس مینامند . اینکه گفتیم بطورکلی بدین اسم موسوم میباشد ، برای آنست که معمولا هرقسمتی از یك سلسله جبال را هر ملتی بنام محلی و ملی خویش میخواند . رشته آخر کاملا درجوارقطعهٔ اروپا ، میان دریای سیاه وبحرخزر،مسکوی (۲) وترکیه واقع شده است .

پستی درباریان و چاپلوسی نویسندگان درباری

بسیاری از نویسندگان باستان این سه رشته را باهم اشتباه میکنند . فی المثل پلین (۳) ، و کوینتوس کورسوس(٤) بعقیده خود قفقاز رادر هندوستان میدانند . اما استرابن(٥) در کتاب

---

(۱) Taurus ’ Imaus , Caucase گمان میرود که مقصود ازایمائوس، رشته جبال هیمالیای هندوستان است ، ولی چون مترجم قصد دارد که اصالت اسامی جغرافیائی واعلام تاریخی چنانکه مصنف ضبط کرده ، محفوظ بماند لذا املای مزبوردرمتن اختیارشده است .

(۲) Moscovie . منظوردولت روسیه است ، زیرا درایام باستان این کشوررامسکوی میخواندهاند ومعلوم میشود دردوره صفویه نیزهمینطوردرمغرب زمین معروف بوده است .

(۳) Pline ، درتاریخ روم دوپلین داریم ، اولی پلین اکبر که متبحر درعلوم طبیعی بوده‌است وهنگام آتشفشان وزوبرای مطالعهٔ اوضاع معرفت‌الارضی ونجات مردم بجانب پمپی‌شتافت وسرخود را درسراین سوداگذاشت ، دومی پلین اصغرنوه اولی است که ازدوستان تراژان امپراطور معروف روم ومصنف آثارادبی گرانبهائیست (۱۲۰-۶۲ میلادی) .

(٤) Kuintus – Qurtius مورخ لاتن ومصنف کتاب اسکندر، جنبه افسانه‌ای‌این تالیف برحقایق آن فزونی دارد . کنت کورث درسده اول میلادی زیسته است .

(٥) Strabon عالم جغرافیدان یونانی‌متولد درپنجاه وهشت‌پیش ازمیلاد مسیح‌ومتوفی درسنه بیست وپنج بعد ازمیلاد . شاهکار استرابن بهترین مأخذ فن‌جغرافی‌برای تمام قرون واعصار بشماراست .

یازدهم ازجغرافیای (۱) خود چنین میگوید : اگرچه مولفین مزبور در این ادعا اتفاق قول دارند ، معهذا باید متذکر شویم که این نظریه آنان ناشی ازحس تملق وچاپلوسی در باریان است، آنهامیخواهند بدینطریق مدلل دارند که اسکندردر فتوحات خویش بماورای کوهستانهای هندوستان نفوذ کرده است، زیرا گشودن و گذشتن از بلاد همجوار پونت ـ اوکسن(۲) چنان ارزش واهمیتی نداشته است . ممکن بود قبول نمائیم که کوینت ـ کورس درحقیقت بنوشته خود ایمان وایقان داشته ، واین لغزش هم ازجمله خطا های دیگر مصنف مزبوراست که فی المثل سر چشمه نهر گنك (۳) را در جنوب هند میداند ، ونیز یاکسارتس (٤) را تانائیس (٥) میخواند . اما مع التاسف این پندارغیرقابل قبول است ، زیرا همو در کتاب ششم تالیف خود قفقازیه را درمیان هیرکانی (٦) ونهرفازمیداند .

تشریح خصوصیات دیگرجبال قفقاز

کوههای قفقازیه بلندترین و صعب العبورترین جبالی است که من مشاهده کرده ام ، وچنانکه گفته‌ام سرتاسرمعابر این کوهستان مخوف وپر نشیب ودارای پرتگاه‌های مهیبی است . پس از زحمات زیاد در چندین منطقه آن راههای بسیار باریکی پدید آورده اند .

هنگام عبورمن ازاین کوهستان سرتاسر آن مستور ازبرف بود و تقریباً درهمه جا ارتفاع آن به ده گام میرسید . در اغلب نقاط رهنمایان

(۱) Géogrophie

(۲) Pont-Euxin دریای سیاه است .

(۳) Gange

(٤) Jaxartes

(٥) Tanïs نهر دون .

(٦) Hyrcanie (گرگان ـ سواحل جنوبی)

من با پاروراه را بازمیکردند .

توصیف پاپوشهای برفی قفقاز

این اشخاص صندل (۱) مخصوصی درپای داشتند که برای راه پیمایی در روی برف بود ، و این قبیل کفش را من فقط در همین کشور مشاهده کرده ام . زیرهٔ آن ازحیث شکل ودرازا شبیه صفحهٔ چوگان بی دسته است ، اماچندان طویل نمیباشد ، معمولا بندهای مشبك آن خیلی سفت وسخت نیست وتختش دایره ایست . این پای افزارها مانع فرورفتن عابرین دراعماق برف میباشد ، بطوریکه بیش ازیك بند انگشت گودی احداث نمیکنند ، اهالی محل باکمال سرعت با آن درمعابر مستور از برف راه میروند ، وخیلی کم آثارپایشان مشهود میگردد ، و تشخیص طریق آنها مشکل است ، چون زیره های بیضوی چیزقابل ملاحظه ای ازخود باقی نمیگذارند ، وبهیچوجه نوك وپاشنه ای درمیان نیست .

میان برفهای جاویدان

ارتفاعات جبال قفقاز مستورازبرفهای جاویدان است ، ودرسرتاسر هشت فرسنگ راهیکه باید آنرا پیمود وعبورکرد ، مطلقا فاقد سکنه میباشد .

شبهای هفتم وهشتم را من درمیان برفهاگذرانیدم ، وبرای گرم شدن دستوردادم ازدرختان صنوبرعلوپلوعظیمی درست کنند . هنگامیکه باوج بلندیهای قفقاز صعودکردیم ، رهنمایان من ادعیه و اذکاری خطاب بتصاویرمقدس مسیحی قرائت کرده ، استغاثه نمودندکه ازآسیب وباد و طوفان مصون ودرامان باشند درحقیقت بادهای این کوهستان معظم بسیار

(۱) ارسی (اروسی ، روسی ؟) ، درآذربایجان یکنوع کفشهای بهاری را صندل میگویند ریشه لغت لاتین Sandalium است ، واین غیرازدرخت صندل معروف میباشد که منشاء نام کرسی نشستن است .

مهیب ووحشتناك میباشد ، بطوریکه دریك چشم بهمزدن زمین و زمانرا
تیره وتارساخته مسافرین را در اعماق برفهای جاویدان مدفون‌میکنند.
سپاس خدایراکه هیچگونه کولاکی پدید نیامد . اسبهای راهوار اغلب
اوقات چنان دربرف پیش وفرومیرفتندکه من‌هرگز برایشان استخلاصی
فکر نمیکردم.تقریباً تمام‌راههای صعب‌العبور کوهستان رامن‌پیاده‌پیمودم،
بطوریکه میتوانگفت ازسی و شش فرسخ که طی کردیم ، من هشتش را
پشت اسب نبودم . در دوروز اخیر خیال میکردم که درآغوش برفهاراه
میروم ، بطوریکه مشاهدهٔ جزئیات‌فاصله بیست قدمی خود ، برایم‌مقدور
نبود . امـا باید بگویم کـه درختان صنوبر کـه سرتاسر کوهستان را
پوشانیده‌اند بیشترمانع دید ومشاهده افق‌بـودند .

یك انتقاد از علمای معرفة النبات

من غیر ازصنوبردرخت دیگری درقلل قفقازیه
ندیدم ،واین‌حقیقت برای‌من‌سخت تلخ‌بود،زیرا
تصور میکردم که اینك براس مرتفع‌ترین‌جبال جهان ویا اقلا آسیا(۱)
صعودکرده‌ام ، خیلی میل داشتم کـه بتحقیقات نبات شناسی بپردازم و
صواب وخطای نظریه علمای تـاریخ طبیعی را معلوم نمـایم . دانشمندان
مزبورمعتقدندکه درارتفاعات فوق‌العاده جبال برگهای درختان مدام‌دریك
حالت باقی میباشند ، زیرا ابروو بادکه موثردروجود نباتات است، دراین
امکنه مرتفعه راه ندارد وپائین‌ترازقلل بلند کوهستانها واقع میباشد :
اما من بهیچوجه درجایی چنین چیزی مشاهده نکردم ؛ ونیز آنطورکه
آنها ادعا میکنند دراین ارتفاعات هوا فاقد حیات نمیباشد ، البته بـاید

(۱) هیمالیای هندوستان مرتفع‌ترین جبال‌عالم وآسیا بشمارمیرود .

بگوئیم که لطافت ورقت هوا در بلندیها بیشتر و بسیار سخت مینماید ، ولی معهذا که من فکر میکنم که در این مناطق نیز مردم میتوانند با کمال سهولت مثل نقاط بد آب وهوای دیگر زندگی کنند ، اما چون طرق ومعابر ووسائل ارتباط ومکاتبات ، وسوداگری وتجارت دراینجا فراهم نیست ، وایجاد مناسبات لازم بانقاط دیگر جهان مشکل میباشد ، لذا اهالی از سکونت درمناطق مزبور مطلقا خودداری میکنند(۱) . هنگامیکه ازقلل شامخ ومعظم ومدهش قفقازیه پائین می آمدیم ، من مشاهده میکردم که ابرها درزیر پا می لغزند ، چنانکه بالمعاینه زمین را زیرقدم خود احساس نمیکردم ، وچنان می پنداشتم که در آسمانها راه میروم .

تعریف نعمات وفراوانیهای قفقازیه

دامنه‌های جبال قفقازیه بسیارمنبت ومشحون از نعمای‌است ، چنانکه عسل و گندم وقم (۲) بسیار فراوان میباشد . داستان قم را درقسمت کلشید آورده‌ام . شرابهای مطبوع و آبهای گوارای این سرزمین شهرهٔ آفاق است ؛ انواع واقسام اغنام واحشام ، گله‌های خوك ودیگر مواشی درممالك این حدود زیاد دیده میشود ، دهکده‌ها و قراء و قصبات آباد بسیاراست ، موتاك درا طراف درختان سر بآسمان کشیده ، وبر شاخ و برك آنها پیچیده‌اند ، بطوریکه غالب اوقات چیدن خوشه های انگور دشوار وسخت مینماید . ایام مسافرت من مصادف با فصل انگورچینی بود. شرابهای کهنه‌ونو، وخوشه‌های انگور بسیارخوب وبینهایت مطبوع مینمود. شراب در این سرزمین باندازه‌ای ارزان و فراوانست که درمحل سیصد

---

(۱) امروزه مسلم است که درماوراءانمسفر هوای قابل تنفس وواجد حیات وجود ندارد .

(۲) gom

لیور (۱) آنرا یک اکومیدهند. چون دهقانان ازفروش مشروبات عاجز میمانند، لذا غالباً خوشه های انگور را همچنان در روی ساقه های تاک باقی میگذارند که همچنان میماند وخشک میشود. دهاتیها در کلبه های چوبین زندگی میکنند، معمولا هرخانواده‌ای چهار یا پنج باب خانه دارد. همیشه دروسط کلبه بزرگتر آتشی می افروزند وهمه اعضای خانواده دور آن جمع شده گرم میشوند.

طرز پخت نان در میان دهاتیان

زنان دانه‌های غلات را بقدراحتیاج آسیا کرده، خمیر مینمایند، وآنگاه آنرادرداخل قطعه سنگ مدوری که بطرز مخصوصی تعبیه شده است میپزند. قطراین تنورحجری تقریباً نیم پا وعمقش دو یا سه انگشت است. ابتدا آنرا سخت گرم میکنندوسپس خمیررا تویش میگذارند، آنگاه سطح آنرا باقطعات مشتعل زغال وخاکستر گرم میپوشانند. حتی در بعضی نقاط نان رافقط باخاکستر می پزند، ومعمولا برای اینکار ابتدا محل اجاق راتمیز وجارو میکنند وسپس خمیر نان را آنجاگذاشته رویش را با قطعات سرخ زغال وخاکستر داغ مستور میسازند. با همه اینها همیشه قرصهای نان سفید و بسیارخوب ومطبوع میباشد.

قدرعافیت کسی داند که ...

شراب را دراین سرزمین نیز مثل کشور کلشید نگهداری میکنند (۲)، من معمولا همیشه شامگاهان در کلبه دهقانی که مرکوب باربر برایم اجاره میداد، رحل اقامت می افکندم. شخص ترکی که رهنمای

---

(۱) ولیورتقریباً نیم کیلواست.

(۲) کسنفون مورخ وسردارمعروف یونانی نیز در کتاب معروف خود موسوم به آناباز (عقب نشینی) ومخزنهای شراب این حدود را تعریف نموده است.

من بود ، بسیار چابك وچالاك وزیرك وهشیار بود . مرغ وتخم مرغ و سبزی،غذای مارا تشکیل میداد، شراب ونان ومیوه فراوان وبسیار زیاد بود ، زیرا همیشه هر یك از خانه‌های همسایه یك کوزه بزرك شراب و یك سبد میوه ونان، ازبابت سهمیهٔ خود برای هزینهٔ زندگی ما بلاعوض تقدیم میداشتند ، و هیچکس بهیچوجه دیناری از من مطالبه نمیکرد ، وحتی راهنمایم مرا از اعطای هرگونه انعامی باز میداشت .

من با حرص وولع شایان توجهی شکمی از عزا در می آوردم و غالباً قریب دوسه ساعت سرسفره بودم. البته خوانندگان گرامی میتوانند کاملاحدس بزنند که‌من درایام‌توقف خوددر کشورکاشید، طی‌سه‌ماه‌متوالی چه قحط وغلایی تحمل کرده‌ام، و چگونه در حسرت نان در فقر و فاقه بی پایان بسر برده‌ام ، و چه مصائب و متاعبی دیده‌ام. سپاس بی‌قیاس خداوند را، که‌مرا ازقلمرو کسانیکه در مقابل پول ونقدینه چیزی برایم نمیدادند ، بیك کشور دیگری که بلاعوض همهٔ چیز میدهند ، هدایت فرمود . قدر عافیت کسی داند که بمصیبتی گرفتار آید .

اکثرسکنه‌این‌مناطق کوهستانی مسیحی میباشند وبطریق گرجیان آداب مذهبی را بجا می آورند . رنك و رخسار وسیما و بشرهٔ ایشان بسیار زیبا وقشنك است ، مخصوصاً بعضی از زنان بینهایت خوشگل و رعنا هستند . بطور کلی مردم این حدود ، بر خلاف کاشیدیان ودیگر خلقهای خارج از سلطه ترکیه عثمانی ، فوق‌العاده خوش محضر ومهربان میباشند .

در روز نهم پنج فرسخ در دشت و دمن مزبور راه پیمودم. اراضی این مناطق ومنبت باکشت وزرع بسیار مناسب میباشد. تپه‌ها وپشته‌ها پر

است از خیل اغنام واحشام . شامگاهان به آکالزیکا (۱) رسیدم .

توصیف آکالزیکا

آکالزیکا قلعه‌ایست‌در جبال قفقاز که در آغوش قریب بیست رشته مرتفعات مختلف بنا شده است، بطوریکه از بالای هریك از این بلندیها بسهولت میتوان آنرا زیر آتش قرار داد. این قلعه دارای‌سورو باروی مضاعف وواجد برج‌های دیدنی است که همه‌شان مجهز به مزغل‌های قدیمی میباشد. تجهیزات توپخانه آکالزیکاکم ومختصراست . در جوار قلعه قصبه‌ای است که بر سطح تپه‌ها و پشته‌ها و ارتفاعات بوجود آمده است . این قصبه‌جدید-الاحداث و حداکثر میتوانگفت که چهارصد دستگاه خانه باغچه دارد. از آثار عتیق وابنیه باستانی غیر از دوکلیسای ارمنی ، چیزی دیده نمی شود. اتراك وارامنه، گرجیان ویونانیان ویهودیان سکنهٔ عمده آکالزیکا را تشکیل میدهند .

مسیحیان چندین کلیسا ویهودیان یك کنیسه‌دارند. یك کاروانسری کوچك جدیدالبنایی نیز در اینجا دیده میشودکه مثل عمارات محل از چوب‌وتخته‌ساخته شده‌است. رودخانه کور که سرچشمه آن بفاصله‌دوازده فرسنك درجبال قفقازیه واقع‌شده، کاملاازنزدیك قصبه میگذرد. استرابن معتقد است که منبع این نهر در ارمنستان میباشد . بطلمیوس سرچشمه کور را در کلشید میداند ، اما پلین معتقد است‌نهرمذکوراز کوهستان-های تاتارستان که‌درماورای کلشیدواقع شده‌است بیرون می آید ، واواین محل راکور آکسیسی (۲) می‌نامد، که بمناسبت نهر معروف کوراکس (۳)

---

(۱) Acalziké
(۲) Coraxici
(۳) Carax

بدین نام خوانده شده است، این رودخانه از منطقه مزبور سر چشمه گرفته و چنانکه گفته ام بدریای سیاه میریزد . این نظریات وعقاید که علی الظاهر مختلف و مخالف جلوه گر میشود ، در حقیقت همه‌شان صحیح ومنظورواحدی را تعقیب مینمایند،زیرا ارمنستان سرزمین کلشید را در آغوش خویش گرفته است (۱) و بعلاوه خود کلشید نیز در عهد سابق کشوری بزرك ودارای شهرت ونام خاصی بوده‌است وما اینموضوع را سابقاً متذکر شده ایم . پاشای آکالزیکا در قلعه سکونت دارد ، ولی صاحبمنصبان عالی‌مقام وشهربانان دردهکده‌های نزدیك استحکامات منزل کرده‌اند . از تاریخ ایران چنین بر می آید که این قلعه را گرجیان بنا کرده‌اند، وترکها در اواخرقرن اخیر آنرابتصرف خویش درآورده‌اند. امپراطوری ترکیه پس از تسخیر این استحکامات ، قلعه‌ای دیگری بنام تمام (۲) در نزدیکی آن ، بفاصله سه روزه راه، پدیدآورد .

ورود بسرحد امپراطوری ایران صفوی

در سیزدهم ، دو ساعت بعد از نیمه شب آکالزیکا را ترك گفتیم. مابطرف‌مشرق‌حرکت می‌کردیم، پس از طی سه فرسخ راه ، از عرض دشتهای آکالزیکا کاسته شد و کوهستان آغاز گشت ، بطور کلی پهنای دشت‌ودمن در اینجا بیشتر از نیم فرسنك نمی باشد. ترکها دراین محل قلعه بسیارمستحکمی دارند که در جانب‌راست رودخانه مذکور بر سطح‌صخره سنك عظیمی بنا شده است. دامنه‌این صخره کوه پیکر راه سور و باروی مضاعفی محصور ساخته است ، در

(۱) در کتاب حدودالعالم که نخستین تالیف جغرافیایی بزبان پارسی است ، آمده است که‌با:تمام حدود وثغور آذربایجان واران وارمنستان درهم‌رفته وبهم پیچیده است .

(۲) Tamame

جوار قلعه مثل آکالزیکا قصبه‌ای وجود دارد که در اراضی واقع بین استحکامات وجبال واقع گشته است .

این شهر کوچك اوس کی ر نام دارد و سنجاقی تشکیل میدهد و دارای نیروی شهربانی و گمرك میباشد . من از گرفتاری در چنگال عمال ترکیه ومخصوصاً تحقیقات گمرکی بینهایت هراسان بودم وسعی داشتم که هرچه زودتر آنجا را ترك بگویم ، وسپاس بیقیاس خداوند را که بدون هیچ چون و چرایی راحت و سلامت از اوس کی ر گذشتم. درشکه‌چی راهبر من از اهل گوری و گرجی بود . فرماندار نظامی نقطه هویت او را تحقیق واجازه حرکت داد وهمراهان کالسکه‌چی نیز بدون هیچگونه‌مزاحمتی بحرکت در آمدند. مناسبات خان گرجستان وپاشای آکالزیکا بسیار خوب است ؛ واین نتیجه حسن رفتار ترکان نسبت به‌گرجیان میباشد .

پس از پیمودن دو فرسنك راه بعد از خروج از اوس کی ر، کوهی در مقابل ما پدیدار گشت که در این منطقه سرحد کشور ایران با ترکیه عثمانی بشمار میرود. بعد از عبور از جبل مذکور ، در امتداد طول آن طی طریق میکردیم. دهکده‌های بسیاری در این کوهستان دیده‌میشود. و رودخانه کور در دامنه کوه جریان دارد ، اطلال و بقایای قصور و قلاع واستحکامات وکلیساها در نقاط مختلط مشهود است . این همه آثار یادگار عظمت گرجیان، وفتوحات ایرانانیان وترکان است . پس از طی ده فرسنگ راه و حرکت تا غروب آفتاب ، در قریه کوچکی رحل اقامت افکندیم .

در روز چهاردهم فقط چهار فرسخ راه پیمودیم .

درگوشه بهشت

راهها بسیار سخت وصعب و کوهستانی بود. اغلب

اوقات جای پائی برای عبور پیدا نمیشود ، ودرهر گوشه و کنار بقایای قلاع واستحکامات بچشم برمیخورد . این دشت ودمن بسیار مصفا وفوق العاده زیبامیباشد، سرتاسر آن مستور ازجنگلهای کوچك ، دهکده های آباد و کاخهاوقصوراعیان واشراف گرجی وتفرجگاههای بیشمار است . کلیه اراضی آن زراعت میشود؛ خلاصه اینجایکی ازگوشه های بهشت بشمارمیرود.

درروزپانزدهم ده فرسنك راه پیمودم که نه آن دردشت و دمن بهشت آئین مزبور بود ، و یکی از کوهستان کم ارتفاعی میگذشت که این ناحیه را ازگوری(۱) ، مجزی میسازد.

درسرتاسرراه جزباغ وبوستان ، اراضی مزروع وآباد ودهکده های زیبا ومصفا چیزی دیده نمیشد . هنگام صعود بکوهستان مذکور بقایای شهرمخروبه بزرگی دردست راست دیده میشود . دراین بلده اینك فقط پانصد دستگاه خانه وباغچه مسکونی وجود دارددرصورتیکه سابقا چنانکه میگویند دوازده هزارعمارت درآن موجود بوده است . دراینجا اسقفی اقامت دارد ، و کلیسای بزرگی دیده میشود که یادگاردورهٔ آزادی گرجیان (۲) میباشد .

مبلغین مسیحی یاپیشروان استعمار

هنگامیکه ازکوهستان پائین می آمدم ، شب شده بود ولی من هنوز نتوانسته بودم به گوری برسم . من درنظرداشتم که مستقیما بمقر

---

(۱) Gory

(۲) گرجستان درعهد صفویه چنانکه شاردن نیز در صفحات سابق آورده است ، ازطرف نایب السلطنه ایران اداره میشده است ، و مقصود مصنف آنست که این کلیسای عتیق پیش ازاستیلای صفویه بناشده .

کاپوسنهای ایتالیائی (۱) بروم ، اینها مبلغینی هستندکه ازطرف انجمن تبلیغ حقایق(۲) دراین سرزمین ماموریت یافته‌اند ، چندین طغراتوصیه‌نامه بعنوان آنان همراه خود داشتم . مبلغین مسیحی مزبورسه سال‌پیش در شهر کوتائیس (۳) بیمارستانی (٤) پدید آورده بودند ، و قصد داشتند که این دارالشفا را مبدأ عملیات خود قرار دهند و سپس درکشورکلشید بتوسعه عملیات و تحکیم موقعیت خود بپردازند . اما درنتیجه‌جنگهای‌مداوم ، وقتل‌وغارت متوالی که درکشورمزبورلاینقطع جریان دارد ، وپادشاه مملکت نیزبی‌کفایت و بهیچوجه در صدد ایجاد امنیت و آرامش نمیباشد ، آباء مسیحی مزبور ناگزیر گشته اند که بگرجستان پناهنده شوند . ملاقات با هیأت‌مبلغین کاپوسن ایتالیائی برای من بسیارمفید ومهم بود ، زیرا اینان واجد اطلاعات لازم برای رهنمائی وهدایت من وقادر بانجام مساعدت لازم بودند .

فرمان‌قضا جریان سلطان صفوی

من خود را بآباء مسیحی مزبور شناسانیدم و گفتم که از طرف اعلیحضرت پادشاه ایران در فرانسه ماموریت داشته ومشغول‌انجام خدماتی بوده ام و اینك فرمان قضا جریان سلطان صفوی همراه من است ، و

(۱) Capucins italiens

(۲) Congrégation la psopaganda fide

(۳) Cotais

(٤) چنانکه عقلا وقوف‌کامل دارند، همیشه مبلغین مسیحی‌مغرب زمین پیشروان‌استعمار وطلایه داران اژدهایان سرمایه داری اروپا وآمریکا بوده اند . فجایع خونین ، تسلیحات وتوپ و توپخانه مبلغین مسیحی امریکا ، مقیم ارومیه (رضائیه) که علیه مردم محل وحکومت ایران بکارافتاد ، هم اکنون‌پیش چشم ما است ، خوانندگان میتوانند به تاریخ مشروطه مراجعه فرمایند تا جزئیات این فجایع را مطالعه بفرمایند ، بعلاوه درسفرنامه مادام دیولافوا مستشرق فرانسوی‌نیز اقرارات صریحی دراینمورد (نقشه های استعماری روحانیون مسیحی) موجود است .

حسب‌الامر همایونی کلیه استانداران و فرمانداران ممالك محروسه شاهنشاهی موظف باحترام وانجام خدمات، وملزم به برآوردن حوائج و نیازمندیهای من میباشند.

آنگاه سرگذشت مسافرت خویش را هنگام‌مراجعت بایران، از طریق دریای سیاه و کشور کاشید حکایت کردم و سوانح هولناك ووقایع جانگدازی که بسرم آمده بود بازگفتم، ومتذکر شدم که ناچارو ناگزیر چیزهایی راکه برای شاهنشاه صفوی همراه داشتم درکشور کاشید تحت نظر رفیقم امانت گذاشته‌ام، وحالا نیز که بگرجستان آمده‌ام منظورم آنستکه از شما استدعا و استرحام نمایم، تا مرا بنحو احسن رهنمایی فرمائید واز آراء صائب و نظریات ثاقب خود برخوردار کنید، تا با یاری ویاوری شما درانتقال امانات مزبور توفیق پیدا کنم.

آباء مزبور با نهایت مهربانی وملاطفت‌ازمن استقبال بعمل آوردند وازاستماع‌داستان پرهیجان‌وحیرت‌انگیزخودم وسرنوشت مخاطره‌آمیز رفیقم وپیش‌آمد های سوء وناهنجاری که هر آن ممکن بوددرمورداشیاء گرانبهای مزبوروقوع افتد، بسیار متاثر گشتند وبچاره جوئی پرداخته مرا مطمئن ساختند که بقدرمقدوردرمساعدت من خواهند کوشید، ولی چون بی‌اجازه رئیس هیات مبلغین که مقیم تفلیس (۱) است، نمیتوانند باقدامی مبادرت‌ورزند، بنابراین لازمستکه من دراسرع اوقات بملاقات وی شتاب کنم. تفلیس پایتخت گرجستان ومقر نایب‌السلطنه‌است‌ودوروزه راه‌کوتاه باگوری‌فاصله دارد. راهبین کاپوسن‌بقدری درتسکین آلام وتفقد حال من کوشیدند و باندازه ای مرا تشویق کردند که من در همان آن

(۱) Tifflis درزبان محلی وملی گرجی تیبلیسی خوانده میشود.

فی‌المجلس اسبهایی کرایه کرده بصوب تفلیس عزیمت کردم. بنا بدستور یکی از آباء عالیمقام مزبور، آنژ دوویترب (۱) نامی که جزء هیات مذکور ولی غیر روحانی بود بهدایت من مامور گشت.

این شخص یکنفر پزشك وجراح حاذق، ومرد بسیار شریف و خوبی است. اودرنتیجه مهارت خارق‌العاده خویش در معالجه بیماران و شفای درد های بیدرمان شهرت و معروفیت خاصی در کشورهای گرجستان و ایمیریت پیدا کرده ومحبوبیت واحترام فوق‌العاده ای بهم زده است.

او بالسنه مردمان این سرزمین آشنا میباشدوسرتاسر ممالك مزبور را سیروسیاحت کرده‌است، و بسیارشجاع ومتهور،صبوروومتواضع وباهوش وکیاست میباشد. آنژدوویترب با صفا صمیمیت خاصی بهمراهی من پرداخت، و گفت که بطیب‌خاطرحاضراست، درسرزمین کاشید بانهایت قدرت بمعاونت ومساعدت من اقدام کند، و فقط کافی استکه دراینمورد دستوری‌ازمقام ریاست هیات مبلغین صادرشود.

درشانزدهم دسامبر بهمراهی این متدین صدیق، گوری را بقصد تفلیس ترك گفتم. ما هفت فرسخ راه پیمودیم که عمدهٔ آن در ساحل و بموازات رود کور بود. سرتاسر راه مستور از مزارع زمردگون و دهکده های آباد وخرم بود. طی‌راه بقایای یك شهر تقریباً تمام ویرانه ای رامشاهده کردیم که کالیکالا (۲) نام‌دارد، وراه از وسط آن میگذرد، این بلده درچهارفرسخی گوری واقع شده است.

(۱) Ange de Viterbe

(۲) Calicala

کلاه ولباس یکی از پیغمبران

در روز هفدهم کمی بیش از شش فرسنك راه پیمودیم . مسیرجاده درانیقسمت مسطح ولی در بعضی جاها کمی سنگلاخ بود . درنیمه راه این مرحله ، ازمقابل کلیسای اسقف‌اعظم گرجستان که‌در کنارنهر کور بناشده است ، عبورکردیم . یك نیمه ازاین معبد مخروبه ولی‌نیمه دیگرازدور کاملا آباد ومجلل جلوه میکرد . ازقراریکه میگویند یکقسمت ازتاج‌خار وبخشی ازلباده وقبای نبی الـی (۱) دراین کلیسا محفوظ میباشد . اگرچه من شخصاً این آثار متبرك را مشاهده نکردم ، ولی آبـاء کاپوسن مدعی هستند که آنها را دیده‌اند .

درپایتخت گرجستان

شامگاهـان بشهر تفلیس (۲) وارد گشتم ، علت تاخیر نزول برف سنگینی بودکه مانع سرعت حرکت بود . پزشك کاپوسنی که همراه من بود ، مرا بمقر آبـاء مبلغین هدایت کرد . چون فوت فرصت بهیچوجه جایز نبود ، فی‌الفور بمحض‌ورود رئیس هیأت کاپوسن را ازمقاصد خود آگاه ساختم ، توصیه نامه‌های لازم هویت وشخصیت مراکماهوحقه روشن میساخت ، واینك من جزتوضیح وتشریح‌اهمیت موقع وارزش عظیم امانات بافته درکلشید وانتظار وقوع هرگونه‌حادثه‌هایله وشوم ، کاری نداشتم و لزوم تشریك مساعی هیأت را در اینمورد متذکر گشتم . آنگاه عقیده خود را در مورد استخلاص امانات برئیس مبلغین چنین شرح دادم‌که بنظر من برای وصول بمقصود دوراه موجود است وهریك ازاین دو دارای محاسن و معایبی میباشد .

---

(۱) Elie . ازانبیای بنی‌اسرائیل .

(۲) درکتاب جهانگردی مارکوپولو ، ترجمه و نگارش نویسندهٔ این سطور ، شرحی درباره تفلیس آمده است که خوانندگان میتوانند بدان رجوع فرمایند .

طریق نخستین این بود که من بحضور پادشاه (۱) گرجستان معرفی گردم وفرامین شاهنشاه (۲) متبوعِ ویرا ارائه نمایم وبرای استخلاص اشیاء مخصوص اعلیحضرت همایونی از کشور کلشید ، ازاواستمداد کنم . طریق دیگرعبارت بود ازمسافرت مخفیانه بسرزمین مزبور ، بدون اعلام مقصد بکسی واظهار مقصود به احدی. من اگرچه راه اخیر راترجیح میدادم ، ولی نخواستم در اظهار نظر برویه و عقیده رئیس روحانیون سبقت بجویم . مطران برای اظهار نظر خویش ازمن فرصت طلبید وتوصیه نمود که برای پیشرفت کار وحصول نتیجه مطلوب ، خوب است که موضوع را با آباء کاپوسن که اکثرشان در کشورهای کلشید وایمیریت اقامت داشته‌اند درمیان نهم؛ بازمتذکر شد که از طریق ریاست روحانی خویش ، استتار کامل موضوع را بآنان توصیه خواهد کرد . من موافقت خود را بانظریات جناب مطران اظهار ، و آباء کاپوسن را باتارو وپود سرگذشت خویش آشنا ساختم و استدعا کردم که هریك بقدرمقدورمرا در حل مشکلات ورفع خطرات یاری نمایند .

سرگذشت بطریق مسکوی

بعد از نیمروز هیجدهم ، رئیس هیأت مبلغین مرا باطاق مخصوص خویش که تمام روحانیون کاپوسن در آنجا اجتماع کرده بودند،دعوت کرد ونظریات و عقاید خود را در باره کارهای من تشریح وتوضیح نمود، آباء

(۱و۲) خوانندگان گرامی باید متوجه باشد که شاردن بهیچوجه در کتاب خود اصطلاح شاهنشاه را نیاورده وبا کلمه (شاه) ، سلاطین صفوی ایران‌را توصیف کرده است درصورتیکه بعضی ازنویسندگان معروف مثلا ولتر فیلسوف شهیرفرانسوی پادشاهان ایران را صریحاً شاهنشاه‌خوانده است ، بهرصورت اختیار این عنوان دراین ترجمه بمنظورمتابعت ازاصطلاحات بوده است که‌معمولا پادشاهان هندوستان را راجه، ترکستان را خاقان، چین را فغفور، ژاپن را میکادو ، آلمان راقیصر روس زا تزارمیخوانند . م

مسیحی نیز آراء خویشتن را بروی دایره ریختند وبطور کلی تقریباً همه شان متفق‌القول بودند که بایستی از طریق استتار استفاده کرد و با اختفای کامل بکلشید مسافرت نمود وامانات را مستخلص ساخت. پایه استدلال آنها چنین بود: صحیح است که پادشاه گرجستان در کشور مزبور وسرزمین ایمپریت بسیار محترم ومتنفذ است، وبطور حتم برای نقل وانتقال محمولات گرانبها از بذل هیچگونه مساعدتی خود داری نخواهد کرد، و باکمال رضایت در اینمورد تشریك مساعی خواهد نمود، اما معهذا کله سر و صدا راه انداختن بهیچوجه مقرون بصواب نمیباشد، زیرا تمام معابر و طرق آنطرف وبلاد وممالکی که بایستی در آنهاراه پیمود مملواز قطاع‌ الطریق ومشحون از آدمکشان مخوف است؛ تمام اهالی جز نهب وغارت، قتل وتاراج کاری ندارند ومخصوصاً گرجی‌ها بسیار غدار وخائن میباشند(۱). بنا بر این مقدمات بایستی احتیاط کامل مبذول داشت وبسیار حازم بود، چنانکه چند سال پیش یك بطریق مسکوی هنگام عبور از گرجستان دچار نهب وغارت شد و بطوریکه میگفتند در این فاجعه گویا پادشاه کشور دخالت داشته، چون روحانی مزبور ثروت زیادی با خویشتن همراه داشته است.

بعلاوه سلطان گرجستان نسبت بشاهنشاه ایران اطاعت کاملی ندارد، مضافاً بر همه این‌ها، فرض نمائیم که او با صداقت وصمیمت تمام دراین اینمورد اهتمام نماید، اما نباید موضوع هدایا وتحف سنگینی که باید

(۱) نظریه آباء مبلغین کاپوسن ویا خود شاردن مثل کلیهٔ اروپائیان وامریکائیان است که باکمال وقاحت تمام ملل واقوام شرقی را «وحشی» و«خاین» می خوانند، در صورتیکه غدر و خیانت، وحشیگری وبربریت خود آنها شهرهٔ آفاق میباشند. در این مورد کافی است که فجایع لرد کیچینر انگلیسی را درافریقای جنوبی وجنایات فرانسه را در الجزیره ومراکش وتونس متذکر شویم.

به‌وی تقدیم نمود، ازنظردورداشت، بخصوص که فامیل واعضای خانواده ودرباریان پادشاه گرجستان بسیار طماع و حریص میباشند.

شاردن کشیش تی آتن می‌شود

ازوحدت نظر آباء کاپوسن (۱) با نظریات‌خودم بسیار شاد ومشعوف گشتم ، و قرار بر این شد که‌من مخفیانه بهمراهی پزشك کاپوسن آنژ(۲) بسرزمین کاشید مسافرت نمایم، و در گرجستان چنین شایع نمایم که من یکی از راهبین تی آتن(۳)هستم، واینك درنتیجه حدوث جنك از طرف آنهاماموریت‌دارم که‌از کاپوسنهابرای‌مساعدت ویاری بایشان استمدادکنم ودر استخلاص آنها فعالیت نمایم . پس از تصمیم قطعی در این مورد ، من آماده حرکت گشتم، و کلیه جواهراتی راکه درزین ونازبالش پنهان کرده بودم ، بیرون آورده برئیس هیات مبلغین امانت سپردم. وچنانکه معلوم است بهیچوجه فکر نمیکردم که کسی حاضر شود برای مسافرت بکلشید مرکوبی بکرایه دهد ، ولی بالاخره بزور زر موفق شدیم ، دوسورچی‌پیداکنیم که بشرط تسلیم بهای‌اسبها وپول زین و یراق آنها در صورت وقوع سوء حادثه‌ای ، چندین مرکوب راهوار بماکرایه بدهند.

درروزبیستم بهمراهی پزشك آنژویکنفر گرجی که آدم کاپوسنها بود حرکت کردیم . این مرد گرجی‌ازاهالی کوتائیس وباتاروپود سرتاسر کشورکاشید وتمام‌حوالی این حدود آشنایی داشت . رئیس‌هیات‌مبلغین اورا برای مواقع باریك وحل‌معضلات‌همراه‌من کرده بود ، و کاملا مورد

(۱) Capuscins معتقدین دین - فرانسوا که پیش‌انقلاب کبیر فرانسه ، اداره‌امور آتش‌نشانی بعهده‌آن‌ها بوده است .

(۲) Ange

(۳) Théatins

اطمینان وشایسته اعتماد شمرده میشد .

ما جمعا پنج نفر بودیم که با چهار اسب حرکت میکردیم . دو رأس ازمر کوبها در اختیار من وپزشك آ نژ بود، دو اسب دیگر بحمل آذوقه و خوار بار اختصاص داشت ، درهمه جا میگفتم که برای استخلاص آباء تی آتن بکلشید میرویم .

که زنگی بشستن نگردد سفید

من پیش ازعزیمت ازتفلیس نو کر خودم رامرخص کرده بودم ، این آدم خاین نسبت بمن هزار گونه خیانت ورزیده و چندین باردر هلاکم سعی کرده بود . داستان مصیبتی راکه درقونیه بسرم آورد، برای قارئین نقل کرده ام ؛ آباء کاپوسن معتقد بودند که برای دادخواهی اورا بزندان بسپارم . ولی من نظر بشمول عنایات الهی درباره خود ، اورا ازمجازات معاف داشتم . فکر کردم دراینموقع که تفضل الهی شامل حال من است ، مجازات این آدم بدبخت ممکن است موجبات تحریك خشم و غضب خداوندی را برایم فراهم آورد . حق‌وحساب تمام مدت خدمتش را پرداخته مرخصش کردم ولی کلیه غدروخیانتهایش رامتذکر گشته، تمنی نمودم که درصدد اصلاح خود برآید، اما این خوبی وانسانیت بهیچوجه درحال‌او تاثیری نداشت. او ازاخراج خویش سخت خشمناك گشت وحتی چنان آثار غضب ازخودنمایان ساخت که من بیم داشتم سخت برایم اسباب زحمت شود . من خواستم که ازموقعیت واعتبار آباء کاپوسن درگرجستان استفاده نموده ، اورازیر غل وزنجیر قرار بدهم ، معهذا اینکاررا نکردم ، تامل درنحوست این قبیل اقدامات سوء مانع ازانجام نیت مزبورشد . دراینموقع من بیش ازپیش برأفت وشفقت احتیاج داشتم وبهمین جهت میتوانستم درباره دیگران نیز

رئوف وشفیق باشم .

قارئین در آینده ملاحظه خواهند فرمود که چگونه خداوند مرا دراستخلاص ازدام مخوفی که بازاین آدم‌خاین زیرپایم گسترده بود، مورد عنایت وتفضل خویش قرارداد .

درروزبیست ویکم درگوری بودم .

دربیست ودوم ، دریك دهکده ای که درشش فرسخی گوری واقع است ، ودرسرراه آکالزیکا میباشد ، رحل‌اقامت افکندیم ، من موقعیکه به تفلیس می آمدم ازاینجا گذشته بودم .

درسپیده صبحدم روزبیست وسوم ، براه افتادیم وراه آکالزیکا در جانب چپ ما ماند . هنگام نیمروزبیك شهر کوچکی رسیدیم که علی(۱) نام داشت ودرنه فرسنگی گوری درمیان کوهستان واقع شده است . بعد ازخروح‌ازاین بلده دوفرسخ راه رفته بودیم،که وارد معبرباریکی گشتیم و از یك دروازه بزرك چوبی عبور کردیم ، اینجا مرزوحد فاصل مابین گرجستان‌وکشورایمیریت شمرده میشود . یکفرسخ دیگرهم رفتیم ودر قریه کوچکی فرودآمدیم .

در روز بیست و چهارم هشت فرسخ در کوهستان راه پیمودیم ، سرتاسرمسیرپوشیده ازبرف بود ، ومدام قطعات درشتی چون پرغاز از آسمان نازل میگشت . این کوهستان شاخه ای ازجبال قفقازومستور از جنگلهای بزرك ودرختان آسمان خراش‌است. هنگام عبور از اینجا بیم گم کردن راه را داشتیم ، زبرا همه معابرمستورازبرف بود و پیداکردن راه بسیار مشکل مینمود . در دهکده ای بنام کولبور (۲) رحل اقامت

(۱) Aly
(۲) Colbaure

افکندیم . این قریه دویست باب خانه باغچه دارد ، منازل دراین دهکده دریکردیف وبسیاردوراز همدیگر بنا شده‌اند ، بطوریکه فاصله نخستیین باآخرین بیش ازیك فرسنك است .

دربیست وپنجم فقط سه فرسخ راه پیمودیم ، زیرا برف وبوران ، صولت سرما و تاریکی هوا مانع ازسرعت حرکت دراین کوهستان بلند بود . دریك قریهٔ سی خانه ای فرود آمدیم .

بیست و ششم آسمان روشن و خوب و برف قطع گشت ، هوا نیز چندان زیاد سرد نبود ، دراینقسمت راه مناسب ونشیب و فرازها بسیار بلند وسخت نبود ؛ شش فرسخ راه‌پیمودیم که سرتاسر آن مستوراز درخت وجنگل بود ، وبالاخره دریك دهکده کوچکی که درکنار نهر بزرگی واقع شده است ، رحل اقامت افکندیم .

دردره بهشت- نشان ایمیریت

دربیست وهفتم با قایقی‌ازاین رودخانه گذشتیم وسه‌فرسنك دریك سرزمین مشابه با طرق‌ایام سابق مسافرت کردیم، آنگاه‌از کوهستان پائین آمده بیك دره بسیاربزرك وزیبائی که تا منتهای افق گسترده شده بود ، وارد گشتیم ودریك قریه‌ای موسوم به سیزانو (۱) فرود آمدیم . پهنای این دره تقریباً در همه جا در حدود یك فرسنك و بسیار منبت و ومصفا وفوق العاده خوش‌آب وهوا است ؛ وبامیاه لطیف وخوبی آبیاری میشود . این دره تاکلشید گسترده میشودوزیباترین منطقه کشورایمیریت بشمار میرود . تمام کوههای اطراف، که‌آنرا احاطه کرده‌اند پوشیده از جنگل ودهات‌آباد است . اغلب نقاط این کوهستان قابل کشت وزرع و

(۱) Sesano

مملواز تاکستانهای زیبا وفراوان میباشد. در دره مزبورهوا مثل بهارخوب وخرم است وبرف بسیارکم میباشد.

قریهٔ سیزانو نزدیك کاخ یك خانم پیر، عمه پادشاه کشور ایمیریت واقع شده است؛ بانوی سالخورده هنگام عبور ما از آنجا بیمار بود. پس‌ازاطلاع برورود یکی از آباء کاپوسن کسی‌رابرای احضاروی فرستاده بود، تادرمعالجه‌اش اقدام کند. دراین‌سرزمین مردم تمام مبلغین مسیحی‌را پزشك میدانند واین بدانجهت‌است که آباء مزبور همهٔشان در دادن دارو درمان شرکت میکنند. پزشك همراه من بحضور بانوی معزی الیها شتافت تاشاید کمکی ازوی‌برای کارمابدست آورد. هنوزدوسه ساعت‌از حرکت آنان نگذشته بود که ناگهان یکی‌ازکاپوسنهای گوری را مشاهده کردم‌که سواراسب بایك رهنما فرودآمد. این راهب برای آن‌آمده بود که مراازغدروخیانت تازه نوکرسابقم آگاه نماید. توضیح آنکه‌این آدم بعدازاخراج ازخدمت من، ازتفلیس به‌گوری آمده وازمقاصدنهانی من‌همه‌را مطلع ساخته است وسوگند یادنموده‌که مرابهرصورت از بین ببرد، واینك نیزمعلوم نیست‌که بکجا رفته است. این‌اخطارسخت مایه نگرانی من شد، والبته قبلا نیزخودم نسبت بنوکرخاین سوء ظن کافی داشتم. ازراهب کاپوسن خواهش کردم‌که با من مرافقت نماید و همراه باشد. آنگاه مراتب سپاسگزاری خود را نسبت بمحبت و صمیمیت خارق‌العاده هیأت مبلغین اظهار داشتم واز مهربانی وعلاقه آنان در مورد کارهای من‌تشکروتمجید کافی کردم. و اقعاًاین قبیل اقدامات نشانه کمال محبت وآیت لطف ومرحمت بود.

تعریف و توصیف اسکندریه قفقاز

درروز بیست وهشتم ، دردشت ودمن سابق الذکر پنج فرسخ راه پیمودیم ، سرتاسر این سرزمین مستور از قراء ودهات ، ومملو ازبیشه وجنگل میباشد ، مراتع سبزوخرم چنان انبوه و فراوانست که اسبهای ما بزحمت میتوانستند . برای خود راه باز کنند . پس از طی دو فرسنك راه ، قلعه اسکندر (۱) را در جانب راست خودگذاشته و گذشتیم . اهالی محل آنرا بنام اسکاندا (۲) میخوانند ومعتقدند که اسکندرکبیرقلعه مزبوررا بناکرده است.قارئین اطلاع دارندکه درمشرق زمین این پادشاهرااسکندر مینامند . همچنین حکایت میکنندکه امپراطورمقدونی شانزده شهر یا قصبه بناکرده وباسم خویش موسوم ساخته است . این قلعه ممکن است یکی ازابنیه شانزدهگانه باشدکه کونت کورث درکتاب هفتم خودداستان آنراآورده است . وضع وقرارظاهری قلعه بنظرمن موید این ادعامیباشد، این بنا در دامنه کوهستان بوجود آمده است ، اما چندان شایان توجه و حایزاهمیت نمیباشد ، فقط دوبرج مربع درآن دیده میشود ، وهیچگونه سورو بارویی ندارد ، ساختمانی نیزبرای سکونت تخصیص داده شده که علی الظاهر چندان قدیمی نیست . پروکوب که ذکر این بنا راآورده ، آنرا لیاندس (٤) خوانده است . قلعه اسکندردرتاریخ جنگهای ایران و روم که طی قرون متوالی ازسدهٔ هفتم پیدایش امپراطوری روم تا ظهور اسلام لاینقطع دوام داشته ، مقام واهمیت خاصی دارد ومدام دردست قوای متحارب طرفین اشغال وتخریب ، ویا تجدید وتعمیرشده است .

(۱) Scander (۲) Scanda

(۳) یعنی آلکساندر تلفظ نمیکنند ، چنانکه معمول مغرب زمینانست .

(٤) Liands

پس ازعبورازقلعهٔ اسکندروطی یك فرسنك راه به شیکاریس (۱) رسیدیم که قریه‌ایست دارای پنجاه خانوارولی درایمیریت آنرا شهرمینامند درصورتیکه فاقد سور و حصار و هر گونه امتیاز و رجحان شایان توجه نسبت بدهات وقراء دیگراست . ما درفاصله یك فرسنگی این محل رحل اقامت افکندیم .

خونبهای آدمی چه مبلغی بود

روزهای بیست ونهم وسی ام در همانجامتوقف بودیم ، زیرا سورچیها بهیچوجه مایل بحرکت نبودند.اخبارجنگ که توسطعابرین ومسافرین نقل و شیوع می‌یافت، شجاعت وشهامت آنها را از بین برده بود. مردم می گفتند که عاقبت این مسافرت هلاکت است یااسارت ؛بهمین جهات فوق‌العاده‌اسباب زحمت مامیشدند، امامن با صبرو حوصله فراوان آنهارا تشویق وتشجیع میکردم . از دومبلغ کاپوسن نیز تمنی میکردم که‌همین رویه را اختیار کنند ، آنگاه توضیح میدادم که هنگام حرکت از تفلیس من همه اینها را میدانستم وپیش بینی می کردم که بدون‌شجاعت وشهامت کافی ، وصبر وحوصله وافی نخواهیم توانست بمقصد برسیم و بر موانع عظیم و مشکلات فراوان فایق گردیم، واینك لازمست که با نویدوامید، حسن رفتار ونرمخویی سورچی‌ها را پیش برانیم وبه‌کلشید برسیم،البته بعد از ورود بکشور مزبور خودآنها در حرکت بر ما سبقت خواهند جست، وبیم جان ومخاطرات دیگر موجبات تعجیل وتسریعشانرا مطابق میل و دلخواه مافراهم خواهد ساخت.

بعد ازاین‌مقدمات‌مکاری‌ها و مرد گرجی را که رئیس‌هیأت‌کاپوسن

(۱) Chicaris

دراختیارمن گذاشته بود ، احضار و بنطق و نصیحت پرداختیم و گفتیم که بابا جان‌ترس وهراس شما کاملا بیمورد است ، ما اطلاعات کافی ازاوضاع جنك واحوال محل در دسترس خویش داریم ، بعلاوه مسئولیت جان و مالتان را بعهدهٔ خود گرفته‌ایم، مضافاً براین که ما هم آدم هستیم،زندگی وثروت داریم و مسلماً در مسئله حیات وممات مشترك میباشیم و صیانت وحراست همگان کاملا مرعی ومنظور نظر ما است. یکی از آنهاو کالتاً از طرف هر سه نفر چنین اظهار داشت : خوبست‌که شما نوشته‌ای بما لطف کنیدکه درآن تعهد فرمائید ، در صورتیکه ما در این سفر دچار اسارت بشویم مارا باز خریدکنید ، واگر بهلاکت رسیدیم صد و بیست اکو بزن و خانمانمان تسلیم نمائید. من باکمال رضایت بااین پیشنهاد موافقت کردم و وعده های کلانی دادم . بهمین جهت کاروان باز بحرکت افتاد .

تعریف و توصیف کوتائیس

در سی و یکم براه خود ادامه دادیم، اما هوا فوق‌العاده بد و راه بسیار سخت بود ، از سه رودخانه‌عریض وسریع‌السیر گذشته‌شامگاهان به‌کوتائیس رسیدیم ودر منزل اسقف ژانانتیل (۱) سکونت گزیدیم ، با وجود اینکه خود اسقف در منزل تشریف نداشت، معهذا استقبال گرمی ازما بعمل‌آوردند. صاحبمنصبان با پزشك‌آنژ (۲) آشنائی داشته ومی‌دانستند‌که صاحب خانه همیشه چگونه قدوم وی راگرامی میشمارد.

کوتائیس(۳) قصبه‌ای‌است‌که درکنار تپه‌ای بنا شده وناظر برنهر

(۱) Janatelle
(۲) Ange
(۳) Cotais

فاز (۱) ودر حقیقت در ساحل آنست . مورخین یونانی سده ششم این بلده راگوتز(۲) می نامند واهمیت وعظمت آنرابخصوص متذکرمیشوند. دراین ایام بیش ازدویست دستگاه خانه باغچه در آن دیده نمیشود. کاخهای بزرگان وقصرسلطان درحول وحوش قصبه ونسبة با فاصله‌است. کوتائیس فاقداستحکامات وهرگونه سوروباروه‌میباشد. باستثنای قسمتهایی که آب‌رودخانه وارتفاعات کوهستان‌محصورداشته ، بقیه بلده بازوورود بآن بلامانع است . درجانب دیگرنهر، روبروی قصبه ، دربالای یك تپه بلندتری، قلعه کوتائیس بناشده که‌سابقاً بمناسبت‌ذکرانقلابات‌ایمیریت(۳) تعریف آن بمیان آمده است . من داخل این قلعه را ندیده ام ، ولی ازبالای تپه مقابل کاملا میتوان خصوصیات خارجی آنرا مشاهده کرد ، بطوریکه چندین برج نظامی ویك برج‌بسیاربزرك جنگی وسوروباروی مضاعف بسیارمستحکمی آنرا احاطه‌کرده است.

خلاصهٔ اخبارجنك

پس‌ازورود بکوتائیس بکسب اخبارواطلاعات پرداختم . آخرین‌وصحیحترین خبرآن بودکه پادشاه مینگرلی (٤) وسلطان گوریل (٥) درنتیجه عدم مداخله وحمایت ترکهای عثمانی ازجنك دست‌کشیده انـد ، واشراف واعیانیکـه سوگند وفاداری نسبت بسلاطین‌مزبوریادکرده بودند ، خود را کنار کشیده از معاضدت باآنها بازایستاده اند؛ وکه صدراعظم دادیان در صدد بـوده ،

(۱) Phase
(۲) Coteze
(۳) Imirette
(٤) Mingrélie (همان کلشید است)
(٥) Guriel

با قشونی که فراهم آورده‌است ، ازجبال هجوم آورد ؛ نخست وزیرمز بور پس ازاطلاع برعقب نشینی پادشاهان سابق الذکروقوای امپراطوری ترکیه، هشتصد مرد بخدمت دادیان اعزام داشته ونوشته است که اعلیحضرت از قلعه خود خارج وبقدرمقدوربجمع آوری نیرو بپردازد ، صدراعظم طی اعلامیه‌ای کلیه مخالفین سابق راکه اینك آماده الحاق بقشون وی باشند مشمول عفو عمومی ساخته است ، وبالاخره به کوتائیس آمده وپادشاه ایمیریت نیزباگروه عظیم بزرگان کشورخود به وی پیوسته‌است واینك همگی اجتماع کرده بطرف کشورسلطان گوریل یورش برده‌اند . متحدین مزبورمیخواستند سرتاسرقلمروسلطان اخیررا غرق آتش وخون نمایند ، زیرا مسبب اصلی مداخله شوم عثمانیان ونهب وتاراج اردوی ترکیه در این جنك‌همو بوده است . قوای مهاجمین سه روزپیش ازورود ما ، ازنهر فازگذشته بودند ، وبدینطریق زمینه برای اقدامات من بسیار مناسب و فوق‌العاده مساعد بود ، و بیم هیچگونه تصادم و تصادفی با قوای جنگی نمیرفت .

یکرسم خوب وشایان توجه درغره ژانویه‌سال هزاروششصد وهفتاد وسه بمنظوربرگزارکردن تشریفات‌ومراسم مذهبی درکوتائیس بودم . من ودو کاپوسن نیکوکاربرحسب رسوم این مرزوبوم که آقایان‌ونوکران باهم گرد یك‌میز برای خوراك می نشینند ، باسورچیها ومرد گرجی رهنما در سر یك سفره نشسته مشغول صرف غذا بودیم ، که ناگهان دیدم نوکر خاین وغدار سابق من که بتفصیل از خیانات وی صحبت‌شده‌است، بهمراهی‌یك ارمنی آکالزیکایی‌ویکنفر کشیش کوتائیسی که سمت راهنمایی‌داشت ، سرزده وارد منزل گشت. ورود نابهنگام این

مهمان ناخوانده برای من خیلی غیرمترقب وبهت آور نبود ، زیرا من کاملا حاضرالذهن و از خطراتی که ممکن بود از ناحیه وی متوجه من باشد ، اطلاع داشتم .

دنباله‌داستان نوکرخاین

اما من بهیچوجه آثارخوف واضطراب ازخود ظاهر نساختم ، وچنان فهمیدم که این آدم اینك تبعه ترکیه شده است ، زیرا عمامه سفیدی برسم عثمانیان برسرخویش گذاشته بود . دزد خاین با یك حالت خشم وغضب شدید وارد منزل من گشت و بدون چون وچرا درکنار آدمهای من نشست . این گستاخی و بیحیایی او بیش ازپیش بمن بد آمد وازوی پرسیدم که با چنین حدتی از کجا دارد می آید .اودرپاسخ گفت که ازآکالزیکامیآید ودوروزه اینراه راطی کرده است .

من سئوال کردم که آیاراهها اینقدرخوب ومعابرجبال چقدرکم برف بوده که اینهمه مسافترا توانسته دردوروزطی نماید ، درجواب گفت که تمام طرق ومعابرمثل راههای قونیه بسیاربد وپوشیده از برف است و شمانیز آنها را خواهید دید ، زیرا بنا بفرمان پاشای آکالزیکا که‌دردست منست ماموریت دارم شمارا بحضور ایشان ببرم . من گفتم که اگر زورتو بمن چربید ، میتوانی مرا مجبوربحرکت نمایی ، من کاری درآکالزیکا ندارم وبهیچوجه نمیخواهم بآنجا بروم ، وآنگاه چنین اضافه کردم ، پسرك ، تراوارد بیراهه کرده‌اند ، ازمردم آزاری دست بردارو پی کارت برو،خاطر-جمع باش که خداوند تبارك و تعالی مانع انجام نیات پلید و نقشه های شیطانی توخواهد بود . درتفلیس تمام حق وحساب ترا تسویه و حقوقت را داده ام واگربازهم مطالباتی داشتی ، میتوانستی درهمانجا ادعانمایی.

من این صحبتها را برای آزمایش وانصراف وی میکردم . اودر پاسخ چنین گفت : در تفلیس بداد کسی نمیرسند ، ولی در آکالزیکا موازین عدالت رعایت میشود . من گفتم که برای رسیدگی بچنین دعاوی محقری احتیاج به آکالزیکا رفتن نیست ، وتو میتوانی در کوتائیس مقامات صالحی برای قضاوت ورسیدگی پیدانمایی .

من در بیانات خود حداکثر ملاطفت و ملایمت ممکنه را رعایت میکردم، امااین آدم رذل و بیشرف بهیچوجه روح نصفت وانسانیت نداشت، بطوریکه باکمال تندی رویش را بطرف رفیقش گردانیده چنین گفت : برویم دنبال مامورین ترك ! آنگاه بلافاصله ازاطاق خارج گشت ، ولی برای من مسلم بودکه این ادعا دسیسه ای بیش نمیباشد ، زیرا کسی از ترکهای عثمانی درمحل نبودکه آنها بدنبالشان بروند . معهذاکله بسیار متوحش ومضطرب بودم وخود را ازدست رفته میدانستم .

کشیش کوتائیسی ازجریان صحبت ما مطلقا بی اطلاع بود ، زیرا ما ترکی صحبت میکردیم واوازاینزبان چیزی نمیفهمید . لذا از پزشك آنزموضوع دعوی را سئوال کرد ، اونیز که اندکی با لسان مزبور آشنایی داشت ، مسئله را برای راهب حکایت کرد .

آنگاه من بکشیش فهمانیدم که راضی بودم مقامات صالحه محل واشخاص شریف وذیصلاحیت بدعاوی اورسیدگی کنند ، ونیزامتناع این رذل وبیشرف را ازقبول پیشنهاد من واصرارشرارت آمیزش را بکشانیدن دعوا ، باآکالزیکا بازگفتم .

کشیش وانبوهی ازگرجیان پس ازاستماع سروصداوداد وبیدادما اجتماع کرده با توجه بحقانیت ونصفت پیشنهادمن سعی و کوشش فراوانی

مبذول میداشتند که این بدبخت را بقبول آن وادار سازند ، ولی هر اندازه آنها در اینمورد ابرام واصرار میورزیدند ، او وقاحت و بیحیایی بیشتری از خودنشان میداد وبتهدید و ارعاب میپرداخت . دیگر طاقت من طاق واختیارازدستم خارج شد، فریاد زدم خاین ! ، معلوم میشود توغیرازشرارت مقصود دیگری نداری ، باتوجهات وعنایت الهی توبهیچوجه نمیتوانی مرا باکالزیکا بکشی ! اینرا گفته شمشیر بدست پریدم بروی او ، ولی حضار دست مرا گرفتند ، دزد غدار نیز لرزان ومرتعش ازچنگم خلاص شد ورو بفرار گذاشت. بعدازاین حوادث من هیچگونه اطمینانی نداشتم ومیخواستم فراراختیار کنم . ولی خوانسالارژاناتیل مرا ازاینکار بازداشت و گفت : بهیچوجه هیچگونه بیمی نداشته باش ، که در مقر مخدوم من هیچکس نمیتواند آسیبی بتو برساند ، ومطمئن باش که هرگز ترکان درصدد دستگیری تو برنخواهند آمد .

بالاخره پس ازمشاوره با روحانیون کاپوسن ، قرار بر این شد که علی الصباح پزشك آنژ بسوی کلشید حرکت کند ، ولی من وراهب ژوستن دولیورن (۱) در همانجا باقی بمانیم . اتخاذ این تصمیم بطور کلی نتیجه کمیابی مرکوب بود ، زیرا هیچگونه اسبی نه برای فروش وجود داشت و نه برای کرایه ، و بنابراطلاعاتی که در دست داشتیم ، میدانستیم که در کلشید نیز بهیچوجه مرکوب پیدا نمیشود ، و بهمین جهت خودم در کوتائیس اقامت اختیار کردم واسبهائی را که قبلا دراختیار داشتم ، فارغ وخالی فرستادم تا درموقع مراجعت ، رفیق راه سابقم ازآن استفاده کند .

درروزدوم ، پزشك آنژ بهمراهی اسبها و کلیه کسانیکه ازتفلیس در

(۱) justin de Livourne راهب کاپوسن که بدنبال من آمده بود . شاردن

درمعیت ما بودند ، حرکت کرد . من نیز باراهب ژوستن به شیکاریس(۱) واقع درهشت فرسخی کوتائیس مراجعت کرده ، در آنجا رحل اقامت افکندیم؛ درانتظارواميد توفيق مأموریت ومسافرت پزشك آنژ ، ما این محل را اختیار کردیم زیرا بلدۀ مزبور در نزدیك عمارت ییلاقی ژاناتیل قرارداشت ، وملکه واودرآنجاتشریف داشتندوما میتوانستیم در صورت لزوم ازایشان استمداد نمائیم واستعانت بجوئیم .

الناس علی دین ملوکهم

درپنجم از طرف اسقف ژاناتیل وملکه کشور پیغام رسید که بحضورشان شرفیاب شویم . ما نیز شرف حضورپیدا کرده باآنان درسر سفره نشستیم و صرف غذا کردیم ، ودرروزهای بعد نیزچندین بار ازایشان بازدید بعمل آوردیم . البته این تشریفات افتخارعظیمی محسوب نمیشود ، زیرا معمولا تمام رعایا وخدمه آنها نیزبشرف حضورنایل میگردند وازخوان سلطنتی محظوظ میشوند، ملکه ایمیریت ، چنانکه گفته‌ایم ، بانوی بسیارزیبائی است . ولی ادا و اطوارش اوراکاملا زشت جلوه میدهد ، اوبسیار آزادمنش و فوق العاده لجام گسیخته است . درحرکات وسکناتش بویی ازآزرم استشمام نمیشود وبطور کلی فاقد وقار و بسیار سبك وجلف میباشد . سرا پای گفتار و کردارش وقیح وفضیحت آمیزاست ، معهذاکلیه مردم این عیوب را بر ملکه خرده نمیگیرند ، زیرا بمصداق الناس علی‌دین ملوکهم ، هرزگی وفحشاءدرسرتاسراین کشوریك رسم کلی وشیوه بسیارعادی میباشد . اسقف ملکه،پیشوای روحانیون مملکت ، اوراباچشمان حریص خود می بلعد، هیچوقت ننك ورسوایی اینقدرشیوع نداشته است . نظری به عشاق ملکه،

(۲) Chiacris

وقاحت زایدالوصف وافتضاح خارج ازاندازه این دستگاه کثیف سلطنتی را بخوبی میرساند . ترتیب سفره وتنسیق خوان سلطنتی ملکه‌ایمیریت کاملاشبیه دستگاه پرنسس کشور کلشید میباشد ، با این فرق که ظروف سیمین غذا خوری بانوی بانوان‌این مملکت بهتروباشکوهتروبیشتراست، وخدم وحشمش نیز کمتررقت آورمینماید .

تاج مرصع بگرو گذارده‌میشود

درهشتم ، یکی از رجال دربار پادشاه ایمیریت که برای انجام ماموریتی به تفلیس رفته بود ، بعمارت ژاناتیل فرودآمد ، وبرای عرض نتایج مثبت ومقرون بموفقیت مذاکرات خویش قصد شرفیابی بحضورملکه را داشت . این شخصیت ماموریت داشت هشت هزار اکو(۱) در مقابل تاج سلطنتی که بگرو گذارده میشد ، تحصیل نماید . تاج مذکورطلا و ومرصع بجواهر گرانبها است وچهارهزار پیستول (۲) ممکن است ارزش داشته باشد .

نمونه‌ای از معاملات‌سیاسی

اما هیچکس حاضر نشده بود که در مقابل تاج وجهی‌تسلیم نماید، ولی پادشاه گرجستان‌بمحض اطلاع از احتیاج شاه و ملکه ایمیریت بپول ، هدیه‌ای بحضورشان‌ارسال داشت که عبارت‌بودازسه رأس اسب ، مقداری اسلحه وهزاراکوی نقره برای اعلیحضرت شاه، و منسوجات زربفت ونقره بافت ، ساتن‌وتافته(۳) وپانصداکوی نقدبحضورعلیا حضرت ملکه؛محرک پادشاه گرجستان دراین اقدامات شایان توجه آنست که میخواهد یکی‌از

(۱) Ecu سکه قدیمی معادل سه تا شش لیره فرانسوی .

(۲) Pistole سکه طلای قدیمی است .

(۳) Taffetas این لغت ازپارسی بفرانسه رفته است .

پسرانش از طرف شاه وملکه ایمیریت بفرزندی قبول شود .

درحضور پادشاه نابینای ایمیریت

درروزدوازدهم بحضور پادشاه کشور ایمیریت شرفیاب گشتم . اعلیحضرت بعلت نقاهتی که به وجودشان عارض شده بود ، از میان سپاهیان مراجعت کرده بودند . طی مراسم شرفیابی ، شاه ما را مشمول عنایات و الطاف بی‌پایان خویش ساخته برایمان درپهلوی تخت خود جایداد ، وبسیار ملاطفت کرد ، آنگاه خطاب براهب ژوستن، ازرفتن کاپوسنها ازکوتائیس گله اظهار نمود، او نیز درپاسخ عرض کرد که بعلت جنگهای مداوم که موجب خسران بی‌پایان گریده ، باین اقدام مبادرت ورزیده اند . پادشاه اظهار داشت علی‌رغم نفرت عظیمی که نسبت بجنگ وجدال دارم ، از جلوگیری منازعات عاجزمیباشم ؛ من نابینا وبیچاره ام ، اطرافیان مرا آلت دست خویش ساخته اند ، ازافشای رازدل ومکنونات خاطرخود ناتوانم وبهمه کس سوء ظن دارم ، اما باوجود همه اینهاخودرا تسلیم همگان ساخته‌ام، زیرا ازخوف قتل وبیم مرگ بدست آدمکشان نمیتوانم دراجرای منویات واعمال نظریات خود پافشاری کنم . این پادشاه بیچارهٔ جوان دارای قدو قامت رشید وبسیارخوبی است ، ومدام صورت خویش را با پنامی پوشانیده تا ترشحات کاسه چشمانش را جذب وواردین وحاضرین را ازملاحظه این هیأت کریه مانع شود . سلطان نابینا بسیار بذله گووخوش محضراست، وشوخی ومزاح را فوق العاده دوست میدارد ؛ براهب ژوستن تکلیف میکرد که یکی ازمهرویان کشوررا بهمسری خویش انتخاب کند ، ولی اودرپاسخ اظهارداشت که مثل اسقفها وکشیشهای ایمیریت تجرد اختیار کرده و از مزاوجت ممنوع میباشد .

پادشاه باقهقهه بلندی چنین گفت : رهبانان و روحانیون در اینکشور هریك نه زن دارند ، مضافا براینکه زنان همسایگان نیز در اختیار آنها می باشد .

استخلاص بار امانت از کلشید

در سپیده صبح روز شانزدهم ، هنگامیکه هنوز در بستر استراحت غنوده بودم ، رفیق شفیقم با ملاطفت خاصی مرا ازخواب بیدارساخت ؛ آنگاه حکایت کرد که پزشك آنژ باهمراهان واسبان در نهم ژانویه به سی پیاس(۱) رسیده‌اند ؛ هنگام ورود آنها، اوفوق العاده مهموم ومحزون ، وازعدم وصول اخبار واطلاعات لازم ازطرف من ، وفقدان خدمه ومرکوب برای حرکت بگرجستان بی نهایت مشوش وسخت نگران بوده است ، اما پس ازاطلاع بر ورود مسعود من به تفلیس واقامت وانتظار درجوار کوتائیس ، بسیارشاد و مسرت زایدالوصفی پیدا کرده ، وفی الفور دفینه های تحت الارضی وامانات زیرسقفی وودایع میان جنگل را بیرون آورده وبطور کلی فقط نصف کلیه آنچه راکه پنهان ساخته بودیم باخویشتن همراه آورده است، وجرئت نکرده که همه چیز را یکباره در معرض حوادث غیر مترقب و وقایع نامنتظر قراردهد ، لذا مطمئن ترین فرد نوکران را برای حفاظت وحراست اشیاء باقیمانده گمارده ، وپس از استراحت مالها تا یازدهم ، در آنروز از کلشید بطرف کوتائیس حرکت کرده است . پس ازحکایت این داستانها چنین گفت : ازموضوعی که میخواهم برایتان نقل نمایم ، بهیچوجه نگران نباشید ، زیرا با عنایات الهی هیچگونه آسیبی بما نرسیده است. روزشنبه چهاردهم ژانویه ، درحدود ساعت هشت غروب در کمال

(۱) Sipias

راحت وسلامت به کوتائیس رسیدیم . پزشك آنژمرا به اقامتگاه ژاناتیل برد . من تازه دیروز بمسئله اخراج نوکرخاین سابق وتهدیداتی که نسبت بشما دراول ژانویه روا داشته است اطلاع پیدا کردم. زیراا گرقبلاازاین داستان خبرداشتم بهیچوجه درکوتائیس توقف نمیکردم . پزشك آنژ وآدمهای ما که باین پیشامد توجهی نداشتند ، ازمن خواهش کردند که روز یکشنبه را تا ظهراستراحت نمایند . من با پیشنهاد آنها موافقت کردم و گفتم که ناهارخوبی تهیه کنند . هنگام ناهارکه درسرسفره نشسته بودیم ، ناگهان نوکردزد ودغل مزبوربا بیست نفرعسکرمسلح عثمانی وارد منزل گشت و عربده کشان شما را مطالبه نمود و گفت : اوخواست مرابکشد ولی خطا کرد ، اما من درکشتن اوخطا نخواهم کرد ! آنگاه در جستجوی شما باطاق دیگرحمله آورد وخیال کرد که درآنجا پنهان گشته اید . اما من نالان و گریان درمقابل اوبخضوع وخشوع پرداخته میگفتم : دوستم ، من بتوچه کرده ام . چرادرصددنابودی من هستی ؟ اگررفیقم نسبت بتوتوهینی روا داشته ویاحق وحسابترا تسویه نکرده ، من چه تقصیری دارم ، هرچه دلت میخواهد بگو ، من الان تقدیمت کنم ، فقط خواهش دارم که این ینی چریها (۱) را ازاینجا خارج نمایی! اوپاسخ مثبت داده گفت : خیلی خوب من آنها را بیرون میبرم وبسراغ شما خواهم آمد .

نوکرغدار پس از این جواب، وارد سالن غذا خوری گشت ودر حالیکه پزشك آنژ را نشان میداد، خطاب بعساکر ترك چنین گفت : این آدم را بازداشت کنید و برویم بحضور فرماندار نظامی قلعه ! فی ـ

(۱) janissaires ینی چریهاعساکرترکیه عثمانی میباشند، اینهاغلامان تازه مسلمانی بودند که بتدریج بمقامات نظامی درارتش امپراطوری ترك اشتغال وسلاطین را آلت دست خودساختند . برای اطلاعات بیشتربتاریخ تمدن اسلامی مراجعه فرمائید .

المجلس پزشك بیچاره گرفتار وجلب گردید . سربازان ترکیه(۱) بگوشه وکنار نگریسته نیت نهب وغارت داشتند. سپاس بیقیاس خداوندرا که جز پوستینهای نمدی که ما بجای پالتو بکار میبردیم؛ چیزی بگیرشان نیامد، و صره‌ها و کیسه‌های انباشته از پنجاه هزار اکو طلا وجواهر گرانبها از هر گونه آسیبی مصون ماند. پس از خروج عساکر عثمانی از منزل؛ من نوکری را بدنبال پزشك آنژ فرستادم، و بسورچی‌ها دستوردادم که فی‌الفور آماده حرکت باشند. در یك چشم بهمزدن اسبها را زین ویراق کردیم ومحمولات رابار نموده فرار اختیار نمودیم. ازلطف وعنایت الهی صحیح وسالم با تمام چیزهائیکه هنگام حرکت از کلشید همراه داشتیم بمقصد رسیده‌ایم. اشیائی که ینی چری‌ها بغارت برده‌اند، بیش ازچهار پیستول ارزش ندارد .

راهب ژوستن در همان آن بحضور اسقف ژاناتیل شتافت ، تا او را از تجاوز وهجوم ترکان بخانهٔ پیشوای روحانی مطلع سازد ومراتب شکوه وشکایت خود رابحضور شاهنشاه و ملکه معروض بدارد، و برای استخلاص نجات فوری پزشك آنژ از آنها استعانت جوید . راهب هنگام ظهر مراجعت و اظهار داشت که دو نفر از اعیان دربار را برای ترخیص پزشك مزبور بحضورفرماندار نظامی فرستاده‌اند. من ازبیم وحشت ترکان میخواستم در همان آن حرکت اختیار کنم، اگرچه علی‌الظاهر هیچگونه مزاحمتی مشهود نبود . امـا اسبها بایستی استراحتی کنند، بعد از ظهر رفیقم مرکوبی چند اجاره کرد تا بکلشید عزیمت نماید و اشیائی راکه در آنجا باقی ماند همراه بیاورد، من نیز آماده گشتم که بصوب تفلیس

(۱) حدیث اترك الترك ولوکان ابوك، دربارهٔ ترکان عثمانی کاملا مطابق واقع نازل شده‌است

حرکت کنم وتمام چیزهائی راکه او آورده است بدانجامنتقل سازم .

در هفدهم، رفیق من بهمراهی پنج آدم وچهار اسب بطرف کلشید حرکت کرد ، من نیز درمعیت راهب ژوستن باسه نفر آدم وسه رأس اسب بصوب تفلیس عزیمت نمودم . از همان راهی که آمده بودم ، اینک مراجعت می کردم .

در بیست ودوم ، هنگام شب بگوری(۱) رسیدم . دو روز در این بلده توقف کردم ، تا طلا را با پول مبادله نمایم ، وراهب ژوستن را برای معاودت به کوتائیس کمك کنم، وبدینطریق وسائل ومقدمات انتقال نقدینه برفیقم وهدایت وی بتفلیس فراهم گردد و همچنین در صورت ادامهٔ باز- داشت پزشك آنژ ، برای استخلاص وآزادی او فعالیت شود .

در روز بیست و پنجم ، سحرگاهان راهب ژوستن بمقصد خود حرکت، من نیز بطرف تفلیس عزیمت کردم . شکرخداوند راکه بعدازظهر روز بیست و ششم ، بهمراهی یکی از آباء کاپوسن، که رئیس روحانیون گوری برای تنهانماندن من مأمور کرده بود، بتفلیس رسیدم.

پزشك آنژ دراسارت عمال ترکیه

درششم فوریه، شامگاهان رفیقم در معیت یکی از آباء تی آتن وپزشك آنژونوکرانی که من در کلشید گذاشته بودم،بتفلیس رسید. پس ازمصافحه ومعانقه‌لازم باتازه واردین،پزشك مزبورمرابکناری کشیده بقیه‌سر گذشت خویش‌را چنین حکایت کرد : البته ازکیفیت داستان گرفتاری من بدست ینی‌چری هایی که نوکرغداروخاین شما آورده بود،اطلاع دارید .فرماندار نظامی قلعه کوتائیس آنهارا باوداده‌بود . آدم دغل بفرماندار گفته بودکه گویاشماسیصد اکوهنوز به‌وی بدهکار هستید و سمت سفارت دارید ،

---

(۱) Gory

واینك برای انتقال ثروت عظیمی که در کاشید دارید مسافرت مینمائید ، وبا گرفتاری شما فرماندار قلعه برای همیشه توانگر خواهد شد. نوکر دزد عساکر عثمانی را تحریك نمود که مرا بازداشت کرده مغلول سازند، وخشونت وشدت عمل روا بدارند؛ اما آنان برخلاف اصرار او با من ملاطفت کردند واحترام ملبوس رسمی و پوشاك روحانی مرا کما هو حقه رعایت نمودند ، در میان ینی چریها یك ایتالیائی تازه مسلمان بود که بسیار با من ملاطفت کرد من خیلی آهسته حرکت میکردم و بسیار با تانی راه میرفتم ، و حتی المقدور این اراذل واوباش را مشغول میساختم، تا رفیق شما فرصت فرار داشته باشد و بتواند خود را نجات بدهد ، و من یقین داشتم که او چنین تصمیمی اتخاذ خواهد کرد. پس از جلب من بحضور فرماندار نظامی قلعه ، استیضاح شروع شد . ابتدا فرماندار از دزد دغل سئوال کرد که آیا من ارباب وی می باشم، او جواب منفی داده و گفت : اما این فرنگی میداند که ارباب کجا است، من در پاسخ پرسشهای فرماندار در بارهٔ شما ، اظهار داشتم که ازمحل ومکان «او» من مطلقا بی باطلاع می باشم و همینقدر میدانم ، هنگامیکه ازمن جدا شد می خواست بتفلیس برود. آنگاه فرماندار نظامی سؤالات زیادی در بارهٔ هویت و شخصیت شما از من بعمل آورد وبالاخره گفت که سیصد اکوی بدهی « اورا » ، بایستی من تسلیم نمایم .

درجواب توضیح دادم که، «او» یك راهب بیچاره ایست که گزارش اوضاع رقت بار مبلغین مسیحی سرزمین کاشید را بعهدهٔ خویش گرفته بود ، من نیز پس از وقوف برجریان امر، برای بازدید آنها بدانکشور عزیمت کردم ، و بیش ازین هیچگونه اطلاعاتی در بارهٔ «او» ندارم ؛ و بالاخره

من خودم دیناری پول در بساط ندارم ، چنانکه تمام اهالی کوتائیس از شاه تاگدا بخوبی میدانندکه من درجرگهٔ فقیران و هم ردیف بیچارگان می باشم .

حسب‌الامر فرماندار نظامی مامورین بتجسس و تحقیق پوشاك و ملبوس من پرداختند و کمربندی را که شما بمن سپرده بودید و بیش‌از هفت پیستول چیزی درآن نبود ، پیداکردند . در حقیقت هم من غیر از آن چیز دیگری نداشتم ، و خوشبختانه رفیق شما بر خلاف توصیه و دستور شما، هیچگونه جواهر ویاچیز گرانبهای دیگری بمن نداده‌بود. فرماندار نظامی‌که دید غیر از نقدینه ناچیز مزبور هیچ چیز دیگری در بساط نیست، از نوکر غدار سؤال‌کردکه پس این همه ثروت و مکنت که برای من‌تعریف کرده بودی کجاست؟ آیامیخواستی با جلب این‌راهب بیچاره مرا تمسخر نمایی ؟ تو دزد ودغل و بیشرف هستی ، اینك‌دستور میدهم‌که با ضربات چوب وچماق ترا معدوم نمایند. نوکر مرعوب و لرزان چنین جواب داد : قربان ! اینهمه ثروت سرشار در اختیار رفیق ارباب من است ، که اینك در منزل اسقف ژاناتیل فرودآمده است .

فرماندار باخشم وغضب اظهار داشت : سك پست ! چرا پس اورا جلب نکردی ؟ آنگاه حسب‌الامرحاکم ترکیه، عساکر عثمانی که مرا جلب کرده بودند ، بدنبال رفیق شما شتافتند . من از دستگیری همکار شما بسیار وحشت داشتم و فکر میکردم که مبادا او راگرفتار سازند ، اما در یك طرفةالعین خوف وهراس من، بشادی ومسرت زایدالوصفی مبدل گردید،یعنی چری‌ها خبر آوردندکه او فرارکرده است! فرماندار نظامی از شنیدن این خبر دیوانه شد و باخشم و غضب فراوان نوکر شما را

مورد عتاب وخطاب قرار داد. این جانی بیشرف نیز از شدت هراس و فرط غضب کاملا از خود بیخود گردیده بود و با کمال تـأسف ملاحظه میکرد که چگونه حریف بامهارت تمام آنهمه ثروت سرشاررا باخویشتن بدربرده وازدام فراراختیار کرده است! آنگاه من بـرای حاکم ترك توضیح دادم که این دزد رذل چگونه آدم خاین وغداریست و چقدرهـا اربابش دربارهٔ او لطف و مرحمت و نیکی و انسانیت کرده است و تمام مطالباتش را موبموپرداخته وتصفیه نموده است.

شامگاهان من با فرماندار نظامی صرف غذا کردم، وبمحض اینکه دانست من پزشك وطبیب میباشم احساس کسالت واظهار بیماری نمود، من نیز برای او وچندین تن ازنظامیان مداوا و معالجه کردم. فرماندار نظامی ایتالیایی تازه مسلمان را برای مراقبت من مأمور نمود. اما نوکر شما بازاصرارداشت که مرا مغلول ودربند سازند، چه خیلی ممکن است فرارنمایم. این دزد رذل هزاران حیله وهنربرای تعذیب وشکنجه بکار میبرد. علی الصباح اسقف ژاناتیل وعلیا حضرت ملکه ایمیریت دونفر از اعیان کشوررا برای استخلاص من بحضورفرماندار نظامی فرستادند وپیغام دادند که پزشك مخصوص دربار اعلیحضرتین میباشم. هنگام نیمروز دونفر دیگرازوابستگان یکی ازاشراف بزرك کشوربحضورفرماندار آمدند، گویا بانوی مخدوم آنها سخت بیماربود وشخصیت عالیمقام مزبور شنیده بود که من پزشك و طبیب میباشم وبرای پرداخت مبلغی اینك بازداشت شده‌ام، لهذا توسط فرستادگان خود بحاکم پیغام داده بود که حاضراست دیون مرا ادانماید تا آزاد شوم و بمعالجه بانوی وی بپردازم. البته موضوع از آفتاب روشنتربود، من دیناری دین نداشتم، معهذا با پرداخت بیست

اکو مرا از اسارت باز خریدند و آزادم ساختند ، اما باز هم نوکر خاین داد و فریاد راه انداخته و مانع آزادی من بود و ادعا داشت که فرماندار نظامی اشتباه میکند ، و شما با تأدیه هزار اکو مرا مستخلص خواهید ساخت . من برای مداوا و معالجه باقامتگاه شخصیت مزبور شتافتم وضمناً کسی را برای کسب اطلاعات واخباری لازم به شیکاریس فرستادم ودانستم که شما به تفلیس تشریف برده‌اید ورفیقان نیز بصوب کلشید حرکت کرده است . کمی بعد راهب ژوستن به شیکاریس رسید و بسراغ من آمد ، ما پس از پرداخت بیست و پنج اکوی اعطائی ازوجوه ارسالی شما، بصوب شیکاریس عزیمت کردیم . در مدت دوروز رفیق شما با تمام چیزهائیکه در کلشید باقی گذاشته بود مراجعت کرد وبما ملحق شد . اوحکایت کرد که چگونه وچه راهی درمسافرت اخیر اختیار کرده است ، تا اینکه از شرارت نوکر خاین و تعدی و تجاوز فرماندار نظامی ترکیه در کوتائیس مصون بماند ، بطوریکه میگفت با قایقی درفاصله شش فرسخی شهر مزبور از رودخانه فاز عبور کرده‌است ، وبطوریکه ملوانان برای او حکایت میکرده‌اند ، آدم خاین وغدارد و اکو بملاحان پرداخته بوده است ، تا حرکت ومسیر مسافرت ویرا باطلاع او برسانند . و بعلاوه چهارمین چری ازعساکر عثمانی مدام تحت اختیار وفرمان وی میباشد که فی الفور در توقیف ودستگیری رفیق شما اقدام کنند . فرماندار نظامی ترکیه مواعیدی را که این رذل بیشرف برایش قول داده‌است ، بشدت مطالعه میکند. امامعهذا که چنانکه می بینید ، خوشبختانه همه چیز وهمه کس صحیح وسالم بدون اینکه جزئی ترین آسیبی بدانها رسد ، بمقصد فرارسیده است ؛ و مسلم میباشد که فرماندار مزبور بهر صورت اورا بکیفر اعمال خود خواهد رسا[نید]

خیلی دیروقت بود ، باوجود این فقط پس از گفت وشنود کافی ، وتوضیح وتشریح سوانح و حوادث شوم ووحشت انگیزی که در حقیقت جزیکقسمت از آنها برای قارئین نقل نشده است ، و بالاخره احساس مسرت زایدالوصفی از حسن ختام اموروتوفیق و کامیابی کامل خودمان بصرف شام پرداختیم . هنگامیکه مادچار مهلکه های بیشمارومخمصه‌های بیحدوحسابی بودیم ، بهیچوجه منتظرچنین گشایش ورهایش نیکفرجامی نبودیم ، وهرگزباچنین سهولتی بآزادی و استخلاص خود ، و صیانت و حراست اموال خویش اطمینان نداشتیم . سپاس بیقیاس خداوند راکه ما را ازچنان متاعب ومصائب مستخلص و آزاد ساخت ، وما توانستیم فقط با ازدست دادن یکصدم آنچه که همراه داشتیم ، درکمال صحت وسلامت، موفقیت وسعادت به تفلیس ، پایتخت نایب السلطنه ایران واردشویم .

توصیف وتعریف گرجستان

گرجستان یعنی کشوری که تابع ایران صفوی است ، دراین ایام ازطرف مشرق محدود است بچرکسستان (۱) و مسکوی (۲) وازجانب مغرب بارمنستان صغیر (۳) و درقسمت جنوب بارمنستان کبیر (٤) و در طرف شمال با دریای سیاه وقسمتی ازسرزمین کلشید که موسوم بکشور ایمیریت میباشد ، همسرحد میباشد ؛ و تمام این سر زمین بعقیدۀ من کشوریست که درعهد باستان بنام ایبری(۵) خوانده میشده‌است. گرجستان

(۱) Circoicssie ، چرکسستان فعلا یکی ازجمهوریهای خودمختاراتحادشوروی است.

(۲) Moscovie روسیه تزاری قدیم را درعهد سابق مسکوی میخواندند .

(۳و٤) راجع بارمنستان صغیرو کبیراطلاعات بسیارجامع ومفصلی در کتاب جهانگردی مارکوپولو ، ترجمه ونگارش اینجانب چاپ تهران درج شده است .

(۵) Iberie ، قارئین میدانند که اسپانیا را نیزشبه جزیره ایبری گویند .

درایام سابق ازشهر تبریز (۱) وارضروم تا نهر تانائیس (۲) وسعت داشته‌و بنام آلبانی خوانده میشده است ؛ اما چنانکه امروزه ملاحظه‌میشود بسیار کوچك گشته است. دراین کشور جنگلهای بیشمار و کوههای بسیاروجود دارد ، وسرتاسر آن پوشیده ازدشتها ودمنهای سبزوخرم میباشد که‌درازی آنها بیشترولی پهنایشان کمتراست. مرکز گرجستان از نقاط دیگر بیشتر فشرده‌تر ومسطح‌ترمیباشد . رودخانه کور (۳) که اغلب جغرافیون آنرا سیر (٤) ونیز کورس (۵) میخوانند ، ازوسط آن میگذرد. سرچشمه این نهردر کوهستان قفقازیه ، وچنانکه میگویند ، در فاصله یـك روزه ونیم آ کالزیکامیباشد،وبه دریای قزوین (خزر-٦) میریزد. مزیت عظیم رودخانه مزبور نسبت بانهاردیگرایران قابلیت کشتی‌رانی آنست، که در بخش بزرگی ازسرزمین گرجستان امکان‌پذیر میباشد ؛ درصورتیکه در بقیه آبهای جاری امپراطوری صفویه این موضوع منتفی است ومسئله مزبـوردریك قلمرو بدان عظمت بسیار شایان توجه میباشد . بنا بروایت مورخین باستان ، فاتح وجهانگشای معروف ایران ، دراین نهرانداخته شده ولـی از غرق نجات‌یافته، ونام وعنوان‌خویش‌را نیزاز آن اخذ کرده‌است. نکته‌ایکه باید

(۱) تبریزدرعهد باستان تاروا کیس خوانده میشد ، ودرقرون وسطی بزرگترین‌شهرتمام عالم بوده است (رجوع فرمائید بمقاله مفصل اینجانب که دوازده‌سال پیش‌درمجلدشفق تبریزچاپ شده ، همچنین بکتاب جهانگردی مارکوپولو، وتاریخ امیرتیمور گورکان بقلم هارولدلمب .)

(۲) **Tanais** نام باستانی دون است .

(۵،٤،۳) **Corus ، Cyre ، Kur** راجع باشتقاق این‌کلمه سابقاً شرح کافی در حاشیه درج شده است .

(٦) **Caspien** ، بعقیده اینجانب دریای‌خزررااگربدین نام بخوانیم صحیح‌تر ومطابق واقع خواهد ، یعنی هم ازنظر تاریخی هم‌ازجنبه‌لغوی وهم ازلحاظ جغرافیایی ؛ واشتقاق کاسپی (نام قوم معروف) وکاسپین ، قزبین وقزوین‌کاملا روشن است .

باین روایات افزود آنست که در سرتاسر گـرجستان ایـن رودخانه را شابهمن-سویعنی نهر بهمن میخوانند. ومورخین ایرانی کوروش را بدین نامیده اند (۱).

کتب جغرافیای مختلف ایرانی گرجستان رادرارمنستان صغیر میدانند، اما در نوشته های جدید کشور مزبور راسرزمینی میدانند که بچهارقسمت تقسیم شده‌است: ایمیریت(۲) که شرح آن سابقاً بمیان آمده‌است، گوریل(۳) را با تمام قلمرو آکالزیکا (٤) تطبیق میکنند ، کاخیت (٥) که درقسمت اعظم کوهستان‌قفقازیه گسترده شده است ، ویبری(٦) خاص عهدباستان میباشد ،کارتویل(۷) که عبارتست ازگرجستان شرقی وجغرافیون باستان آنرا آلبانی آسیا (۸) میخوانند .کشور کاخیت وسرزمین کارتویل داخل امپراطوری ایران است وایرانیان آنها راگرجستان میخوانند ، اما خود

(۱) منظور شاردن از مورخین باستان هرودت و کسنفون و کتزیـاس است کـه افسانه های منتشره در دربار پارسی هخامنشی را جمع آوری کرده‌اند ، اما هرودت اضافه کرده است کورش کبیردرساحل ارس‌بامرملکه تومیریس کشته شد؛ ویکی‌ازنقاشان معروف‌فرانسوی تابلویی ازاین‌داستان ساخته که درموزهٔ‌لوورپاریس محفوظ‌است. اما مقصود مصنف‌ازمورخین ایران ، روایات حماسی و داستانی میباشد که شاهنامه فردوسی بهترین نمونه آنست ، ولی‌در تطبیق این روایات کیخسرو را کوروش مینامند ، نه بهمن را ومعلوم نیست ماخذ این اشتباه چه کتابی بـوده است (رجوع فرمائید به جلد اول تاریخ ایران باستان تألیف مرحوم مشیر الدوله پیرنیا – طبع طهران)

(۲) **Imirette**

(۳) **Guriel**

(٤) **Acalzika**

(٥) **Caket** رسم‌الخط کاخیت مطابق تلفظ محل است

(٦) **Yberie**

(۷) **Car thuel**

(۸) **Albanie asiatique**

گرجیها خویشتن راکارتویلی(۱) میگویند . این اسم لغت تازه‌ای نمیباشد، وآنرا میتوان باندکی تحریف وتصحیف در آثار نویسندگان قدیم بخصوص اپیفان (۲) مشاهده کرد ، که این قوم را کاردین (۳) میخواند . چنانکه میگویند، یونانیان مردم مزبوررا گرجی(٤)خوانده‌اند، که درزبان‌مزبور ازکلمهٔ گئورگوس (٥)،وبمعنی زارع وبرزگر میباشد . بعضی‌هم مدعی میباشند مأخذ اشتقاق این کلمه ازلغت سن‌ژورژ (٦) است ، که بزرگترین قدیس مسیحی ارتدکس وکلیسای یونان میباشد ، اما بعقیده من نظریه اخیر غلط است ، زیرا در کتب نویسندگان باستان‌که زمانشان خیلی مقدم‌بر عصرسن‌ژورژمیباشد ، لغت ژرژین (۷) دیده میشود ، چنانکه‌درآثارپلین وپومپونیوس میلا (۸) مکرربنظرمیرسد .

شهرهای گرجستان چنانکه درصفحات سابق شرح داده ایم ، بسیار کم و خیلی اندك است . در قلمرو کاخیت ، در عهد سابـق ، بلاد آباد وبزرك بسیاربوده‌است ولی‌اینك غیر از شهر کاخیت بلده دیگری در آن دیده نمیشود وهمه شان ویرانه ومخروبه‌میباشد . هنگام‌اقامت‌درتفلیس چنان شنیدم که‌درگذشته بلاد مزبوربسیاربزرك وباشکوه‌بوده است واین حقیقت ازمشاهده قسمتی‌ازبقایای آثارشهرهای‌باستانی که هنوزهم‌ازآسیب روزگارمصون‌مانده اند ، بثبوت میرسد ،

(۱) Carthueli

(۲) Epiphane اسقف وعالم معروف یونانی (۴۰۳ ـ ۳۱۰ میلادی) .

(۳) Cardien

(٤) Géorgiens

(٥) georgos

(٦) Sain-george

(۷) georgien

(٥) Pomponius Mela عالم جغرافیادان‌رومی که‌درسدهٔ‌اول‌میلادی میزیسته‌است.

تعریف و توصیف مردمان قفقازیه

مردمان قفقازیه شمالی عبارتند از خلقهای آلان(۱)، هونها (۲)، سوآنها (۳) و دیگر اقوام شجاع و بزرك ومعروف که شهامت وعظمت آنها شهرهٔ آفاق میباشد، و بالاخره آمازونها (٤) که سرزمین کوچك کاخیت بکرات درعرصه تاخت وتاز آنها واقع شده است.

بطور کلی آمازونها(٥) درجوار کاخیت، و بعبارت روشنتر درماورای آن، جانب شمال سکونت دارند. علمای معرفت الاقالیم والبلدان باستان ودانشمندان جغرافیای جدید درمورد این مردم اتفاق نظر دارند.

بطلیموس (٦) معتقد است که کشور آمازونها در ناحیه سارمات (۷) آسیایی، یعنی همانجائیکه تا تارستان (۸) کنونی واقع شده، در مغرب ولگا (۹)، میان همین نهروجبال هیپیك (۱۰)، که بطور کلی درحقیقت ناحیه شمالی سرزمین کاخیت میباشد، واقع گشته است.

---

(۱) Alanes فعلا درحدود تبریز قریه معتبری نیز بنام آلان معروف وموجود است.

(۲) Hunes

(۳) Suanes

(٤) Amazones

(٥) Amazones هرودت مورخ معروف که ملقب بپدر تاریخ نویسان است در تاریخ خود، درباره آمازونها چنین آورده است: اینها زنان شجاع ودلاور وبسیار نیرومندی هستند که مدام مشغول صید وشکار وجنك وجدالند وبرای اینکه درتیراندازی دچار اشکال نشوند پستان راست خود را ازبین میبرند، تومیریس ملکه معروف ماساژت که کورش کبیر را کشت نیز آمازون بوده است.

(٦) Ptolémée دانشمند شهیر یونانی که درسده دوم بعدازمیلاد درسرزمین مصر نشر ونما یافته وتصنیفاتی در هیأت وجغرافیا دارد نظریه علم الافلاك المحسطی بطملیوس که بنا برآن زمین درمرکز عالم فرض شده بود بوسیله کپرنیك لهستانی واژگون گردیدا.

(۷) Sarmatie asiatique (۸) Tartarie

(۹) Volga رودخانه معروف اتیل یاعدیل است راجع بملل واقوام ساکن ساحل این نهربزرك میتوان بکتاب جهانگردی مارکوپولو ترجمه ونگارش اینجانب چاپ تهران مراجعه کرد

(۱۰) Hippiques منسوب به Hippolyte هیپولیت ملکه شهیر آمازونهاست که با هرکول قهرمان معروف وتاریخی یونان جنگها کرده است.

کنت کورث نیز بهمین ترتیب میگوید که قلمرو تالتریس (۱) در جوار نهر فازو واقع شده است . استرابن هم هنگامیکه از لشکر کشیهای پمپه و کانیدوس صحبت میدارد ، همان مطالب را تائید میکند . در گرجستان من کسی را پیدا نکردم که در سرزمین آمازونها اقامت داشته باشد ، اما اخبار زیادی درباره این مردم از اغلب اشخاص استماع کردم ، حتی در دربار پادشاه کشور ملبوسی بمن نشان دادند که متعلق بیك بانوی آمازون بود، که در یکی از جنگهای اخیر کاخیت کشته شده بود .

این پوشاك عبارت بود از یك لباس پشمی بزرك که بیك شکل خاصی تهیه شده بود . در آینده نزدیك ممکن است اخبار و اطلاعات وسیع و دقیقی از اوضاع زندگی و خصوصیات سرزمین آمازونها بدست آید، زیرا بطوری که آباء مبلغین مسیحی کاپوسن میگفتند، برحسب تصمیم انجمن مذهبی قرار است که در بهار همین سال عده‌ای بکشور این مردم اعزام شود. من در بارهٔ خلق مزبور با پسر پادشاه گرجستان یك جلسه صحبت مفصلی کردم . این شاهزاده در میان صحبتهای گوناگون خویش ، چنین گفت که در ناحیه ماورای کاخیت ، در جانب شمال آنسرزمین ، بفاصله پنج روزه راه، مردم نیرومند و بزرگی زندگی میکنند که مدام با تاتارهایی که کالماك (۲) خوانده می‌شوند درجنك وجدالند ، کالماکها را اروپائیان کالموك (۳) میخوانند، شاهزاده اضافه کرد که تمام ملل و اقوام مختلف و

(۱) تالستریس Thalestris ملکه معروف آمازون که با اسکندر مقدونی ملاقات کرده است .

(۲) Calmacs

(۳) Calmou ques

متنوعی (۱) کـه در جبال قفقازیه سکونت دارند مدام با هم در نزاع و جنك میباشند(۲)، و بهیچوجه طریقه صلح وصفانمی پیمایند. زیراهمه‌شان مردمان‌وحشی وفاقدنظام‌اجتماعی‌وقانون‌و آئین‌میباشند. قبایلی که‌درجوار کاخیت سکونت دارند، مدام این سرزمین را در معرض تاخت وتازقرار میدهند. بهمین جهات نایب‌السلطنه ، فرزند ارشد پادشاه گرجستان ، مدام مجبور و ناگزیر است که در منطقه‌مزبور اقامت کنند ، تا ازحملات این اقوام وحشی ممانعت بعمل آورد .

من روایات و گفته‌های مورخین یونان و روم باستان را در بـارهٔ آمازون‌هابرای شاهزاده‌جوان گرجستان نقل کردم،وپس از مدتی‌مذاکره ومباحثه، اوچنین گفت که اینمردم شاخه‌ای از خلق‌های‌اسکویث(۳) می‌ـ باشند که صحراگرد وچادر نشینند و مثل ترکمنها و اعراب زندگی می کنند ، ومثل آکینیان (٤) حکومت وسلطنت را بدست زنان وبانوان سپرده‌اند ، و ملکه های آنها در اداره امور از همجنسان خود ، که مدام در سفر و حضر در التزام رکاب میباشند استفاده میکنند . بالاخره

(۱) بلاذری در فتوح‌البلدان‌خویش جبال‌قفقازیه را ازلحاظ وجود ملل متنوع ومردمان گوناگون ومختلف جبل‌الالسنه نامیده است .

(۲) خلقهای مذکور بطورکلی اینك بعد از سیصدسال ، در جامعه اتحاد جماهیرشوروی نایل‌بترقیات عظیم‌وشایان توجهی‌شده‌اند ، وبمثل‌اعضای یك خانواده در کمال‌صلح وصفا با یکدیگر زندگی میکنند . اما نکتهٔ شایان توجه آنست که شبه قارهٔ متمدن وبـزرگ هندوستان پس از تحمل دوقرن یوغ اسارت اینك‌بدست‌دشمنان بدوقسمت‌مخالف ومختلف (پاکستان و هندوستان) که مدام تشنهٔ خون یکدیگرنـد تقسیم شده است ، بمصداق الاشجار یعرف بالاثمار از نتایـج دو دموکراسی شرقی وغربی‌میتوان بخصوصیات آنها پی برد .

(۳) **Scythes** ، بعضیها بتلفظ فرانسوی سیت میخوانند ، ولی باشیوهٔ زبان یونانی بایستی اسکویث خواند .

(٤) **Achinois** ، تحقیق هویت این‌قوم‌علی‌العجاله برای اینجانب میسرنشد ، ولی‌از شکل کلمه مسلم است که بمعنی‌ماچین (غیرچین) میباشد .

من و او همعقیده شدیم که آمازونها باکمال سهولت وسرعت مثل مردان اسب‌سواری میکنند. واین امر نظایر زیادی درمشرق زمین دارد، چنانکه اکثر اوقات زنان، مخصوصاً شاهزاده خانمها سواره شمشیر بکمر راه میروند، و بعضی از آنها باکمال مهارت مرکوب خویش را میرانند. اما داستان قطع پستان ودیگرامور شگفت انگیز آمازون‌ها را در جزء افسانه‌های دروغ وداستانهای نادرستی دانستیم که یونان باستان کتب خویش رامثل آثاریك شاعر(۱) لاتن، از آنها انباشته است.

تعریف و توصیف قلعه رستمخان

سرزمین کارتویل(۲)فقط دارای چهاربلده بزرك میباشد: گوری، سورام، علی، تیفلیس (۳). شرح وتعریف شهرتفلیس جداگانه خواهد آمد،

اما گوری شهریست کوچك که دریك دشت، واقع درمیان دو کوهستان، در کناررودخانه کور، درپای ارتفاعات یك قلعه که بدست خود ایرانیان پاسبانی میشود، واقع شده است. این دژطی جنگهای اخیر گرجستان(٤)

(۱) ژووئال **Juvenal** شاعرشهیررومی‌است (۶۰-۱۲۵ میلادی)

(۲) **Carthuel**

(۳) **Gory'Soram'Aly**

(٤) ایرانیان برای تصرف گرجستان لاینقطع جنك کرده وبالاخره عهد نامه اتحادمانندی که برحسب آن پادشاه گرجیان نایب‌السلطنه ایران شمرده میشد، فیمابین آنها منعقد گردیده است. مورخین صفوی گرجیان عیسوی را گبرخوانده اند.

درآن سنگلاخ آن ددان کرده جای   وطنگاه گبران مردم ربای

بنا برقول مصنف احسن‌التواریخ گرجیانی که قبول دین اسلام میکردند عفومیشدند، و آنانکه خودداری مینمودند عرضه شمشیرمیگشتند. جنگهای ایران وگرجستان بیش ازیکقرن امتداد داشته وازاواسط قرن دهم هجری تا نیمه سده یازدهم ادامه پیداکرده است. نکته شایان توجه آنست که شاردن ازاسلام‌آوردن گرجیان صحبت نمیدارد، واین مطلب خواننده را درمقابل ادعای مصنف احسن‌التواریخ بشك می‌اندازد.

تقریباچهل سال‌پیش ، بدست رستمخان سردارسپاه ایران بنا شده است. یك راهب مبلغ اوگوستن طرح ونقشه قلعه مزبوررا چنین شرح داد :

این دژچندان متین ومستحکم نمیباشد ، وازلحاظ موقعیت‌سوق‌ـ الجیشی واجداهمیت وارزش‌خاصی است. نگهبانان قلعه‌صدنفراست. شهری که درپای آن واقع شده کوچك میباشد ، خانه ها و منازل مسکونی و همچنین دکان‌وبازاراز گل(۱) بنا شده است . سکنه گوری همه بازرگان وبسیارثروتمند میباشند . همه گونه لوازم زندگی دراین بلده فراوان و بسیارارزانست . کلمه‌گوری‌را مشتق ازلغتی‌میدانند که‌بمعنای خوك‌است، چون این حیوان درشهرمزبورزیاد و بسیاراصیل وخوب میباشد .

حضرت نوح درشماخی

سورام در حقیقت قصبه ای بیش نیست ، ودر صورت مقایسه باگوری خواهر کوچکتر آن بشمار میرود . اما قلعه مستحکمی که در جوار آنست ، بزرك و خوب میباشد . افرادساخلوی این دژنیزصد نفرسپاهی‌است . درنزدیکی قصبه سورام ، منطقه ایست بنام سماشی (۲)که درزبان گرجی بمعنای سه کاخ میباشد . مردم محل میگویند که حضرت نوح بعد از طوفان اینجا را برای سکونت اختیار کرد (۳)وهریك ازفرزندانش(٤) قصری بناکردند. درباره علی (٥) چون درجای دیگر بحث‌کافی شده ، دیگر در این فصل سخنی بمیان‌نمی آورم .

(۱) یعنی ازخشت خام .

(۲) **Sémaché** سماشی ، سماخی ، شماخی !؟

(۳) ارامنه نیزمدعی هستند که حضرت نوح بعد ازطوفان ابتدا ایروان را دیده درآنجا سکونت اختیارکرده است ، وکلمه ایروان نیزبمعنای « دیده شده » میشود .

(٤) سه فرزند حضرت نوح عبارتند از: سام ، حام ، یافث .

(٥) **Aly**

تعریف و توصیف کلی گرجستان

آب وهوای گرجستان مطبوع میباشد ، ولی در زمستان بسیار سرد وخشك ودرتابستان بینهایت گرم است . بهترین ماههای سال از آغاز مه تا پایان نوامبر(اردیبهشت الی آبان) میباشد . اراضی این کشور نیازمند آبیاریست ، و درغیر اینصورت کاملا عقیم وسترون است ، ولی وقتیکه زمین سیراب شد محصولات فراوان ، مخصوصا انواع و اقسام حبوبات وسبزیجات ومیوه جات خوب بدست می آید .

گرجستان کشوری است فوق العاده منبت و حاصلخیز بطوریکه زندگی مردم آن قرین رفاهیت وبسیارخوب وارزان میباشد .نان اینکشور درسرتاسرجهان عدیم النظیراست . هر گونه میوه مطبوع و لذیذ در این سرزمین پیدامیشود . گلابیهای معطروسیبهای خوشبووخوش طعم گرجستان نظیرعالی ترین نوع میوه های مزبوردرفرنگستان است ؛ همچنین انارهای عالی این کشوردرسراسر آسیا بی رقیب میباشد (۱) . اغنام واحشام این سرزمین بسیارفراوان وجنسشان خیلی خوب وعالی است . انواع واقسام حیوانات شکاری دراین سرزمین پیدا میشود ، مخصوصاً پرندگان لذیذ وخوشگوشت که بیحدوحساب است ، خوکهای وحشی گرجستان ازحیث کمیت و کیفیت مثل کشور کلشید بخصوص شایان توجه میباشد . غذا و خوراك تقریباًقاطبه اهالی فقط گوشت خوك است. گله های خوك درهر گوشه وکنارمشغول جنبش و گردش میباشند ودرحقیقت گوشتی مطبوعتروبهتر از آن نمیتوان یافت . مردم میگویند با وجود اینکه گوشت خوك خیلی زیاد مصرف میشود ، بهیچوجه هیچوقت موجبات ناراحتی انسان فراهم

(۱) شراب انارگرجستان نیزشهره آفاق وعدیم النظیراست .

نمی آید واز حیث هضم و گوارش اشکالی تولید نمیشود. من عملا به حقیقت ادعای آنها پی بردم، زیرا باوجود اینکه دراغلب مجالس ومحافل از این گوشت صرف میکردم، هیچگونه اشکالی از حیث تحلیل معدی برایم پیش نیامد. بحرخزردر نزدیك گرجستان واقع شده، ونهر کورنیز که از آن سرزمین عبورمیکند، مقادیر معتنابه و بسیارفراوانی ماهیهای دریائی وآب شیرین برای این کشورفراهم مینمایدو بطور کلی میتوان بجرئت اظهار داشت که انسان هیچوقت درهیچ نقطه جهان نمیتواند عالی‌ترو بهتراز اغذیه وخوراك این سرزمین، خوردنی تهیه نماید.

شراب شاهنشاه ایران از تفلیس می آمد

شرابهای عالی و مطبوع گرجستان نیز در تمام جهان بی‌نظیراست وبسیارفراوان وزیاد مصرف میشود. دراین کشورنیز مثل کاشید شاخه های تاك ازدرختان بالارفته‌است. همواره مقدار زیادی ازمشروبات تفلیس بارمنستان وماد (۱)واصفهان، برای پادشاه ایران صادرمیگردد. عالی‌ترین شراب دراین کشورخرواری هشت فرانك است، در صورتیکه مشروبات معمولی بیش ازنصف این قیمت ارزش ندارد. بهای مأکولات وخواربارديگرراازروی این میزان میتوان بسهولت تعیین کرد. محصول ابریشم گرجستان فراوانست اما ازحیث کمیت بنصف آنچه که اغلب جهانگردان سابق نوشته‌اند، نمیرسد.

مردم محل چنانکه باید وشاید بصنعت ابریشم بافی آشنایی ندارند،

(۱) Mèdie ، مقصود آذربایجان است که هنوز درعهدشاردن بدین‌اسم خوانده میشده است. چنانکه ازهرودت واسترابن و پلوتارك برمیآید، آذربایجان طی‌تاریخ سه‌هزارساله خویش سیاست مخصوصی داشته و منشاء و مرکز آئین زردشت بوده‌است. برای اطلاعات بیشتر به کتاب تاریخ تمدن آذربایجان تالیف نویسنده ومترجم این سطورمراجعه فرمائید.

لذامحصولات نوغان معمولا بترکیه وارزروم ودیگر نواحی مجاور، که روابط تجارتی باگرجیان دارند ، صادرمیشود .

زیباترین نژاد نوع انسانی

خون ونژادمردم گرجستان بسیارعالی وزیباترین نوع مردمان مشرق ، وبعقیدهٔ من عالیترین تیره تمام ملل عالم است.درسرتاسراین کشور،من یك قیافه نامتناسب ندیدم ، تمام گوشه وکنار مشحون از مهرویان پری پیکر ومملوازدلاوران نیك منظر بود . مشاطهٔ طبیعت صورت زنان این سرزمین را چنان آراسته ودلاویز ساخته است که محالست دریك نقطه دیگر عالم باچنان صباحت ووجاهت خارق العاده‌ای مواجه گشت. بعقیده من محال است که کسی براین فرشتگان بگذرد ، وشیفته و عاشقشان نشود . زیبائی و ظرافت بانوان گرجی در حقیقت یدرك ولایوصف است ، وقلم از تحریر حالات و اطوار ، شکل و شمایل آسمانی آنان مطلقا عاجز میباشد ، قدو قامت رشید ورعنا ، ظریف وزیبای زنان این سرزمین ، مخصوصاً میان باریك وموئین آنهادرسرتاسر آفاق عدیم النظیر است . فقط بزك وتوالت زیاد، مع التاسف این حوریان بهشتی را خراب میکند و همه بانوان اعم ازاینکه بیشتر زیباباشند ویاکمتر، بدین عادت منحوس مبتلا میباشند.زنان این کشورهیچگونه جواهرو زینت آلاتی ندارند ، واینهمه بزك وآرایش مفرط را درحقیقت بجای زینت آلات والبسه حریرواطلس بکارمیبرند .

توصیف گرجیان از لحاظ روانشناسی

گرجیها بالطبع مردان بسیار باهوش وکیاستی هستند ، واگردر آموزش وپرورش آنان دقت لازم بعمل آید ، دانشمندان بزرك و استادان

عالیقدری در تمام شعب علوم و فنون در گرجستان کهنسال بعرصهٔ وجود خواهند نهاد(۱)؛ ولی با کمال تأسف باید متذکر شویم که در نتیجه تعلیم و تربیت غلط و بسیار ناقص، مردم این سرزمین غرق در دریای جهالت و نادانی میباشند. افراد کشور محیل و کلاهبردار، خاین و غدار، ناسپاس و متفرعن میباشد؛ و معمولا باوقاحت بی نظیری در انکار حقایق مسلم ومشهود، پافشاری میکنند و زیر قولشان میزنند و هیچوقت بافعال و اعمال خود اذعان واعتراف ندارند؛ بسیار دغل و پرطمع و متعدی، ومزور و حیله گر هستند. روح کینه عجیبی دارند که بهیچوجه من الجوه آشتی پذیر نمی نماید و هرگز باغماض و مصالحه نمی گراید. اما باید بگوئیم هیچوقت بی دلیل و بیجهت آتش خشم وغضبشان شعله ور نمیشود، وهیچگاه بدون علت و سبب احساسات کینه-آمیز آشتی ناپذیر گرجیان تکوین و تحریك نمیگردد.

این خلق علاوه برمعایب روحی مذکور، واجد صفات زننده و زشت شهوانی نیز میباشند، بطوریکه مدام غرق در لذات نفسانی و مبتلای شرب مسکرات هستند. این حرکات عنیف واعمال قبیح باندازه‌ای شیوع پیدا کرده‌است که دیگر قبح آنها از انظا زایل وعادی وطبیعی جلوه گر مینماید. مقامات عالیه روحانی وعموم کشیشان کلیساها نیز مثل عموم مردم غرق عیش وعشرت مدام، مخمور و خراب، ودست در گردن معشوقه‌های طناز و کنیزان پرعشوه ناز بوده، بارتکاب زنا مشغول هستند. اما هیچکس باین قبل مناهی ومعاصی اعتراض نمی کند، زیرا چنانکه گفتیم در نتیجهٔ شیوع رذایل،

(۱) چنانکه این آزمایش بعد ازانقلاب اکتبرسال ۱۹۱۷، درسرزمین گرجستان توسط دولت شوروی بعمل آمده، وصحت کامل ونظریه شاردن بمنصه ظهوررسیده است، بطوریکه علمای بیشمار درانواع واقسام علوم وفنون قدم بعرصه وجود نهاده‌اند، مضافاً براینکه قاطبه اهالی بترقیات شگرف وشایان توجهی درزمینه علم ودانش نایل آمده است.

قبح منکرات از بین رفته و در حقیقت جزو امور مجاز و مشروع شمرده میشود . رئیس هیأت مبلغین کاپوسن بایه‌مان مغلط چنین روایت کرد که بگوش خود از اسقف اعظم گرجستان یعنی کاتولیکوس، (جاثلیق) چنین شنیده که هر کس در اعیاد بزرگ، فی المثل درجشن میلاد و یا رستاخیز مسیح (ع) کماهوحقه مست وخراب نشود، بهیچوجه عیسوی کامل بشمار نمی آید، و کفر والحاد او مسلم میگردد. رباخواری در این سرزمین رواج بسزایی دارد، هیچوقت بدون رهن و گرو پولی بقرض نمیدهند، و حداقل ربح دریافتی ماهیانه صدی دو میباشد . زنان گرجی نیز درمیدان معایب ازمردان عقب نیستند و بسیارلین الاریکه و بدکار و دارای سوء نیت و گهنکار میباشند ، و در حقیقت ضعف و تسلیم بلاشرط آنان درمقابل مردان چنین افتضاحی بار آورده وسرتاسر کشور را پر از گند و کثافت ساخته‌است. درخاتمه، بمصداق آنکه،عیب می‌چونکه بگفتی هنرش نیز بگو ، مردم گرجستان واجد خصال عالیه انسانیت وفوق العاده مهربان و مؤدب هستند، متانت ووقار، اعتدال و نصفت ازصفات ممتازه آنان بشمارمیرود. بطور کلی آداب وعادات گرجیان ممزوجی از اخلاق وصفات ملل واقوام همجوار و حاصل معاشرت ومرابطات با آنانست ، فی المثل مناسبات تجارتی وسیعی با کلیه خلقها و طوایف همسایه برقرار کرده‌اند ، و مخصوصاً اینکه افراد کشور آزادی مطلقی درمذهب وزندگانی روحانی خویش دارند ودراختیار هرگونه آداب وعاداتی مختارمیباشند ، بعلاوه درمیدان مباحثه و مذاکره چالاك وچیره دست هستند .

ملل واقوام موجود درگرجستان، و دیگر خصوصیات گرجیان

دراین سرزمین انواع واقسام ملل شرقی وغربی، ارامنه ویهود، یونانی وترك، ایرانی وهندی، تاتاروسکوی(۱)،فرنگی واروپائی دیده میشود. افراد ارمنی (۲) دراین کشور باندازه ای زیاد است که عده آنها بر تعداد گرجیان فزونی دارد. و نیز ارامنه بسیار ثروتمند هستند وغالبا باکارهای کوچك ومحقرسروکاردارند. اما گرجیها فوق العاده نیرومند وعظیم، با طمطراق وپرمدعا میباشند.

اختلاف مشهوددرآداب واخلاق، طرزتفکروپندار، خلقت وطبیعت گرجیان وارامنه، موجبات تفرقه وکینه ونفاق وشقاق شدیدی را بین این دوقوم پدیدآورده است، بطوریکه نسبت بیکدیگرنفرت عمیق و زیادی دارند وهرگزخیال اتحاد واتفاق با هم درسرخویش نمی پرورانند.

گرجیان نسبت بارامنه با نظرحقارت شدیدی می نگرند، و طرز رفتارآنها دراینموردتقریباًمثل معاملهٔ اروپائیان نسبت به یهودیان است. پوشاك مردم گرجستان تقریباًهمانند ملبوس لهستانیان میباشد وکلاه بی-لبه شان نیزشبیه مال آنهاست. نیم تنه گرجیان تا پایین سینه بازو گشوده، وبا دگمه وقیطان بسته میشود. کفشهایشان شبیه پای افزارایرانیان است؛ ملبوسات بانوان کاملا همانند پوشاك نسوان ایرانی میباشد.

عمارات وقصوربزرگان وامکنه عمومی بسبك کاخهای کشورایران بنا شده است. ابنیه وعمارات در کشور گرجستان با هزینه کم و مخارج بسیار اندك بوجود می آید، زیرا مصالح اعم ازسنك وچوب وگچ وآهك

---

(۱) Moscovites شاردن مثل مورخین قدیم روسها را مسکوی مینامد.

(۲) Arméniens

بسیار ارزان وفراوان میباشد. مردم این سرزمین درشیوه نشست وبرخاست، وحتی طرزخواب وخوراك ازایرانیان تقلید میکنند.

تباهی و فساد رجال و بزرگان واقدامات جابرهٔ آنان

اعیان واشراف گرجستان نسبت برعایای خود شدت عمل وظلم وجور بی‌پایانی روامیدارند، بطوریکه طرزرفتارآنان بسیار بدتر ازرجال و بزرگان کشورکاشید میباشد. فی‌المثل اتباع دهاتی خود را ازبام تاشام، ماههای متوالی بدون پرداخت کوچکترین پاداشی و یا جزئی‌ترین خوراکی بکاروامیدارند وبیگاری میکشند. بعلاوه تسلط واختیارمطلق برجان و مال و زندگانی واراده وشخصیت رعایای خویش دارند. چنانکه جگرگوشه‌های دهاتیان‌را ازآغوش پدرومادرشان بیرون کشیده درمعرض فروش قرارمیدهند ویا اینکه دردستگاههای خود بنده وبرده میکنند.

رجال‌وبزرگان گرجستان معمولا ازمعامله افراد بزرگسال ومخصوصاً زنانیکه بیشتر ازبیست سال دارند، خودداری میکنند وبندرت این‌قبیل افراد را درمعرض بیع وشری قرارمیدهند.

مذهب‌وآئین گرجیان

آئین ومذهب گرجیها تقریباً مشابه دین کلشیدیان میباشد. مسیحیت درعصرواحدیعنی سده‌چهارم میلادی، توسط یك زن‌ایبری (۱) که درقسطنطنیه بآئین مسیحی گرویده بود، دراینکشور اشاعه پیدا کرده است؛ وبالاخره اینان‌نیزمثل آنان‌روح مسیحیت را بطورکلی ازدست داده اند. یعنی شرح مشبعی که‌بطورکلی درباره عدم اعتنای کلشیدیها بآداب ورسوم آئین مسیح ورعایت نکردن

(۱) ایبری یعنی گرجی. البته اسپانیا را نیزایبری مینامند.

قوانین و نظامات این مذهب گفته شده است ، عینا طابق النعل بالنعل درباره گرجیان نیز صدق میکند. باوجوداین، گرجیها درصوم وصلوة اهتمام بیشتری دارند ؛ هیأت مبلغین مسیحی مأمور گرجستان ، درحین اقامت من درتفلیس ، گزارشی ازوضعیت وامور خویش به روم ارسال داشتند ، که آنرابنظرمن نیزرسانیدند . دراین گزارش نکته شایان توجه وخنده آوری وجود داشت که چون مربوط بدین فصل است ، نقل آن در این سطور کاملا مناسب مینماید . درگوری زن بدکاره ای وجود داشت که مریض وبیمار گشت وچون خویش را درآستانه مرك پنداشت ، کسی را بدنبال کشیشی فرستاد تامراسم اعتراف معاصی رابعمل آورد ، مشارالیها درخاتمه اعترافات خویش پس ازشکوه وشکایت مفصل اظهارداشت که منبعد غیرازشوی خویش با مرد دیگری آمیزش نخواهد کرد . اماکشیش درجواب وی چنین گفت : خانم من شما را خوب میشناسم ونمیتوانم بقول وعهدتان باور نمایم ، چون من میدانم که شما تجارت خودرابا مشتریان مهربان خویش بهیچوجه قطع نخواهید کرد ، لذا تنهاخواهشی که ازشما دارم ، آنستکه پس ازتحصیل اجازه وقبول شرایط من ، بابیشترازدوسه نفر آمیزش نداشته باشید .

این زن که از پیشنهادات کشیش مذکورسخت برآشفته بود ، او را ازپیش خویش براند ودرهمان ساعت یك مبلغ کاپوسن احضار کرد و پس ازنقل داستان سابق الذکر، باعتراف پرداخت ؛ ونیزدرهمان گزارش آمده است که کشیشان وروحانیون محلی برای معترفین ونادمین توصیه میکنند که اموال واشیائی راکه سرقت کرده اند ، بمقامات روحانی تسلیم نمایند ، وبصاحبانشان مسترد نسازند، بدینطریق بهیچوجه استرداداموال

مسروقه بمالك اصلی، صورت عمل بخود نمی‌پوشد.

پادشاه گرجیان مسلمان است

در گرجستان اسقف بسیار است؛ چنانکه یك اسقف اعظم و یك بطریق وجود دارد که از طرف مردم محل، کاتولیکوس (جاثلیق) خوانده میشود. پادشاه کشور باوجوداینکه بآئین اسلام گرویده است، مقام اسقفی دارد و البسه و آذین رسمی روحانیون را نیز استعمال میکند. بطریق گرجستان هم برادر سلطان است. رجال واعیان کشور معمولا چنانکه با خیرات و مبرات خویش مباهات میکنند، همینطور هم از اعمال جبر وستم نسبت بروحانیون و کشیشان مثل دیگر رعایا و دهاتیان، و تأدیب مقامات روحانی مفاخرت مینمایند؛ بعلاوه آنها را بانواع واقسام اعمال شاقه و بیگاری واداشته، جگر گوشه‌های عزیز تر از جانشان را از آغوششان گرفته در معرض خرید وفروش قرار میدهند، وبعد از نزع ثمره زندگی، کشیشان بیچاره را از گرانبهاترین نعمت حیات یعنی آزادی نیز محروم میسازند و چنانکه من دیده‌ام، برده وار برمسلمانان میفروشند.

کلیساهای گرجستان نسبت بمعابد کلشید آبرومند تر و بهتر است. دیرهایی که در شهرها واقع شده تمیز وخوب، ولی آنهائیکه در دهات است و بسیار کثیف و بد میباشد. گرجیان مثل دیگر ملل ومردمان مسیحی که در مجاورت سرحدات شمالی وغربی کشور گرجستان سکونت دارند، در ساختمان محل کلیسا سلیقه خاص و شایان توجی دارند، چنانکه همیشه برای بنای معابد نقاط بلند ومرتفع و دور افتاده و تقریباً غیر قابل دسترس را انتخاب مینمایند. مردم محل از فاصله سه چهار فرسنگی، این دیرها را مشاهده میکنند ومراسم خضوع وخشوع بعمل

می آورند، ولی تقریباً هیچگاه بداخل کلیساها نمیروند، بطوریکه
می‌توان گفت درب بعضی از معابد در ده سال یکبار هم باز نمیشود.
بمحض اتمام بنای یك کلیسا، آنرا در معرض گزند باد و باران گذاشته
ومیگذرند. من هرگز نتوانستم باسرار وعلل این عادت مرموز پی ببرم؛
ازهر کسی که دراینمورد پرسشی میکردم، پاسخ شگفت انگیزی میداد:
عادت (۱) مردم اینست! گرجیان ایمان‌دارند که هرگونه‌معاصی کبیره‌ای
مرتکب گردند، بابنای یك کلیسای کوچك گناهشان بخشوده میشود.
من تصورمیکنم که بنای معابد درنقاط بعید ودوردست وغیرقابل دسترس
معلول عدم توجه و بی‌اعتنائی مردم بکلیسا است، که بدینطریق خودرا
ازمواظبت و آرایش معبد راحت میکنند. در میان گرجیان سن‌ژورژ
بزرگترین قدیس‌مسیحیان شمرده‌میشود، واورامارجرجیس (۲) مینامند
ومعتقدند که‌در کاپادوکی(۳) بدنیا آمده است، وفرزند یکی از بطریقان
سوریه‌بوده درعهد دیو کلیسین(٤) شربت‌شهادت‌نوشیده است. مسلمانان
نیزنسبت باین قدیس احترام شایان توجهی مبذول میدارند. و از وی
معجزاتی‌مشابه داستانهای‌مسیحیان نقل‌میکنند، ازجمله اینکه معتقدند
سن‌ژورژهنگامیکه درخانه پیرزنی اقامت‌داشت، گاومرده صاحبخانه را
زنده ساخته است. این روایت کاملا شبیه حکایتی است که‌کلشیدیان
درخصوص قدیس مزبوردارند، چنانکه طی یکشب گاوی ازفاصله صد
فرسخی ازنقطه ای بنقطه دیگرتوسط وی انتقال داده شده است، و من

(۱) ترك عادت موجب مرض است! امانظامی می‌فرماید:
هرچه خلاف آمد عادت بود — قافله سالار سعادت بود

(۲) Mar Gəryis
(۳) Capadoce
(٤) Dioclétien

این سر گذشت را درشرح آئین کلشیدیان ، درمجلد اول آورده ام .

شرح جنگهای ایران وگرجستان (۱)

درباره فتوحات و غلبه ایرانیان بر گرجستان ، وتاریخ جنگهای آنان شرحها وتفصیلات زیادی برشته تحریر درآورده اند ، که اگرخالی از اشتباه و مقرون بصحت و صواب بود ، من از بحث در اینمورد مطلقا خودداری میکردم .

اسمعیل کبیر (شاه‌اسمعیل‌اول‌صفوی.) که ازطرف مورخین مغرب زمین‌ملقب به صوفی است ، پس از تسخیروتصرف ولایات واقع درمغرب دریای قزوین (خزر) و گشودن ماد وبخشی ازارمنستان ، وبعد ازراندن ترکان ازاین حدود ومناطق ، علی‌رغم کمکهای مهم وشایان توجهی که سابقاًازگرجیان دریافت داشته‌بود،دامنه جنك رابسرحد کشور گرجستان کشانید .

شاهنشاه بزرك صفوی ، اینجنك را با پیروزی بپایان رسانید و گرجیان را بپرداخت باج وتقدیم گروگان وادارساخت .

گرجستان درعهد سابق علاوه برمناطق کاخیت و کارتویل شامل نواحی کوچك دیگری نیزبود که تحت‌امرملوك‌الطوایف(۲) اداره‌میشد؛ واین فرمانروایان محلی مدام با هم در جنك وجدال بودند ، و همین نکته موجبات اضمحلال وزوال استقلال گرجیان را فراهم آورد . مردم گرجستان‌درمدت سلطنت‌شاه‌اسمعیل‌وشاه طهماسب‌که سلطان‌فوق‌العاده شجاع ومتهوروومظفری بود ، باجگزارصفویه بشمارمیرفت . دراین دوره

(۱) سابقاً ازکتاب احسن‌التواریخ بنقل از تاریخ ادبیات ادواردبراون مطالبی در باره جنك‌های ایران و گرجستان نقل کرده‌ایم .

(۱) Eristaves , Feudataires

لهراسب نامی در کارتویل سلطنت داشت . وچنانکه گفته ایم این استان قسمت شرقی گرجستان وازجانب مشرق همسرحدایران است . این پادشاه دوفرزند داشت وهنگام وفات کشورخویش را بین آندوتقسیم کرد . پسر ارشد لهراسب سیمون وفرزند دیگرش داود بود ، این دووارث ازتقسیم ماترك پدری درخشم شدند وبایکدیگر بجنك ونزاع برخاستند وهریك برای تأمین پیروزی خویش از شاه طهماسب کمك خواستند . تقاضای پسر کوچکتر زودتر از برادرارشد بدربارصفویه واصل شد . سلطان بزرك صفوی به داود اعلام داشتکه در صورت قبول اسلام حاضر است نیروی امدادی برای‌وی اعزام‌دارد . شاهزاده جوان گرجی این پیشنهادراپذیرفت وبآئین اسلام گروید وباستقبال سپاه ایران که دارای سی‌هزارسواررشید بود ، شتافت . در اینموقع قوای اعزامی شاه طهماسب داخل گرجستان شده بود ، وخود سلطان صفوی درقزوین اقامت داشت .

بعد از اینکه داود تحت نفوذ دولت صفوی قرار گرفت ، شاه طهماسب نامه‌ای بمضمون سابق به سیمون ارسال داشت وشرط ابقا در مقام سلطنت اجدادی را موکول بقبول آئین اسلام واظهارعبودیت بدربار صفوی دانست.سیمون که از قدرت نظامی ایران هراس داشت ، درمقابل این اتمام‌حجت تسلیم گشت . ولی‌از آئین اجدادی‌ومسیحیت‌دست‌برنداشت. شاه طهماسب پس ازتسلط برسلاطین وممالك گرجستان ، سیمون را در قلعه جنگلیه (۱) واقع درنزدیکی دریای قزوین (خزر) زندانی ساخت و برادر کوچك ویراکه بآئین اسلام گرویده بود ، با لقب وعنوان داودخان

(۱) Genyliè ، جنگلیه ، بمناسبت همجواری با گیلان و مازندران این هیأت تحریر فارسی مناسب ومطابق بنظر میرسد.

بسلطنت کشور گرجستان گماشت . آنگاه رجال واعیان واشراف گرجی نسبت بسلطان بزرگ صفوی سوگند وفاداری نمودند ، وشاه طهماسب نیز فرزندان داودخان را بعنوان گروگان بدارالسلطنهٔ قزوین آورد .

گرجیها پس از فوت شاه طهماسب ، در صدد استخلاص از یوغ استیلای ایرانیان برآمدند ومثل دیگر استانهای تابعه صفوی سر بطغیان برداشتند . دردوره حکومت دوساله اسمعیل دوم ، ودردوران چهارساله اولیه سلطنت محمد خدابنده ، گرجستان مستقل گشت ؛ ولی سلطان محمد صفوی نیروی نظامی عظیمی برای انقیاد گرجیان اعزام داشت ، و داودخان نیز بمحض نزدیك شدن سپاه ایران انهزام اختیار نمود ، در اینموقع سیمون برادر ارشد وی که درایران زندانی بود ، موقع را برای استرداد سلطنت پدری مغتنم شمرده بآئین اسلام گرویدو ازطرف دربار صفوی بعنوان سیمون خان ، بمقام خانیت تفلیس نایل گردید .

یار دبستانی شاه عباس کبیر

اسکندر پادشاه استان کاخیت گرجستان دردوره سلطنت محمد خدابنده صفوی درگذشت وازوی سه پسر ودو دختر باقیماند. فرزند ارشد اسکندر نیز ، داود نامداشت که ازطرف ایرانیان بدریافت لقب وعنوان تهمورث خان نایل گردید وشجاعت وشهامت وی ومصائب ومتاعبی که بسرش آمد، اورا شهره آفاق گردانید . هنگام فوت پدراین شاهزاده در دربار صفوی گروکان بود ، ودردارالسلطنه قزوین اقامت داشت ، وبطوریکه میگویند توسط شاه طهماسب صفوی بآنجا برده شده بود . تهمورث گرجی درایام صباوت خویش باشاه عباس کبیر صفوی دریکجا بزرگ شد و ازآموزش و پرورش عالی ومطنطن دربار صفوی ودقت ومواظبت عدیم النظیر این دستگاه

عظیم‌الشان برخوردار گشت. شاهزاده گرجی در دربار قزوین آداب و عادات، اخلاق وسیرت ایرانیان را که مسلماً خیلی عالیتر از آن گرجیانست، کسب کرد.

بمحض فوت اسکندر، کتایون (۱) مادر تهمورث که درصباحت ووجاهت، وکیاست وذکاوت شهره آفاق، ودر کتب تاریخی ایران بعنوان ماریان (۲) از وی یاد شده است، خطاب به خدابنده، سلطان صفوی نامه‌ای بدین مضمون ارسال داشت: «قربان، شوهرم زندگی را بدرود گفت، اینك استدعا دارم فرزندم تهمورث را برای سلطنت بجانشینی پدر، اعزام بفرمائید، و من برادر دیگر اورا بعنوان گروگان بدربار عالی گسیل میدارم». تهمورث نیز بعد ازاینکه سوگند وفاداری و تبعیت بدربارصفوی یاد کرد، بصوب گرجستان عزیمت نمود.

شاه عباس کبیر مفتون پری گرجی میگردد

پادشاه کارتویل (۳)، یعنی سیمون که شرح حال وی سابقاً مذکور گشت، ودر آغاز سلطنت شاه عباس کبیر درگذشت، تاج وتخت وی بفرزند ارشدش لهراسب باقیماند؛ ولی چون این شاهزاده هنوز بسن بلوغ نرسیده بود، صدراعظم مهرو(٤) که ایرانیان ویرا مراد می‌نامند، قیمومت اورا بعهدهٔ خویش داشت. این نخست‌وزیر مردی مدبر وفرماندار تفلیس بود، ودر سرتاسر کشور بااقتدار زیادی بحکومت اشغال داشت، یگانه نکته‌ای

---

(۱) **Ketavane**، هیات فارسی کتایون بنظر مترجم و محشی این سطورمطابق و مناسب مینماید.

(۲) **Mariane** یا مریم؟

(۳) **Carthuel**

(٤) **Mehrou**

(موراو، کلانتر تفلیس است، مجلد دوم تاریخ شاه عباس بقلم جناب آقای نصرالله فلسفی)

بر این شخصیت بزرك میگرفتند ، پستی تبار و خانواده‌اش بود . مهرو دختری داشت که در وجاهت و صباحت آیت روزگار و شهرهٔ آفاق بود ، و لهراسب شیفته و مفتون این ماهروی طناز و عشوه گر گردیده بود . صدراعظم برای جدایی این دو تن بهر تدبیری متوسل شد ، ولی بالاخره سعیش باطل ماند. یك روز که مهرو باز عاشق و معشوق را در یکجا مجتمع یافت ، خطاب بسلطان جوان چنین گفت : قربان دختر خانواده مرا لکه‌دار نسازید ، البته اعلیحضرت درصورت تمایل میتوانند جگرگوشه مرا بعقد ازدواج خویشتن در آورند ، ولی درغیراینصورت صلاح نیست که شما با هم در یکجا باشید. ». لهراسب سوگند یاد کرد که هرگز زن دیگر اختیار نکند؛ بهمین جهت از آن ببعد با دختر صدراعظم زندگی میکرد ، بدون اینکه رسماً صیغه‌عقدی‌جاری شود ؛ و بالاخره بهیچوجه مراسم ازدواج برگزار نشد ، زیرا اهالی کشور میگفتند ، این دخترك نسب عالی ندارد ، و مردم حاضر نیستند ، از فرامین و اوامر ملکه‌ای تبعیت کنند که نژادش پست و نسبش ازطبقه سوم است . لهراسب که ظاهراً از این اعتراضات خوشش می آمد ، بالاخره در موضوع ازدواج بصدراعظم جواب رد داد و چنین استدلال کرد که گرجیها بسیار کینه جو و لجوج هستند، لذا نمیتواند این مسئله را عملی نماید . دراینموقع اطرافیان سلطان بپادشاه جوان توصیه کردند که برای جلوگیری از انتقام مهرو ، مصلحت آنست که صدراعظم رهسپار دیارعدم بشود. لهراسب این پیشنهاد را با رضایت خاطر تلقی کرد و دستور تهیه مقدمات و اجرای مقصود را صادر نمود . بهمین مناسبت ضیافت باشکوهی در دربار سلطنتی برگزار گردید و قرار شد که وزیر کشور را مست و خراب ، و سپس مقتول و معدوم سازند اما یکی از غلامان مخصوص سلطان

که جاسوس مهرو بود ، از این ماجرا اطلاع پیدا کرد ، لذا هنگامیکه جام شراب را با خضوع وخشوع تقدیم صدر اعظم میکرد ، نجوی نمود که: «قربان ، درصدد کشتن شماهستند ! » ، مهرو بدون اینکه دروجناتش کوچکترین آثاراضطراب وتشویشی مشاهده شود، جام را برگردانید و ببهانه قضای حاجت ، از نشیمن خود برخاست وبیرون رفت . این کار در سرزمین گرجستان ، که ضیافتها معمولا یك نیمه روزادامه پیدا میکند ، بهیچوجه امرخلاف نزاکت وادب شمرده نمیشود . صدراعظم بسرعت برق خود را باصطبل مخصوص خویش رساند ، ولباس مهتری بتن کردو کلاه بی لبه‌ای بسرخود گذاشت ودر پشت یك مرکوب تکاورهزیمت اختیار کرد؛ وبا چنان مهارتی اینکاررا انجام داد که هیچیك ازنوکران وخدم وحشم خویش نیزملتفت امرنشدند ؛ خلاصه مهرو در فرار خویش کاملا کامیاب گردید وبخدمت شاه عباس کبیرشتافت . سلطان بزرك صفوی دراینموقع مظفر وپیروزازشیروان وشماخی ، ممالك همجوار گرجستان و دریای قزوین(خزر) بپایتخت خویش،اصفهان،مراجعت می‌نمود. مهروخویشتن راپپای شاه عباس افکند ، وخدمات صادقانه خویش‌را نسبت به اسکندر وپدرمرحومش متذکر گردیده، اظهار داشت که چگونه میخواستند اجر ویرا پاداش دهند ، وچطوری یگانه جگر گوشه را بعنوان ازدواج هتك عصمت کرده وخودش را نیز میخواستند بدیارعدم رهسپارسازند . آنگاه مهروعرض کرد که چون حاکم حقیقی گرجستان اعلیحضرت پادشاه ایران میباشند ، استدعای استرداد اموال ودادرسی دارم .

مهرونقشه دیگری نیزبرای تحریك شاه واخذ انتقام ازلهراسب ، طرح کرد ؛ توضیح آنکه پادشاه گرجی خواهری داشت فوق‌العاده زیبا

وفتان، و بی نهایت رعناو دلربا که گل سرسبدمهرویان گرجستان شمرده میشد وشعرای ایران اشعار نغز وشیوایی درتوصیف وتعریف این دوشیزه نامدار ساخته وپرداخته بودند. حتی دراین ایام شعرهای نمکین وغزلیات شیرین وشیوایی حاکی ازرمغازله سلطان بزرك صفوی وماهروی گرجی در افواه عوام ووجاهت وصباحت فتنه آن دوران ضرب المثل وزبانزد همگان میباشد. مهر و آتش اشتیاق شاه عباس را نسبت بخواهر لهراسب سخت مشتعل و شعله‌ور ساخت. نام تعمیدی این دخترك دارژان است ولی در تعبیرات شاعرانه ایرانیان پری خوانده میشود. مهرودرهرمکان ومقام، بمناسبت وبیمناسبت ازاین فرشته گرجی تعریف وتوصیف میکرد وبالاخره درنقشه خود توفیق حاصل نمود؛ شاه عباس سفیری برای خواستگاری پری اعزام داشت، وبلافاصله ایلچی دیگری نیز بگرجستان گسیل کرد. فرستاده اول بانوید وامیدفراوان باصفهان مراجعت نمود، ولی نماینده دوم جواب ردشنیده و بازگشت. لهراسب گفته بود که خواهرش نامزد تهمورث پادشاه کاخیت میباشد که زنش درگذشته‌است. شاه عباس ازاین جواب سخت برآشفت و آتش اشتیاقش بیش ازپیش شعله‌ور گردید، چنانکه یك سفیر ثالثی بگرجستان اعزام واز خواهر لهراسب تقاضای ازدواج کرد و بایلچی دستورداد که بانواع واقسام لطایف الحیل ووعده وعید متوسل شود، ودرضمن نامه‌ای خطاب بتهمورث خان نگاشت ودستورصادر کرد که ازعقد ازدواج با پری مطلقا خودداری نموده خودش رانیز بدربارایران معرفی کند. لهراسب ازاین اصرار وتکرار پادشاه‌ایران فوق العاده برآشفت وبرای اینکه دیگرچنین تقاضا وتمنایی تجدیدنشود، فرستاده سلطان صفوی‌را مورد تخفیف وتوهین قرار دادومطلقاً جواب رد داد. این حادثه درسال هزاروششصد وده میلادی اتفاق

افتاد که شاه عباس کبیر باترکان عثمانی گلاویزشده بود، وفرصت رسیدگی بکارهای گرجستان رانداشت . لذا بدون اینکه ، موضوع مزبوررا بروی خویش بیاورد ، یك مبلغ‌مسیحی کرمی (۱) را برای سفارت باروپافرستاد، تا سلاطین‌عیسوی فرنگستان را بجنك علیه ترکان وادارد . این فرستاده مأموریت داشت که‌هنگام‌عبورازسرزمین گرجستان ، تهمورث خان را ازالحاق بترکها برحذر دارد واز هرگونه اقدام وی برضد ایرانیان بنفع عثمانیان ممانعت کند . تهمورث بسیارساده لوح ویا فوق‌العاده‌ترسو بود ، باتقاضای سلطان صفوی‌موافقت کرد، ولی بلافاصله‌ازاقدام‌خودپشیمان‌شد، زیرامشاهده‌نمود که‌درسال‌هزاروششصدوسیزده(۲)پادشاه‌صفوی‌بقصدحمله برگرجستان،پایتخت‌خویش اصفهان‌راترك گفته‌است. سلطان بزرك صفوی، علاوه برصفات عالیه وخارق‌العاده‌خویش،بی‌نهایت محیل‌وتودار بود،واین جنك‌راهمچون‌یك‌افسانه‌عاشقانه‌مشحون‌ازروابط‌محرمانه‌جلوه گرمیساخت.

شاه عباس‌ادعاداشت که خواهرلهراسب عاشق‌وشیفته وی میباشد، چنانکه‌نامه های عاشقانه‌ای توسط یکی‌ازمحارم خویش باصفهان‌فرستاده است ؛ همچنین مدعی بود که پری مال‌اواست ، ولهراسب غدر وخیانت میورزد . با تمام این احوال سلطان صفوی مشغول تهیه مقدمات جنك بود . ومقاصد دیگری را تعقیب میکرد وبهیچوجه قصد محاربه با رقیب عشق خویش رانداشت ، وهمگان‌بخوبی میدانستند که این پادشاه‌بزرك میخواهدسرزمین گرجستان‌رازیرپای رعایای خویش لگد مال کند . عده زیادی از گرجیان درصفوف سپاه ایران خدمت میکردند ، وبسیاری از

(۱) Carme ، ازپیروان جبل – کرمل .
(۲) درنسخه پی‌فرانسوی ۱۷۱۳ است ، که مسلماً اشتباه چاپی ویاطغیان قلم میباشد .

بزرگان گرجی وظیفه خوار دربار اصفهان بودند ؛ ومهر و در خریدن رجال گرجستان پیش ازبیش مساعدت مینمود . دراینموقع دو فرزند تهمورث درحضور شاه عباس گروگان بودند ، بعلاوه یك خواهر و یك برادر لهراسب نیز بهمین عنوان دردربار اصفهان میزیستند. پادشاه بزرك صفوی بسیاری از شاهزادگان اصیل وعالی تبار گرجی را بآئین اسلام آورده بود ، تا درموقع لزوم درمهمات امور وتقبل مقامات عالیه از آنها استفاده بکنند .

فی الجمله شاهنشاه ایران یقین داشت که باکمال سهولت سرتاسر گرجستان را خواهد پیمود و سرزمین آنرا بین شاهزادگان گرجی مسلمان دستپرورده خود ، تقسیم خواهد کرد ، این نقشه چنانکه باید و شاید بآسانی دربین قبایل وطوایف کینه جوی گرجی عملی خواهد شد. آنگاه طی نامه ای بتهمورث خان چنین نگاشت که لهراسب یك آدم ناسپاس و فرومایه و یاغی و بیشعوریست که بهیچوجه لایق حکومت و سلطنت نمیباشد ، ودرنظراستکه اورا ازسلطنت معزول وازتخت وتاج محروم سازم ، لذادرصورتیکه اینك تواورا بکشی ونابود سازی ، قلمرو وی بدایرهٔ حکومتت ملحق خواهد شد . درهمین حین شاه عباس نامهٔ دیگری بهمین مضمون خطاب بلهراسب نگاشت و اورا نیز علیه تهمورث بحرکت واداشت ؛ وپس ازصدوراین مکاتیب به لؤلؤبك (۱) سردارسپاه خویش که درحدودماد(۲)اقامت داشت ، دستورداد که با سی هزارسپاهی بگرجستان حمله برد وسرتاسراین کشوررا در آتش وخون غرق سازد. اما لهراسب وتهمورث با هم تماس پیدا کرده وازمندرجات مکاتیب

(۱) Lolla-beg

(۲) Méde ، شاردن آذربایجان را همیشه ماد مینامد .

متحدالمضمون شاه عباس آگاه گشتند ، لذا بجای نفاق و شقاق ، با هم متفق ومتحد شدند ؛ وچون هردوسلطان نقشه نابودی خویش را بدست شاهنشاه (۱) صفوی برأی‌العین مشاهده میکردند ، لذا در طرح اتحاد و ائتلاف بیس ازبیش کوشش کردند و برای استحکام کامل مبانی مودت و رشته یگانگی ومحبت ، لهراسب خواهر زیبا وفتان خویش ، دارژان(۲) را فی‌الواقع بتهمورث داد ، که اخیراً همسرش فوت گشته بود .

شاه عباس پس ازشنیدن خبر این داستان بیش ازپیش خشمناك گردید، بطوریکه میخواست سرفرزندان تهمورث و دیگر گروگانهای گرجی مقیم دربارایران رابدست خویش ازتنشان جدا سازد ،وسوگند یادمیکرد که همه آنانرا بدیارعدم رهسپارخواهد ساخت . بالاخره شاهنشاه صفوی برای برانداختن وکیفردادن شاهان فضول ومتعدی عزم خودرا جزم کرد، وبمنظورکوبیدن سلاطین گرجی بسرعت تمام اقدام بعمل آورد وفی‌الفور تصمیم بحرکت گرفت .

تهمورث که نزدیك شدن سپاه ایران را احساس کرد ، در صدد تدارك وتهیه مقدمات دفاع برآمد ؛ ولی ناگهان دریافت که یك قسمت از اعیان و اشراف ، و رجال وبزرگان کشورمایل بتسلیم هستند . لذا مادر خویش را بسمت سفارت فوق‌العاده بحضورشاه عباس اعزام داشت .

داستان معاشقه شاه عباس وکتایون

این شاهزاده‌خانم پس ازاینکه درنتیجه تطاول روزگار شوی خویش را از دست داده بود ، علی‌الظاهر بزی راهبین وروحانیون درآمده بود

---

(۱) شاردن سلاطین صفوی را عموما بعنوان ساده شاه میخواند وبس ، واختیار کلمه شاهنشاه ازطرف مترجم است .

(۲) پری

ما هنگام بحث ازمذهب و آئین کلشیدیان ، که طریقه گرجیان نیز عیناً مطابق همانست ،متذکر گشتیم که‌لازمه روحانیت ورهبانیت درمیان‌مردم این کشورفقط لباس رسمی ظاهری است و بس ، بطوریکه راهروان‌تجرد وریاضت بهیچوجه خانه وزند گی‌عادی‌خویش‌راترك نمیگویند ،وهیچگونه نذرونیاز، وعهد ودعائی با خدای خویش ندارند . ماریان یا کتایون،مادر تهمورث نیز بدانجهت بلباس راهبین درآمده بود تا از زهد و تقوی کاملا عاری‌ودرامیال‌و آرزوهای خویش مطلقا آزاد باشد . خلاصه ملکه‌راهبه با تجمل ودبدبه عظیمی با هدایا وتحف بی‌نظیری بدربار ایران عزیمت کرد وبا چنان سرعتی طی طریق نمود که پیش ازخروج شاهنشاه صفوی ازاصفهان با وی ملاقات بعمل آورد . کتایون خویش را بپای شاه عباس افکند وتقاضای‌عفوفرزندانش‌راکرد ؛ وبرای‌تسکین غضب شاهنشاه‌اظهار کمال‌عبودیت وبند گی‌نمود وخود را ازهرحیث تسلیم فرمان قضا جریان وی ساخت .

کتایون با وجود سالخورد گی ، هنوزهم زیبا بود ورعنامینمود ، بطوریکه‌شاه عباس‌مفتوق‌وعاشق‌وی گشت ، ویاچنان وانمود کرد که‌شیفتهٔ او میباشد ؛ لذا شاهنشاه صفوی بملکه گرجی پیشنهاد نمود که بآئین اسلام‌گرود وبعقد ازدواج وی درآید .کتایون با وجود اینکه ازحجاب ومحیط زندگانی ملکه های ایرانی بدش نمی آمد ، معهذا بعفاف وتقوی وتجرد وریاضت‌اظهارعلاقه بیشتری کرد، وبایك‌شهامت وشجاعت بی‌نظیری که اززنان‌گرجی کاملا بدوراست ، پیشنهاد شاهنشاه را رد نمود .

شاه عباس‌ازشنیدن جواب رد ، سخت‌برآشفت، وبدین بهانه‌دستور داد که‌کتایون‌رازندانی کنند ، ودونواده ویراکه تهمورث بعنوان گروگان

سابقا باصفهان فرستاده بود، خواجه سازند.

اما اینکه گفتیم شاهنشاه صفوی پاسخ منفی ملکه گرجی را بهانه قرارداد، برای آنستکه روایت میکنند، پادشاه شیفته مادر تهمورث بود و نقشه ازدواج باکتایون را بمنظوراخذ انتقام ازسلطان گرجی طرح کرده بود. فی الجمله پس ازانجام این اقدامات شاه عباس بصوب گرجستان عزیمت کرد. کتایون سالیان درازدرزندان باقیماند وپس ازمدتی بشیراز انتقال یافت ودراین شهر، پس ازپیروزی شاه عباس در سرتاسر گرجستان بسال هزاروششصد وبیست وچهار میلادی بیك طرز وحشیانه ای شربت شهادت نوشید. شاهنشاه بامامقلیخان (۱) فرمانروای شهر دستور داد که بهروسیله ای که ممکن باشد کتایون را بقبول آئین اسلام وادارسازد، و ازاعمال هیچگونه جبر وعنف وزجر وشکنجه ای در اینمورد خودداری ننماید. امامقلیخان فرمان شاه عباس را بکتایون نشانداد، و پنداشتکه ملکه گرجی بمحض مشاهده مکتوب شاهنشاه از مذهب خود دست برخواهد داشت، امـا این یك خیال خامی بیش نبود. کتایون باشهامت وشجاعت خارق‌العاده‌ای درمقابل هرگونه زجروشکنجه، چوب‌وچماق، تازیانه وشلاق، آتش وآهن داغ مقاومت ورزید، وهشت سال تمام‌این فجایع شنیع را تحمل کرد و بالاخره درروی‌شعله زغالهای افروخته جان بجان آفرین سپرد و در راه آئین خویش شربت شهادت نوشید. جلادان پس ازمرك جسد ویرا بمیان خاکروبه‌ومزبله‌انداختند، ولی‌مبلغین مسیحی‌اوگستن، مقیم شیرازشبانه جنازه کتایون را بیرون برده‌مومیائی کردند وبتوسط یکی ازمبلغین مزبورمحرمانه پیش تهمورث فرستادند.

---

(۱) Ymân-qoùlg-Khân، یعنی‌ایمانقلیخان، بنابرضبط شاردن.

شرح جنگهای شاه عباس در گرجستان

شاهنشاه صفوی با ارتش خود که بدست مهرو هدایت و باالحاق گرجیان دائماً افزایش مییافت ، وارد گرجستان گشت؛ تذکر این نکته‌لازمست که سیاست وعده وعید ایرانیان ، و روحیه کینه جویی و انتقام طلبی گرجیان پیش از در پیوستن جنگاوران گرجی بصفوف سپاه شاه عباس تأثیر داشت . لهراسب عزم خود را بجنك با ایرانیان جزم کرد و امیدوار بودکه مهاجمین رادر جنگلهای عظیم گرجستان گرفتار ساخته، منهزم گرداند . خود شاهنشاه صفوی نیز دچار بهت و تشویش گردید ، و بخیالش خطور نمودکه دچار خیانت شده است، چون هنگامیکه سپاه ایران قریب بیست و پنج فرسنك در داخله این کشور پیش رفته بود ، لهراسب قوای خویش‌را بدو قسمت تقسیم کرده راهرا باکنده‌های‌عظیم درختان بروی ایرانیان مسدود نمود، بطوری که هر گونه راه خروج از این بن بست غیر ممکن وحتی طرق عقب نشینی نیز بسته شده بود.شاه عباس از مشاهده این اوضاع سخت مبهوت ومتحیر گشت ، اما مهرو از بیم آنکه مبادا بتهمت خیانت حیات خویش را از دست بدهد ، خطاب بشاهنشاه چنین گفت : «قربان ، در عرض سه روز شمارا در روی سرم‌از اینجامستخلص خواهم ساخت.» او بقول خویش وفاکرد و دستور داد که پیاده نظام راه عبوری در جنگل بوجودآوردند، آنگاه در رأس سواره نظام اردوگاه راکه بوسیله گرجیان محاصره شده بود ، بشکافت . اما دراینموقع شاه عباس خودش شخصاً بهدایت و رهبری‌سپاهیان‌پرداخت‌و پس از خروج از جنگل، بسرزمین کاخیت هجوم آورد . و چنان شدت عملی بخرج داد که اینکشور در معرض تطاول وحشتناکی قرار گرفت،

بطوری که حتی درختان توت (۱) که وسیله تغذیه و پرورش کرم ابریشم بشمار میرود، تماماً از ریشه کنده شد، تا بدین طریق اهالی این سرزمین از مهمترین منبع ثروت خویش نیز محروم بماند. امالهراسب بمحض استماع این اخبار وحشتناك، خویشتن را نابود پنداشت و بکشور کلشید فرار اختیار کرد، ولی شاه‌عباس که میدانست مادام که سلاطین گرجستان از آزادی برخوردارند، پیروزی بر گرجیان استوار نخواهد بود، خطاب به لهراسب چنین نوشت:

«چرا شمافرار میکنید؟ من با تهمورث ناسپاس وخائن وسرکش، سر جنك دارم، اینك اگر شماخودتان را تسلیم نمائید، بسلطنت گرجستان نایل خواهید شد، وگرنه من سرتاسر این سرزمین را ویران ومبدل به صحرا خواهم کرد.»

داستان جیقه مرصع سلطنتی

لهراسب بخاطر مردم وملت خویش، خود را، تسلیم شاه عباس کرد. شاهنشاه استقبال گرمی از پادشاه گرجی بعمل آورد، وبا شکوه‌وطنطنه تمام اورا بتخت سلطنت نشاند؛ اما اینهمه سیاست فی‌الحقیقه برای‌اغفال گرجیان و تسلط کامل بر زاد و بوم آنان بدون زد وخورد بود. خلاصه شاه عباس هدایای گرانبهایی نیز بلهراسب عطا کرد که از جمله یك جیقه مرصع وجواهر نشان بود؛ شاهنشاه توصیه کرد که پادشاهی گرجی همیشه هنگام شرفیابی این جیقه گرانبها را در سر خویش داشته باشد، وآن‌گاه چنین گفت: «این علامت سلطنت است، من مایلم که شما مدام

(۱) شاردن درخت توت ننوشته، وفقط درختانی که غذای کرم ابریشم می‌باشد، ضبط کرده است.

آنرا بسر خویش داشته باشید ، تمام عالمیان پادشاهی شما را مسلم بدانند ». وهمچنین روزی که شاه عباس تفلیس را ترك میگفت،خطاب بلهراسب چنین اظهار کرد :

« من در شش فرسخی اینجا رحل اقامت خواهم افکند و ببازدید سپاهیان خواهم پرداخت؛ آیا مایل نیستید که با من همراه بیائید ؟ ».

البته این پیشنهاد دسیسه‌ای بود برای بیرون بردن پادشاه بدبخت گرجی از مرکز حکومت خویش؛ ولی لهراسب باکمال اطمینان خاطر درمعیت شاهنشاه ایران حرکت کرد. شاه عباس بیکی ازمحافظین مخصوص خویش که فوق العاده چست وچالاك، بی نهایت تردست وطرار بود، دستورداد که جیقهٔ مرصع وجواهر نشان‌را ازسر سلطان گرجی برباید. پس از این حادثه هنگامیکه لهراسب، بدون علامت سلطنت بحضورشاه عباس شرفیاب گشت، شاهنشاه خطاب باوچنین گفت: «لهراسب ! جیقهٔ مرصع سلطنتی کجاست ؟ مگر نسپرده بودم که همیشه هنگام شرفیابی آنرا بسرخویش داشته باشی؟» پادشاه گرجی چنین جوابداد که: «قربان ! علامت سلطنت مرا دزدیده‌اند ؛ ازدیروز بتمام نگهبانان خود دستورداده‌ام که‌درصدد جستجوی آن برآیند .» شاهنشاه سخت در خشم شد وگفت: چگونــه در اردوگاه من بپادشاه گرجی دستبرد میزنند؛ وفی الفور دستور داد که دژبان وفرمانده اردوگاه و رئیس شورای دادگاه حضوریابند .» این ترطئه نیز برای انجام مرحله دوم داستان وگرفتاری بیسر وصدای لهراسب تیره بخت بود؛ که باکمال مهارت اجرا گردید و پادشاه گرجی گرفتار گشت ؛ اما شاه عباس از بیم انقلاب و شورش در گرجستان ، جرئت کشتن او را نداشت. لذادستور داد که لهراسب رابمازندران که‌هیرکانی است، تبعید نمایند، تادر آنجادر

نتیجه ناسازگاری آب وهوا زندگـی را بدرود گوید ، ولی چون سلطان اسیر گرجی هنوز مقاومت میورزید ، لذا امر کرد بشیراز ببرنـدش و بالاخره بمناسبت حادثه‌ای که ذیلا شرح داده میشود ، دستور قتل او را صادر کرد .

شمه‌ای ازمناسبات شاه‌عباس بامسکو

سلاطین گرجی هوا خواه لهراسب، چندین بار از دوك اعظم مسکوی (۱) ، تقاضا کرده بودند که برای استخلاص پادشاه گرجستان در حضورشاه عباس وساطت نماید؛ و او نیز برای همین منظور یك هیات سفارت به دربار اصفهان گسیل داشت . شاهنشاه صفوی که دارای یك هوش‌خارق‌العاده وفعالیت عدیم‌النظیری بود،بمحض استماع این‌خبر، بحاکم‌شماخی واقع در کنار دریای قزوین(۲) دستورداد که هنگام ورود هیئات‌فرستادگان‌سیاسی‌مسکوی‌باین‌شهرسرحدی،تلاش کندتاازمنویات‌هیات‌اطلاعاتی بدست آورد وضمناً معلوم‌نماید که آیا سفارت مزبور فقط بخاطرلهراسب حرکت‌کرده است، ودر ثانی آیا دولت مسکوی بسرنوشت این پادشاه گرجی چنان علاقمندمیباشد که درصورت‌امتناع‌دربار ایران ازاستخلاص وی ، بیم قطع رابطه بین دو کشور میرود . در اینموقع بشاه عباس خبر رسید که بلی ، فرستادگان مزبور فقط بهمین منظور عازم دربار ایران هستند ، ودر رأس آنها یکی‌ازاعیان عالیمقام قرار دارد که حامل پیامهای سختی‌میباشد .

اما شاهنشاه صفوی که نه مایل بود لهراسب آزاد گردد ، و نه

(۱) تزاران روسیه را شاردن چنین میخواند .

(۲) بحر خزر ، کاسپی .

میخواست که بدوك اعظم مسکوی جواب رد داده شود. پنهانی بحاکم شیراز دستور داد که بطریقی کلك سلطان اسیر گرجی را بکند که سر و صدایی بلند نشود و یك حادثه کاملا طبیعی جلوه گر شود. این دستور طابق‌النعل بالنعل اجـرا و خبر مرگ لهراسب دو روز پیش از ورود، هیأت سفارت بدربار ایران رسید. شاه عباس دستور داد موضوع باطلاع عامه برسد و خودش نیز از استماع این خبر غضبناك و سخت آشفته و متعجب گشت. و گفت: «آه! خدایا؛ این مرد چرا و چطور مـرد؟ ضایعه عظیمی است!...».

چاپار حـاکم شیراز در جواب اظهار داشت: «قربان، لهراسب بشکار رفته، وهنگامی که برای صید دامی گسترده بود، در مردابی افتاد ومدفون گشت». شاهنشاه‌دستورداد: «بنابراین فی‌الفور نگهبانان‌مخصوص ویرا بکیفر عدم مواظبت از مخدوم خویش هلاك سازند».

فرستاده مسکوی بحضور شاهنشاه صفوی شرفیاب گشت، مراسم ضیافت باشکوهی بافتخار هیات سفارت‌ترتیب داده شده‌بود وحسب‌الامر شاه عباس مدام رطلهای گران شراب بسفیر‌تسلیم میشد، و بـالاخره در پایان ضیافت اعلیحضرت فرستادۀ دوك اعظم مسکوی را بنزدیك خویش دعوت نمود و گفت: «خوب! جناب سفیر!، برادرم، سلطان مسکوی چه منظوری دارند؟. آنگاه فرستادۀ مسکوی منظور و مقصود هیات را شرح داد، وهمینکه رشته سخن بـاسم لهراسب رسید، شاه عباس چنین گفت. تصور میکنم شما از حادثه هایله ای که بسر سلطان تیره بخت گرجی رسیده است اطلاع دارید، و اگر خداوند او را از حیات محروم نساخته بود، با کمال میل و رغبت و بطیب خاطر تقاضای شما

اجابت میبافت : »

برادر لهراسب که سابقاً بآئین اسلام گرویده بود، بسلطنت گرجستان منصوب گردید ؛ نام وعنوان این پادشاه نیمه ایرانی و نیمه گرجی بود : باگراد ـ میرزا (۱) ، که مقام سلطنت صاحبش را نشان میدهد . شاه‌عباس برای مقابله با تهمورث سپاهی در گرجستان باقی گذاشت . اما این پادشاه باکمك های اندك ترکان عثمانی و مساعدت سلاطین مسیحی همسایه و سواحل دریای سیاه درصدد استرداد قسمتی ازقلمروخود که بمقتضای وقت از آنجا عقب نشینی اختیار کرده بود ، بر آمد، ولی چون دراقدامات خود توفیق نیافت بدربار استانبول شتافت واز بابعالی ترکیه استمداد کرد واین تقاضا اجابت یافت. امپراطوری عثمانی سپاهی عظیم بقصد گرجستان اعزام وچندین بارقشون ایران را مواجه با شکست ساخت ، و تهمورث را در درقلمروخویش بسلطنت کاخیت مستقر ومستحکم کرد . اما این دولت بی نهایت مستعجل بود ، بطوریکه پس از مراجعت عساکر ترك ، شاه عباس بگرجستان معاودت کرد وتمام آن دستگاه راواژگون ساخت ، و آنگاه دستور صادر کرد قلاع واستحکاماتی بنا نمودند که خود ایرانیان در آنها اقامت وبپاسداری وحفاظت پرداختند . حسب‌الامر شاهنشاه صفوی بیش از هشتاد خانواراز گرجیان بنقاط دیگرایران انتقال یافتند ، اما اکثر آنان درمازندران ، استان ساحلی دریای قزوین (کاسپین ـ خزر) ، یعنی هیرکانی رحل اقامت افکندند ، وعده ای نیزبه ارمنستان وماد و فارس کوچ داده شدند ، درمقابل تعدادی از ایرانیان و ارامنه بگرجستان نقل مکان پیدا کردند . آنگاه برای اداره اموراین سرزمین وابقای آن کشور در دایره

(۱) بدینطریق معلوم میشود که عنوان میرزا درآن عصرعلامت سلطنت بوده است .

امپراطوری ایران بوعدووعید پرداخت وسیاست نرمش مخصوص متقارن با شدت عمل اتخاذ کرد .

پیدایش مقام نیابت سلطنت گرجستان

شاه عباس کبیر (۱) موافقتنامه ای با گرجستان منعقد ساخت، واین عهد نامه رابا مراسم سوگند موکد وموید کرد ، بنا براین قرارداد « سلطان صفوی تعهد کرد که خودش و جانشینانش از تحمیل باج وخراج بکشور گرجستان مطلقا خودداری خواهند کرد ، درمذهب رسمی این سرزمین هیچگونه تغییری داده نخواهد شد ، وبهیچوجه من الوجوه نه کلیسایی تخریب ونه مسجدی بنا خواهد گشت ؛ نایب السلطنه گرجستان از نژاد سلاطین محل وگرجی معهذا مسلمان خواهد بود، ویکی ازفرزندان وی که مایل بتغییر مذهب (بگرویدن بآئین اسلام) باشد ، عهده دار مقام فرمانداری ودژبانی کل اصفهان خواهد بود ، تا اینکه جانشین پدر گردد (وسمت نیابت سلطنت گرجستان را اشغال کند).

درسال هزاروششصد وبیست وهشت شاه عباس بزرگ درگذشت ، و تهمورث بمحض اطلاع از وفات شاهنشاه صفوی ، دوباره بگرجستان آمد وگرجیان را بطغیان وانقلاب علیه ایرانیان وادار کرد ، درنتیجه این

(۱) تقریبا چهارصد سال پیش ازشاه عباس کبیر و دیگرسلاطین صفویه ، ارغون پادشاه وقت ایران نیزدرصدد تسخیر گرجستان برآمده است ، وما سابقا بنقل از احسن التواریخ شمه‌ای درخصوص جنگهای ایران وگرجستان درحاشیه نقل کرده ایم واینک از کتاب مسامرة الاخبار نکته شایان توجه وقابل دقتی راجع بتسلط وتسخیر گرجستان توسط ایرانیان نقل میکنیم : و ازجمله شجاعت ارغون فتح گرجستان بود که سیصد هزارلشگر فرستاد پولاد پوشانی ، دوماه تمام دردربند گرجستان جنك کردند وآخرالامر فتح کردند وانهزام برلشکر کفارافتاد . چنان کردند که مقدارصد وپنجاه هزارنفرمرد وزن اسیرشد غیرازغنیمت دیگر . (صفحه ۱۴۶ مسامرة الاخبار ومسایرة الاخیار، چاپ ترکیه .)

تحریکات، نایب السلطنه و کلیه ایرانیانی که بمقاومت پرداختند کشته شدند. بدینطریق تهمورث قلاع واستحکامات را اشغال کرد و فقط تیفلیس ازحوزه حکومت اوخارج ماند؛ این دولت نیز مستعجل بود، زیرا شاه صفی نواده شاه عباس کبیر که بجای وی بتخت سلطنت ایران جلوس کرده بود، در سال هزار وششصدوسی ویك سپاه عظیمی بفرماندهی رستم خان گرجی، فرزند سیمون خان نایب السلطنه مقتول گرجستان، مأمور سرکوبی تهمورث کرد. رستم خان هنگام وفات شاه عباس، فرمان‌دار کل اصفهان بود و بنام خسرو میرزا خوانده میشد.

شاه صفی با ایمان بشجاعت این شاهزاده جوان وایقان بخشم و غضب وی علیه انقلابیون، اورا بسمت سرداری سپاه اعزامی و نیابت سلطنت گرجستان منصوب داشت. سردار جوان، رستمخان قوای شورشیان گرجی را در نقاط متعدد مواجه با شکست ساخت و تمام کارتویل را اشغال و بیك قسمت ازکاخیت نیز تسلط پیدا کرد، وتهمورث فراراختیار کرده بارتفاعات جبال قفقاز پناهنده گشت.

اسارت تهمورث بدست شهنوازخان

تهمورث پادشاهی شجاع و با شهامت ولی در عین حال کاملا تیره بخت بود؛ اوسالیان درازدر جبال قفقازیه مدام مشغول دفاع ازحیات خویش وحفاظت زندگانی خود بود، و بهیچوجه دراعاده سلطنت سابق ومراجعت بمقر حکومت خویش توفیق پیدا نکرد، و بالاخره چون نه ازطرف امپراطوری ترکیه ونه ازجانب سلاطین مسیحی همسایه کمکی برایش نرسید، در صدد استمانت ازمسکوی برآمد، ولی چون ازدربار روسیه نیزخائب و خاسر گشت، بکشور ایمیریت که خواهرش ملکه آنجا بود شتافت و

ازاسترداد تاج و تخت پدری مأیوس ومحروم گشته ، قصد داشت در آنجا بحیات خویش خاتمه دهد. شهنوازخان (۱) پس از گشودن وتسخیر کشور ایمیریت ، تهمورث را باسارت گرفت و فرزند خویش را بسلطنت آن سرزمین منصوب ساخت ، ومن داستان آنرا سابقا سروده ام .

تهمورث میتوانست بباب‌عالی پناهنده شود ، ولی دوچیزاورا ازاین اقدام بازمیداشت ، نخست اینکه او مدام مشتاق مراجعت بتخت سلطنت خویش بود، ودرصورتیکه ازقفقازیه دورمیماند ، ازاغتنام فرصت محروم میگشت ، درثانی اینکه‌دیگرپیرشده بود وترکها کمترازایرانیان برایش احترام قائل میشدند . شهنوازخان پس‌ازاینکه تهمورث‌را گرفتارساخت، اورا بتفلیس آورد ودربارصفوی راازاسارت دشمن شیرشکن طی‌نامه‌ای آگاه‌کرد . شاهنشاه دستورداد، اورا باصفهان بفرستند . تهمورث بسیار سالخورده ، ودراثر ناملایمات ومتاعب سخت مریض گشته بود . شاهنشاه صفوی اورا دریکی ازکاخهای با شکوه خویش سکونت داد ، واحترام وتجلیل بسزایی درباره وی معمول داشت ، وتوسط‌پزشکان سلطنتی بمداوا ومعالجه وی پرداخت . تهمورث درسال هزاروششصدوپنجاه ونه زندگی را بدرود گفت وجنازه اش را بگرجستان انتقال داده با شکوه و جلال تمام بخاك سپردند .

نیابت سلطنت رستم خان برگرجستان

رستم خان بدینطریق گرجستان را ازنو بگشود، و آنگاه چنانکه میگویند به بنای قلعه گوری پرداخت . این پادشاه نظم وامنیت کامل درسرتاسر کشور برقرار ساخت وبا عدالت و نصفت تمام سلطنت راند .

(۱) نایب‌السلطنه گرجستان .

رستم‌خان با خواهر لیوان ـ دادیان (۱) پادشاه سرزمین کاشید که مسیحی ومتعلقه سلطان گوریل (۲) بود، ازدواج کرد. این شاهزاده‌خانم ماری نام داشت وزن سلطان کشور گوریل بود، امابرادرش لیوان که ازدسایس وتوطئه‌های سلطان مزبورعلیه خود سخت درخشم شده بـود، کشور پادشاه گوریل را متصرف وخودش رانیز نابینا ساخت، وزنش را هم ازدستش گرفته بعقد ازدواج رستم‌خان درآورد، ومقامات روحانی کشورهای کاشید و گرجستان بهیچوجه درصدد ممانعت ازاین وصلت‌عجیب وغریب برنیامدند، اگرچه اطلاق این عنوان ازطرف من جسارت بشمارمیرود. ما درداستان انقلابات اخیر ایمیریت ازملکه ماری سخن رانده‌ایم، ومشارالیها اینك زن‌شهنوازـ خان حاکم گرجستان است.

داستان ملکه ماری

رستم خان درسال هزاروششصدوچهل درگذشت وجسد وی به قم (۳) انتقال یافت و درآنجا مدفون گشت. شهنوازخان خویشاوند تهمورث در آنهنگام فرماندارکل اصفهان بود؛ رستم خان که فاقداولاد بود، اورا بفرزندی خویش پذیرفته و بدربارصفوی اعزام داشته بود، و از شاهنشاه استدعاکرده‌که اورا چون فرزند وی منظوردارد، واین فرزندخواندگی را تأیید وتصدیق فرماید. اعلیحضرت این انتخاب را پسندیدندودستورصادر کردند که این شاهزاده جوان را ختنه نمایند، وآنگاه ویرا بفرمانداری اصفهان منصوب داشت.

---

(۱) Dadian Levan در نزدیك تبریز دهکده بزرك و آبادی هم بنام لیوان موجوداست.

(۲) Guriel

(۳) Com ، ما تحریرفارسی Gum را هم که نان وخمیرمخصوصی است درسواحل دریای سیاه وبجای نان مصرف میشود، نیز بشکل قم نوشتیم البته با تطبیق الفبای لاتن این‌محظور رفع میگردد، اما وجه تسمیه شهرقم، چنانکه ازتاریخ این شهرمقدس برمی‌آید، بعلت جمع شدن‌آب درمحل آنست، وقمقمه نیز بهمین معنی‌است (تاریخ قم تضیف حسن قمی).

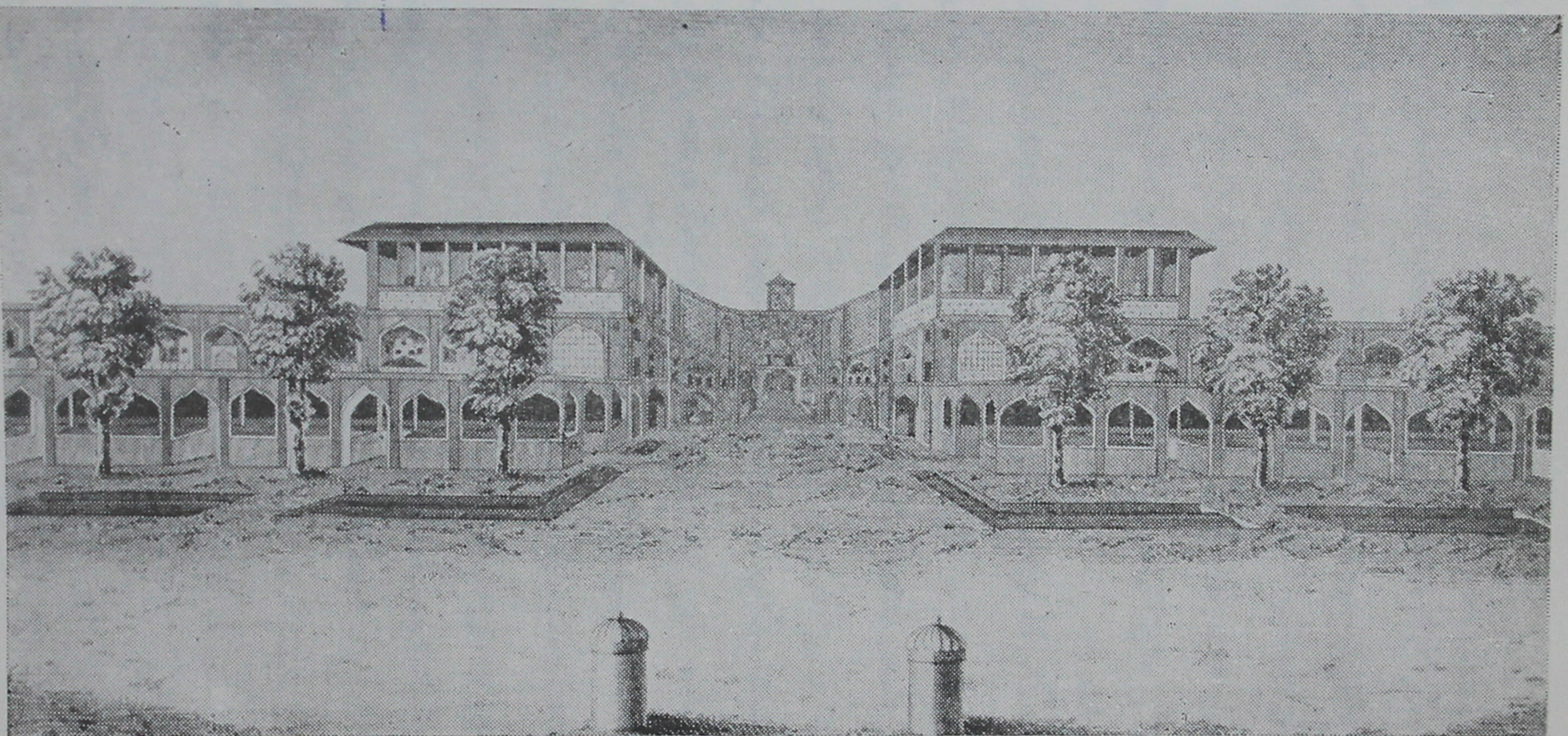
این شخصیت اینك نایب‌السلطنه گرجستان است و بیش از هشتاد سال از عمرش میگذرد ولی معهذا زورمند و توانا میباشد.

پس ازفوت رستم خان، ملکه ماری زن بیوهٔ وی اطلاع پیدا کرد که درنتیجه تعریف وتمجیدی که ازوجاهت وصباحتش درحضور شاهنشاه صفوی کرداند، سلطان دستورصادر کرده است که او را باصفهان اعزام دارند؛ وبدینجهت برایش توصیه کردند که بکلشید فرار کند ویااینکه پنهان و متواری شود. اما او کاملا بالعکس رفتار کرد؛ چون ملکه معزی الیها یقین داشت که محال است نقطه‌ای در امپراطوری ایران از تفتیش و تحقیق عمال اصفهان مصون و محفوظ بماند، بهمین جهت سه روزدرقلعه تفلیس انزوا اختیار کرد واین اقدام در حقیقت تسلیم بلاشرط بمشتری خویش بود؛ آنگاه در طی اینمدت با زنان حاکم ملاقات و ومذاکره کرد وخود وی را نیز بکاخ خویش احضار و چنین گفت: چنانکه زنان تومرا برأی‌العین دیده واظهارنظر کرده‌اند، اینك تومیتوانی بدربارایران معروض بداری که اولامن چندان جالب توجه نیستم وشایسته عشق شاه نمیباشم درثانی سالخورده وپیروفی‌الحقیقه فرتوت هستم واینك از اعلیحضرت شاهنشاه استدعا میکنم که موافقت فرماید آخرین ایام عمر خودرادرمیهن خویش بسر برم. دراینموقع ماری هدایاوتحف زیادی اززر و سیم بهمراهی چهاردوشیزهٔ جوان که آیت وجاهت وصباحت بودند بخدمت شاهنشاه ارسال داشت؛ وپس ازتقدیم این هدایا، ملکه معزی‌الیها کاملا انزواجست و بزهد وتقدس پرداخت وخیرات و مبرات مفصلی برای بینوایان تسلیم داشت وازآنان طلب دعای خیر کرد. پس ازسه ماه ازاصفهان دستوررسید که شهنوازخان خودش ماری را بعقد ازدواج دربیاورد پادشاه گرجی این

فرمان را بجان و دل قبول داشت ، زیرا مشارالیها فوق العاده ثروتمند بود ، بهمین جهت نایب السلطنه با وجود داشتن یکزن دیگر، اورا نیز معقودهٔ خود ساخت . شهنوازخان از لحاظ ثروت و مکنت فراوان . این زن رابی نهایت تعزیز و تجلیل میکند . شوی نخستین وی ، پادشاه گوریل هنوز زنده است ، ولی بسیار پیر و شکسته میباشد و اینك روزگار خویش را در گرجستان میگذراند . ملکه ماری یکی ازدوشیزگان ندیمه خویش را تسلیم وی کرده و بپرستاریش او گماشته است تا بدینطریق تلافی مافات بشود، ولی معهذا روزگار پادشاه محروم بی نهایت سیاه و تیره تار میباشد، ولی باوجود همه اینها ماری گاه و بیگاه در صدد استمالت وی برمی آید واز عشوه وغمزه خویش اورا برخوردار میسازد و چنانکه چند سال پیش هنگامیکه درسرحدات ایمپریت اقامت داشت ، اورا احضار وهشت روز درپهلوی خویش نگهداشت . شهنوازخان که ازمشاهده این رفتار ماری رگ حسادتش سخت بجنبش در آمده بود ، با ریشخند ملکه مواجه گشت . ماری چنین گفت : رشك خوردن یك مرد سالخورده و فرتوت نسبت بیك پیر کهنسال و کور ، تیره بخت ومهجور ، واقعاً شگفت انگیز وبسیار بعید مینماید .

اخلاق وعادات اشراف رجال گرجستان

اغلب بزرگان و اعیان گرجستان علی الظاهر بآئین اسلام گرویده ازقبول این مذهب دو نظر دارند : چنانکه بعضیها برای اشغال مقامات عالیه واحراز پستهای دولتی داشتن و مستمری اینکار رامیکنند وعده‌ای دیگر نیز برای نیل باین افتخار که دختران آنها بعقد ازدواج سلطان درآید و بدینطریق جگر گوشه های خویش را درجرگه حرم شاهنشاه داخل



نقارخانه شاهی

نسازند، باین اقدام مبادرت میورزند. حتی اغلب اوقات اشراف بیشرافت گرجی دختران خویش را بدست خود بخدمت شاهنشاه میبرند. پاداش این خوش خدمتیها استقرار یك مستمری و یا احراز یك مقام دولتی است و بس. مستمری‌ها اصولا بر حسب مقام ومنزلت رجال بر قرار می شود ، ولی بطور کلی مبلغ کل یك مستمری در طی سال بیشتر ازدوهزار اکو نمیباشد.

هنگامی که من در تفلیس اقامت داشتم ، یك حادثه بسیار رقت ـ آوری در این بـاب رخ داد کـه بنقل آن مبادرت میورزم . یکی از اعیان گرجستان بشاهنشاه ایران اعلام داشته بود که دختر خواهری‌دارم بسیار رعنا و زیبا کـه در حقیقت آیتی است از وجاهت و صباحت ، و اینك استدعا میکنم کـه اعلیحضرت در احضار وی دستورات مقتضی صادر فرمایند . این آدم خبیث شخصا فرمان انتقال فرشته پریـروی را دریافت داشت‌وتسلیم ویرا بعهده خویش گرفت. آنگاه پیش خواهر بیوهٔ خود شتافت وچنین گفت: شاهنشاه دخترت را خواسته است واینك هر چه زودتر بایستی در اعزام وی اقدام‌شود . اما دوشیزه فرشته صفت که با یکی از اعیان‌مملکت سری وسری داشت ورشته مودت وانس‌ومحبت آندو در نهایت استحکام بـود از شنیدن این خبر وحشت اثر سخت آشفته و پریشان گشت. مادرش که ازاین داستان‌اطلاع کامل داشت،تصمیم گرفت در این بدبختی شریك جگر گوشه خویش بشود، لذا شبانه‌یکی از نوکران را برای استحضار نامزد وی اعزام‌کرد و اعیانزادهٔ مزبوردر دل شب بکاشانهٔ معشوق رسید. در این‌موقع مادر ودختر که سیل‌سرشك از رخسار هردویشان بشدت جاری بود ، نامزد را از پیش آمد شوم

آگاه ساختند. جوان خویشتن راپپای آنها افکنده‌چنین گفت: درزندگی خود گوهری گرانبهاتر از معشوقه خویش ندارم، وهرگونه خشم وغضب شاهنشاه ایران را درمقابل این نعمت نامتناهی کاملا سهل وساده‌میشمارم؛ و بالاخره چاره اینکار آنستکه در دل همین شب مراسم وصلت برگزار وعاشق ومعشوق بهم برسند، تا در سپیده صبح بدایی خاین جواب داده شود که آن در گرانبها سفته شده‌است ودخترك دیگر دوشیزه نمیباشد.
مادر دختر این پیشنهاد را بپذیرفت و از اطاق خارج شد. داماد اشك چشمان عروس را از رخسار گلگونش پاك کرد وکام دل ازوی بگرفت. اما خال خاین که ازاین توطئه آگاه گشت، داستانرا بشاهنشاه بنگاشت.

مراسم عروسی در دورهٔ شیرخوارگی

دربار اصفهان از این پیشامد سخت بر آشفت وآتش خشم وغضب پادشاه صفوی بشدت مشتعل گردید ودستورلازم برای احضارداماد وعروس ومادر صادر گشت.

ولی اینان که مخفی‌ومتواری گشته بودند، جان‌ازمهلکه بسلامت بیرون بردند وپس‌از چند ماه تواری‌واختفا بالاخره چون بهیچ وجه راه فرجی برایشان‌متصورنبود ،بسرزمین آکالزیکارفتندو بپاشای‌عثمانی‌پناهنده گشتند، استاندار ترك نیز آنها را درکنف حمایت خود قرار داد.

در نتیجه تکرار این‌قبیل حوادث، اولیای دختران خوشگل برای اجتناب‌ازعواقب‌شوم‌امثال‌و نظایر ایند‌استان،معمولا‌فرزندان‌خویش‌رازودتر ازموقع لزوم وحتی‌در ایام صغر بازدواج وادارمیکنند. مخصوصاخانواده‌- های فقیرونادار در این مورد عجله فوق‌العاده‌ای بخرج میدهند،بطوری- که اغلب اوقات برای فرزندان زیبای خویش در قنداق مراسم عروسی

برگزار مینمایند ، واین اقدامات غیر عادی برای آنستکه از گزندار بابان ومخدومین خویش در امان باشند، زیرا همیشه اعیان واشراف جگر گوشه‌های رعایای خویش را از آغوش خانواده هایشان بیرون کشیده درمعرض بیع وشری قرار میدهند ، ویا اینکه برای کسب مستمری و نیل بجاه ومقام آنها را تسلیم مقامات عالیه میکنند. پوشیده نماند که در این سرزمین نسبت به زنان ازدواج کرده حزم واحتیاط ، ملاحظه ورعایت فوق‌العاده‌ای مبذول می‌دارند، اگرچه این موضوع در سنین کودکی و پیش از بلوغ باشد، بطور کلی انتزاع آنان از آغوش خانواده‌ها خیلی مشکل وسخت و صعب است.

داستان سیستان دارژان سرزمین کاخیت(۱) چنانکه میگویند ، امروزه تابع فرامین شاهنشاه ایران است . شهنوازخان کار تسخیر این استان را بپایان رسانید ، و اینك آرخیل (۲) فرزند وی نایب‌السلطنه کشور مزبور بشمار میرود وبهمین منظور بآئین اسلام گرویده است . سابقاً در بارهٔ این شخصیت ، صحبت کرده و گفته ایم که چگونه عاشق سیستان ـ دارژان (۳) زن سلطان ایمیریت گشت ، ومخصوصاً در تشریح انقلابات اخیر این سرزمین کوچك ، داستان مذکور بتفصیل نگاشته شده است . سیستان دارژان بحالت بازداشت در آکالزیکا (٤) اقامت داشت وپاشا های ترکیه درباره وی کمال اعزازواحترام رابجامی آوردند. اما آرخیل که شیفته وفریفته این زن زیبابود ، مدام درباره وی میاندیشید،

(۱) Caket
(۲) Archyle
(۳) Sistan –Darejan، آیا باسیستان – سگستان – سجستان همریشه است ؟
(٤) Acalziké

وبهمین جهت پدرش شهنوازخـان با تقدیم تحف وهدایا وطرح لطایف‌ـ
الحیل بالاخره بانوی مشارالیها را بسال هزاروششصد وشصت ازچنگال
پاشا بدر آورد وباجاه‌وجلال وشکوه تمام وارد تفلیس ساخت. آرخیل
فی‌الفورسیستان دارژان را بحبالهٔ نکاح خویش درآورد وبدینطریق حقوقی
بسرزمین کاخیت که عملانایب‌السلطنه آن بود، پیدا کرد؛ توضیح آنکه
شاهزاده‌معزی‌الیهادختر تهمورث‌خان وخواهرهرقیل(۱)،یگانه فرزندقابل
سلطنت پادشاه تیره‌بخت‌مذکوراست، که دیگربرادرانش‌ازنعمت‌بینایی
محروم گشته اند.

هرقیل بامادرخویش به مسکوی رفته‌است،وازقراریکه میگویند
دوك اعظم (تزار روسیه) برایشان احترام بسزایی قائل میباشد.

من باذن جنك نمیکنم!

آرخیل نایب‌السلطنه کاخیت داستانی دارد که
شایان توجه وقابل ذکراست. اودر جوانی با
یکی ازدوشیزگان اشراف عالیمقام گرجستان قرار ازدواج داشته، ولی
دوشیزه مشارالیها بخیال اینکه دراین کشورنقض عقد ازدواج غیرممکن
ویك‌موضوع‌محالی‌بشمارمیرود، باطمأنیه وتبخترخاصی‌دربرگزاری‌مراسم
جشن عروسی تأخیرروامیداشته‌است، اماهنگامیکه خبرازدواج‌سیستان
دارژن باآرخیل بگوشش فرارسید، سخت برآشفت وطی اتمام حجتی
به آرخیل تقاضای جبران خسارت سوء قصدی راکردکه علیه شرافت او
مرتکب شده است؛ ورسم گرجیان چنانستکه اگرجوانی نامزد خود را
ترك بگوید وبا دیگری ازدواج کند، وبدینطریق او را موهون نماید،
اصطلاح مزبوررا استعمال میکنند.

(۱) **Héracle** هرقیل‌رب‌النوع‌وقهرمان‌یونانی، این کلمه ازفنیقی‌اخذ شده‌است.

دوشیزه معزی الیها میخواستکه از طریق طرح دعوی در مقامات داد گستری احقاق حق بشود، ولی چون مقام و منزلت حریف چنین چیزی را از دایرۀ امکان خارج ساخته بود، لذا در رأس چهار صد مرد جنگجو هل من مبارز گفته بمیدان نبرد شتافت. اما آرخیل از پیکار احتراز کرد و جواب داد که من با زن جنگ نمیکنم، و بعلاوه اخطار کرد در صورتیکه بیشتر پافشاری کرده داد و فریاد راه بیاندازد، موضوع معاشقه و مغازله ویرا باسیزی(۱)، یکی از اعیان دربار منتشر خواهد ساخت، چنانکه درباری مزبور مدام اینموضوع را مایه مباهات و مفاخرت خویش میشمرد.

دوشیزه ازضربت این تیرهای اتهام که متعاقب اهانت سابق برایش فرارسیده بود، فوق العاده خشمناک گردید و تمام نایره غضب خود را متوجه سیزی ساخت و درصدد جنگ تن بتن با وی برآمد، ولی چون در انجام این امر توفیق نیافت، در کمینگاهی منتظر فرصت گشته بایک حمله ناگهانی سیزی را مجبور بفرار و بیش از بیست نفر از آدمیان ویرا بقتل رسانید. دوشیزه مشارالیها برادری داشتکه پس ازاین واقعه درصدد تعقیب مبارزه علیه سیزی برآمد. پادشاه کشور و تمام درباریان درصدد اصلاح مناسبات فیمابین و آشتی دادن آنان برآمدند، ولی چون ازمساعی خود هیچگونه نتیجه ای اخذ نکردند، قرار گذاشتند که موضوع با آهن و آتش حل شود. در کشور گرجستان رسمی است قدیم که معمولا هنگامیکه مقامات داد گستری از آشتی دادن و اصلاح فیمابین اعیان و اشراف عاجز ماندند، اجازه میدهند که دریك محوطه مسئله بااسلحه حل وفصل شود. همیشه پیش از آغاز پیکار طرفین دعوی مراسم اعتراف و تشریفات مذهبی را بجا می آورند،

(۱) Sizi

ومثل آنستکه فی الحقیقه ازمرك استقبال میکنندوسپس وارد عرصه مبارزه میشوند. گرجیان این قبیل محاکمات جنگی را محکمه الهی میخوانند ومدعی هستند که بدینطریق حق بحقدار میرسد وخداوند تعالی مجرم را مجازات و بیگناه را از تهمت معاف میفرماید، لذا راه حل مزبور بسیار خوب وقرین معدلت و نصفت میباشد(۱). سیزی ومدعی وی درلحظه موعود، واردمیدان شدند، ولی هنگامیکه جنك تن بتن آغاز میبافت ،یك گروهان سرباز آنها را ازهم جدا ساخت، اما دوشیزه دلاوراز شدت المو فرط شرم زندگی را بالاخره بدرود گفت، و پس از فوت او پادشاه کشور برادر ویرا بمصالحه با آرخیل و سیزی ناگزیر نمود.

توصیف و تعریف شهر تفلیس (۱)

پیش از شرح حوادثی که در تفلیس برای من رخ داده است، میخواهم این بلده را تعریف و توصیف کنم.

تفلیس زیباترین بلاد امپراطوری ایران است، اگرچه بسیار بزرك ووسیع نمیباشد. این بلده در دامن کوهی احداث شده ورودخانه کور(۲)

(۱) مونتسکیوفیلسوف ونویسنده شهیرفرانسوی در کتاب روح القوانین خودآورده است که فیصله دعوی با دوئل (جنك تن بتن) درقرون وسطی که بربریت وتوحش براروپاغلبه داشته، درممالك فرنگستان معمول ومتداول بوده است ولی بعدها با تکامل وترقی حقوق بشری وتدوین قوانین بتدریج از بین رفته است. ونیز در تاریخ ادبیات روسیه آمده است، دونفراز مشاهیرو نویسندگان آن سرزمین: پوشکین ولرمانتوف درعین جوانی گرفتار آفت جنك تن بتن گشته زندگی را بدرود گفته اند. درعصرحاضر تقریبا درتمام کشور های روی زمین این شیوه شوم برای فیصله دعوی اکیدا ممنوع وقدغن میباشد.

(۱) Tifflis، بزبان محلی گرجی تبلیسی خوانده میشود، ودرامثال سایره آمده است که: اصاب ملك تفلیس اواستوی عرش بلقیس وازاین عبارت عظمت وابهت شهر مزبور رافصد کنند، در کتاب جهانگردی مارکوپولو ترجمه ونگارش نویسنده این سطور شرح شایان توجهی درباره تفلیس مذکوراست وخوانندگان میتوانند بدانجا نیزمراجعه فرمایند.

(۲) Cyre، kur، سابقاً شرح مشبعی درباره این لغت درج شده است.

ازجانب مشرق درپای جبل مزبوردرجریانست . این نهر که خود کورو یا شعبه‌ای از آنست از کوهستان گرجستان سرچشمه میگیرد ودر ناحیه پاینارد(۱)واقع درحدود شهرشماخی (۲)، به رودخانه ارس(۳) می‌پیوندد وبا آن بدریامیریزد .اکثرخانه‌هائیکه در ساحل نهرساخته شده برسطح صخره‌سنگهای‌عظیم که هنوزهم‌هویدا میباشند، بناگشته‌است . تمام شهر بادیوارهای مرتفع‌وخوش‌ساخت، محصورشده‌است، البته جانب رودخانه ازاین‌ساختمان کلی مستثنی‌میباشد . بطورکلی‌تفلیس‌طولا‌ازجنوب بطرف شمال گسترده شده‌است ، ودربخش‌جنوبی‌شهریك قلعه‌بزرگی‌وجود دارد که در نشیب کوهستان بنا گشته ، و از طرف خود ایرانیان ، اعم از لشگری و کشوری اشغال شده است ، میدان مشق وتسلیحات که‌درمقابل دژمزبورمیباشد، ، محل اجتماع عموم وبازارهمگانی نیز بشمار میرود .

این قلعه بست وپناهگاه خوبی‌است ، بطوریکه کلیه جنایتکاران وبدهکاران درآنجا ازهرگونه‌آسیب و گزندی مصون میباشند . پادشاه گرجستان حسب‌المعول برای دریافت مراسلات وهدایای‌شاهنشاه بخارج شهر باستقبال میرود و همیشه مجبور است که ازمیان این دژعبورکند ، زیرا معمولا هنگام ورود ازایران به تفلیس غیرازقلعه مزبورمعبری‌وجود

---

(۱) **Paynard**

(۲) **Clamaky** (؟)

(۳) **Arax** ، ارس ، درزبان‌آذری ، آراز خوانده میشود ، اما درفارسی ارس است چنانکه حافظ فرماید :

ای صبا گر بگذری برساحل رود ارس — بوسه زن برخاك‌آن وادی ومشکین کن نفس

عموم مورخین قدیم‌وجدید باکمال وضوح این نهررا باسم ورسم می‌شناسند ، ۱۰۱ علی‌رغم این حقایق ، مرحوم‌پیرنیا (مشیرالدوله) درجلد اول ایران باستان ، هنگام بحث ازمرك کوروش کبیر درساحل ارس ، که بقول هرودت بدست ملکه تومیریس ، بقتل رسیده بود ، میگوید که این نهردرماد نمیباشد ، بلکه درترکستان وماورالنهراست ؟!

ندارد ، وبدینطریق مسلم است پادشاهی که ازداخل استحکامات میگذرد، مدام گرفتار وحشت واضطراب خواهد بود، زیراهمیشه بیم آن میرود که فرماندار نظامی دژمبادا دستور بازداشت اورا ازدربارشاهنشاهی صفوی دریافت کرده است . ایرانیان درابداع این رسم موازین عقل سلیم راکاملا رعایت کرده اند ، وبدینطریق همیشه فرمانروایان ایالات واستانها موظف ومجبورمیباشند که باستقبال فرامین سلاطین متبوع ومعظم خویش بشتابند ومامورین مخصوص شاهنشاه در صورت لزوم آنها را بسهولت و بدون مواجهه با خطرات احتمالی، توقیف و بازداشت کنند . این حصن حصین را درسال هزاروپانصد وهفتاد وشش ترکها بناکرده اند. درسال مزبور عساکرعثمانی بفرماندهی سردارمعروف مصطفی پاشاشهرتفلیس وسرتاسر حوالی آن سامان راتسخیر کردند وسیمون خان پادشاه گرجستان نتوانست درمقابل تهاجمات آن مقاومت ورزد . سردار مذکور به سلطان سلیمان توصیه کرد که برای تسلط کامل باین کشورو حفاظت وحراست آن لازم است ، قلاع و استحکاماتی ساخته شود و در غیراینصورت نگهداری آن دردست عثمانی غیرممکن میباشد ؛ ودرمورد بحث مطابق همین پیشنهاد ساخته گشت ؛ ودرحقیقت هم اکثرقلاع و استحکامات گرجستان بدست ترکها بنا شده است . مصطفی دراستحکامات این دژ بیش ازصد دستگاه توپ نصب کرد وفرماندهی آنرا بعهده محمد پاشا گذاشت .

تفلیس دارای کلیساهای زیادومتعددی میباشد ، چنانکه تعداد آنها بالغ برچهارده دستگاه است، والبته این اندازه معبد برای یك سرزمینی که زهدوعبادت در آنجابمثابه عنقاو کیمیااست ، بسیارمیباشد . شش عمارت از معابد مزبور در دست گرجیان ، ولی بقیه مخصوص ارامنه ودر دست

آنانست .

کلیسای بزرك مرکزی موسوم به صیون (۱) درکنار رودخانه بنا شده، ودرسراسرساختمان آن سنگهای خوب وخوش قواره بکاررفته‌است . سبك وشیوه ساختمان این کلیسا کاملا شبیه معابد مسیحی قدیمی مشرق زمین میباشد، که بطور کلی دارای چهارصحن بوده‌ودرمیان آنها گنبدعظیمی است که برروی چهارستون عظیم چهارگوش افراشته شده و دارای یك منارهٔ ناقوس‌میباشد . محراب بزرك دروسط صحنی استکه روبروی‌مشرق میباشد . داخله کلیسا مستوراز نقاشیهای مسطح وغیر برجسته یونانی‌است، واین تابلوها اخیراً بدست نقاشان بسیارناشی تهیه گردیده ، وباندازه‌ای بد هستند که تشخیص هویت صورت مورد نظر تقریباً محال مینماید . ادارهٔ اسقف اعظم ملحق بکلیسای مزبوراست ، و تی‌بی‌لیل (۲) که لقب اسقفهای تفلیس‌میباشد ، درآنجااقامت دارد . گرجیها درقسمت منتهی‌الیه جنوبی شهر، یك کلیسای زیبائی داشتند که چند سال‌پیش ازطرف‌پادشاه گرجستان اشغال وبرای انبار باروت اختصاص یافت . ولی درحقیقت این منظورمشکل بودکه عملی‌شود ، زیراخیلی پیش یکقسمت ازآنراصاعقه ویران کرده بود ؛ لذا پادشاه دستورتعمیرواعمارآنراصادرکرد ، ولی‌این قورخانه بازهم نام سابق کلیسا را هنوزحفظ کرده است وباسم می‌تیك(۳) خوانده میشودکه بمعنای نقض میباشد . زیرا یکی ازسلاطین گرجستان که بیموجبی درصدد نقض صلح برآمده وبا یکی از پادشاهان همسایه

(۱) Sion شباهت و عینیت این اسم با معبد معروف یهودیان شایان توجه است ، وعلی‌الظاهراقتباس این لغت راازکلیمیان میرساند .

(۲) Tibiléle مأخوذ ازاسم خود شهراست که درزبان گرجی تی‌بی‌لیسی میگویند.

(۳) Metek

بجنك پرداخته بود ، آنرا برای انابت خویش بناکرده است .

یکی ازکلیساهای معروف ارمنیان پاشا ـ وانك (۱) نام دارد که بمعنای معبد پاشا است ، واسقف ارمنی تفلیس در این کلیسا اقامت‌دارد. بطوریکه‌ارامنه‌دروجه تسمیه معبدمزبور آورده اند ، گویا یکی ازپاشایان فراری ترکیه عثمانی که بآئین مسیح گرویده ، آنرا بناکرده است .

شهرتفلیس با وجود اینکه متعلق بیك امپراطوری اسلامی‌است و سلطنت‌این سامان‌بدست‌نایب‌السلطنه‌مسلمان میباشد ، معهذاکله‌بهیچوجه مسجدی ندارد . ایرانیان تمام مقدورات خودرا برای بنای معابداسلامی دراین سرزمین‌بکاربرده اند ، ولی دراقدام خود توفیق نیافته اند . زیرا بمحض آغازبنای مسجدی ، فی‌الفور تمام اهالی بشورش مسلح پرداخته کارگران را ازکار بازمیدارند .

پادشاهان گرجستان باطناً بااین‌قبیل عصیانهای‌مردم‌همراه میباشند، زیراچنانکه‌معلوم است ، آنهافقط بخاطراحرازمقام ونیل به نیابت‌سلطنت کشور،ازمسیحیت عدول کرده وعلی‌الظاهرمسلمان شده اند ، بهمین‌جهت هیچوقت بطیب خاطردرصدد بنای یك معبد اسلامی برنمی آیند .

گرجیان چنانکه سابقاً گفته شده ، سرکش ویاغی، شجاع وشهم، وبسیارچست وچالاك هستند وعلی‌رغم استیلای ایران هنوزیك قسمت‌از آزادی خود را مصون و محفوظ نگهداشته اند و بطور کلی همجواری گرجستان با امپراطوری ترکیه مانع آنستکه ایرانیان دربارهٔاین کشور چنانکه باید وشاید سختگیری کنند ، وهمین نکته برای شهرتفلیس و سرتاسر گرجستان درحقیقت کلید نجات واساس آزادی مذهبی وحراست

(۱) Pacha . Vanc

آداب وعادات مسیحی بشمارمیرود . تمام منارهای ناقوس کلیسا هادارای علامت صلیب و بصوت بلندی طنین اندازمیباشد . گوشت خوك مثل گوشت های دیگر آزادانه بفروش میرسد وشراب نیز در گوشه و کنار کوچه ها علناًدر معرض بیع و شری است . البته ایرانیان از دیدار لحم خنزیر و مسکرات نجس مشمئز میباشند ولی برای جلوگیری از آن چاره‌ای در دست ندارند .

داستان بنای نخستین مسجد در تفلیس

در چند سال اخیر ایرانیان مسجد کوچکی در داخل استحکامات ، در جوار دیواری که دژرا از میدان بزرك تفلیس جدا میکند، بنا کرده‌اند. آنها این معبد را دراین محل برای آشنایی گرجیان با مساجد اسلامی و انس والفت آنان بار وحانیون مسلمان وموذنینی که‌در بالای مسجد بمناجات میپردازد ، ساخته اند . مردم گرجستان نتوانستند ازبنای مسجد مزبور ممانعت بعمل آورند ، چون دخول بمحوطه استحکامات غیرممکن بودو هیچکس جرئت نداشت اسلحه بدست وارد آنجا شده ، اما بعد ازاتمام بنا ، هنگامیکه برای اولین باریکی ازروحانیون مسلمان برای اذان به بالای مسجدصعود کرد ، اهالی وی‌را سنگباران نمودندو بالاخره‌مجبورش ساختند که ازمناجات خودداری کند ، ازاین شورش ببعد دیگرهیچوقت موذنی نتوانسته است ، ببالای مسجد برود (۱) .

(۱) شاردن باتعصب شدیدی این‌جملات رامینویسد ، غافل ازآنکه بعد ها مساجد ومعابد متعدد اسلامی درتفلیس پایتخت گرجستان بوجودآمد که هنوزهم باقی است ولی نویسنده‌این‌سطور معتقداست که: جنك‌هفتاد ودوملت همه‌را عذربنه چون ندیدند حقایق ره افسانه زدند ! ضمنا اضافه‌میشود که حتی تااین‌اواخر مقرشیخ‌الاسلام قفقاز درشهرمزبوربوده‌است.

. درتفلیس عمارات عالیه وزیبا بسیاراست ، بازارهای این شهروسیع بسیار بزرك ومصالح ساختمانشان تماماً سنك میباشد؛ همچنین کاروانسراها، که مخصوص اقامت خارجیانست ، مستحکم و معظم وخوب میباشد . گرمابه دراین بلده بسیار کم است ، چون معمولا همه کس برای استحمام از آبهای گرم جاریه دراستحکامات استفاده میکنند . این چشمه های معدنی بسیارداغ و گوگردی میباشند . تعداد بیماران ومریضانیکه برای شفای دردهای خویش از آبهای گرم معدنی استفاده میکنند ، مثل اشخاص سالم بسیارو بیشماراست. مخازن (۱) شهر که برروی تپه کوچکی درجوار میدان بزرك بناشده فوق العاده خوب و بسیار تمیزو پاك نگهداری میشود .

توصیف قصر سلطنتی گرجستان

کاخ سلطنتی پادشاه گرجستان نیزیکی از ابنیه عالی باشکوهی میباشد که زیبایی شهرتفلیس را تکمیل کرده است . این قصردارای تالارهای بزرگی میباشد که مشرف بررودخانه کور و ناظر برباغهای بسیار وسیع کاخ است . قفسهای بزرك مشحون از انواع واقسام پرندگان ویك آشیانه سك ، و یك محوطه بسیار عالی مخصوص پرورش مرغان شکاری این دربار را تزئین کرده است . درمقابل کاخ میدانی وجود دارد که چهار گوش است وقریب هزارسواره میتواند در آن جابگیرد . اطراف محوطه میدان مزبور را دکاکین ومغازه‌ها گرد فرو گرفته است و بالاخره منتهی ببازار بزرگی میشود که درست رو بروی در قصر سلطنتی واقع شده است . منظره عمومی کاخ ومیدان از بالای بازارمذکورفوق العاده دیدنی وتماشایی میباشد . نایب السلطنه کاخیت نیزقصری در منتهاالیه شهربرای خود دارد

(۱) Magasin مخازن ریشه کلمه مغازه است که اینك بشکل جدیداز مغرب بر گشته است .

که شایان توجه ودقت مخصوص میباشد .

اطراف وحوالی شهر تفلیس دارای تفرجگاههای زیبا وباغات بیشماراست. بزرگترین باغ وبوستان شهرمتعلق بپادشاه کشوراست ، که بطور کلی فاقد درختان میوه‌دار ، ومملواز اشجارزیبای سایه‌داروفرحبخش میباشد وازلحاظ تزئین وآرایش بسیارمناسب وخوب است .

طبابت آباء مبلغین کاپوسن درگرجستان

در تفلیس چنانکه سابقاً گفته‌ام ، عمارت مخصوصی برای اقامت مبلغین مسیحی کاپوسن(۱) اختصاص دارد که مقر رئیس کل هیأتهای مبلغین این گروه درگرجستان وکشورهای همسایه آن میباشد . سیزده سالست که آنها را ازروم باین سرزمین اعزام داشته‌اند . اتخاذ عنوان پزشك و شهرت بطبابت موجبات محبوبیت مخصوص مبلغین مزبوررا فراهم آورده است ، زیرا فن پزشگی ، مخصوصاً شیمی درمشرق زمین (۲) فوق‌العاده عزیزومحترم، مجهول و نادرمیباشند . کاپوسنها ابتدا درتفلیس وبلده گوری استقراریافته‌اند . حسب‌الامر شهنوازخان بهریك ازهیاتهای مذکورعمارت مخصوصی در این دوشهر تخصیص داده شده ، که آزادانه بتبلیغ واشاعه آئین خود مشغول باشند . این مبلغین نامه هایی از طرف پاپ اعظم و انجمن تبلیغات مذهبی و ایمان و الهام مسیحی بپادشاه کشور تقدیم داشتند ، و نیز هدایا و تحف شایان توجهی از طرف خود بحضور نایب السلطنه وملکه کشور ، اسقف‌اعظم گرجستان و بزرگان دربارتسلیم

(۱) کاپوسنها ، **Capucins** معتقدین سن - فرانسوایند وپیش ازانقلاب کبیر۱۷۸۹ فرانسه ، دراین کشورماه‌ورآتش نشانی بوداند .

(۲) اکتشافات شیمیایی محمدبن‌زکریای‌رازی ، ومخصوصاً الحاوی‌وقانون تادیروز جزء برنامه دانشگاههای سرتاسر فرنگستان بوده است . اما درعصر استعمار مشرق‌زمین درنتیجهٔ‌خیانت طبقات حاکمه درمنجلاب‌جهالت فرو رفته‌است ،

کردند وازآنوقت ببعداین تشریفات،مدام دوسال بدوسال تجدید و تکرار میگردد . یکی از آباء کاپوسن که پزشك بسیار حاذق و مبرزی است، طبیب مخصوص پادشاه گرجستان بشمار میرود و هیئات مبلغین بدینطریق توانسته‌اند که از حمایت و عنایت سلطان برخوردار شوند و ازآسیب وگزندروحانیون ارمنی وگرجی درامان باشند. معمولا بمحض مشاهدهٔفعالیت مذهبی وتبلیغات دینی کاپوسن‌ها ،گرجیان درصدد اخراج آنان ازکشور خود بر می‌آیند، ولی چون موضوع طبابت و معالجه در میانست ، از این اقدام خود داری میکنند ، فی‌الحقیقه آباء کاپوسن از لحاظ پزشگی‌وجراحی درکشور گرجستان بسیارعزیزالوجود وگرانقدر میباشند، واغلب آنان در این زمینه بپیشرفتهای شایان توجهی نایل شده اند، بنا براجازه‌نامه صادره ازمقام پاپ اعظم، کاپوسنهای پزشك ازبابت معالجه پولی‌نیزمیگیرند واین پول‌ها را بسیار عاقلانه بمصرف میرسانند وزندگی‌خود را نیز اداره میکنند. مزد پزشگان مزبور معمولا باشراب وآرد و چهارپایان و اسیران جوان پرداخت میشود ، بعضی اوقات اسبی نیز برایشان پاداش میدهند، اما آنها فقط چیزهای لازم‌برای زندگانی‌را نگهمیدارند ومازاد وزاید رابفروش میرسانند . البته بدون دریافت‌این قبیل حق الزحمه امرار معاش برای راهبین کاپوسن بسیار سخت و صعب میشد ، زیرا مستمری سالانه ای‌که انجمن برای هریك آنها میپردازد ، فقط هیجده‌اکوی رومی‌است که معادل هفتاد ودولیور فرانسوی میباشد.

علاوه براجازه نامه مذکور، آباء مزبور در انجام واجرای انواع واقسام امور دنیوی واخروی نیز کاملا مجاز وآزاد میباشند، فی‌المثل‌در قرائت سرود قداس مسیحیان و برگزاری مراسم قربانی آنان پوشیدن

لباس رسمی و روحانی و رعایت زمان ومکان برایشان ضروری شمرده نمیشود ، ودر تبرئه و مغفرت تمام گناهان و تغییر هیأت و لباس ، و استخدام نوکران وداشتن کنیزان، وانجام امورتجارتی وهرگونه خریدو فروش، ودادن وگرفتن بهره، آزادی کامل واختیارات بسیار وسیعی دارند؛ بدینطریق آباء مبلغین کاپوسن در حقیقت از امتیازات شایان توجه‌عالی‌ترین مقامات روحانی مسیحی بر خودار میباشند . اما متذکر شویم که راهبین مذکور با وجوداینهمه‌فنون وهنر وداشتن اختیارت بیحد وحصر در نفوذباعماق‌روح‌ومغزوفکر گرجیان خیلی کم‌پیشرفت حاصل کرده‌اند، واین حقیقت‌بطور کلی معلول جهالت‌وعناداهالی اینکشور است که اعتقاد دارند صیام اس اساس مسیحیت میباشد، و چون اروپائیان مثل مردم‌این سامان روزه نمیگیرند،اصلا در عیسویت کاپوسنها تردید دارند . بدین‌جهت مبلغین مزبورایام صیام‌را مثل گرجیان روزه میگیرند وازحیواناتی که آنهارامکروه ومردود میشمرند، ازقبیل خرگوش وسنگ‌پشت وغیره اشمئزاز میدارند ، بدینطریق روزهای چهارشنبه و جمعه را طبق تقویم قدیمی روزه میگیرند ، وبهمین جهت درحقیقت آنهارا علی‌الظاهر می‌توان مسیحی گرجی بشمار آورد .

در اوایل کار که آغاز ماموریت کاپوسنها بود،مردم بمناسبت اینکه لکل جدید لذة ، از آنها استقبال گرمی بعمل آوردند ، مخصوصا که یك دسته‌کوچك موسیقی نیز با چنك و عود ، مجهز بچهار پنج لحن در مراسم و تشریفات مذهبی راهبین مذکور شرکت داشت ، اما اینك غیر از پنج یا شش نفر نادار که از عطایای کاپوسنها بر خوردار میگردند ، کسی در حوزه‌آنان حضور نمییابد. آباء مبلغین یك مدرسه‌ای هم دایر

کرده‌اند، ولی جز هفت یا هشت نفر بچه فقیر مسیحی بآنجانمیآیند و آنها هم چنانکه خود این روحانیون نجیب اعتراف دارند، فقط برای ارتزاق در راه مکتب قدم برمیدارند. کاپوسنها اکثر اوقات اظهار می‌داشتند که بهیچوجه بخاطر ثمرات حاصله از این قبیل هیئتهای اعزامی، قبول مأموریت نکرده‌اند، بلکه فقط برای اعتلای نام و افتخار و مقام کلیسای رومی‌است که متحمل این قبیل زحمات طاقت فرسا میگردند. راهبین‌مذکورمیگفتند که آئین کاتولیك اگردرچهار گوشه ربع مسکون مدیران مدبری نداشت،از صفحه روزگار ناپدید گشته بود. بعلاوه‌چنان که گفته‌ایم، مبلغین مزبور غیر از دو عمارت سابق‌الذکر مرکز دیگری در گرجستان ندارند، جنگهای ایمیریت و گوریل، وسوانح شوم کشور آنهارا مجبور کرده است که تأسیسات سابق خودرا در نقاط مختلف‌این سرزمین تعطیل کنند.

هنگام عزیمت من از تفلیس، کاپوسنها در نظرداشتند که در ماه ژوئن به کاخیت ونقاط ونواحی دیگر جبال قفقاز رهسپار گردند. هیات مبلغین مزبورفعلااز نیروی دوازده‌نفر برخودار میباشد که نه‌نفر آنهاراهب وسه‌شان غیر روحانی است.

شهرتفلیس دارای نفوس کثیری است، در این‌بلده شمارهٔ بیگانگان وملل متنوع ومختلف باندازه ای زیاد میباشد که درهیچیك ازبلاد عالم نظیر آن دیده نمیشود، دایرهٔ تجارت وبازرگانی آن بسیار وسیع است، درباریان نایب‌السلطنه متعدد ومطنطن ودرخوریك آستان‌اعلایی‌هستند، میان آنان اعیان واشراف عالیمقامی‌دیده میشود.



دستگاه مجازات



بانوی زردشتی



از آثار تخت جمشید



قورچی یا قزلباش

وجه تسمیه شهر تفلیس

در باره ریشه لغت تفلیس و اشتقاق آن چیزی دستگیر من نشد؛ ازقراریکه میگویند ، این شهر را ایرانیان بدین اسم موسوم کرده اند ؛ زیرا بهیچوجه گرجیان آنرا چنین نمیخوانند ، بلکه پایتخت خویش را قلعه (۱) مینامند که مقصود از آن بلده یااستحکامات ودژاست، ومعمولا هر گونه آبادی بزرگ محصور باسورو بارورا بدین نام میخوانند . بعقیدهٔ من چون مردم این سامان شهر سورو بارودار دیگری نداشته‌اند،لذا آنرا باسم قلعه خوانده‌اند. بعضی ازعلمای جغرافی این شهر راتبی له ـ قلعه(۲) نامیده‌اند که بمعنای گرم ـ شهراست. واین وجه تسمیه ناشی ازحمامهای آب گرم آن میباشد،ویا اینکه هوای این بلده مثل دیگر نقاط و نواحی گرجستان صولت سرماندارد. تاریخ بنای تفلیس نیز برای من مجهول باقیمانده ، بعضی ازنویسندگان که ادعایشان کمترمقرون بحقیقت است، نوشته‌اند که این بلده همان آرتاکسات(۳) قدمامیباشد. من عمر تفلیس را خیلی بیشتر ازهزارسال میدانم ، فی المثل درتاریخ ایران دیده میشود که درحدود هشتصد وسی میلادی یکی ازسلاطین تاتاربنام بغای کبیر، پس ازنهب وانهدام هیرکانی وماد آذربایجان(٤) بسرزمین گرجستان هجوم آورد وسرتاسر آنکشوررا غرق آهن و آتش ساخت ، ولی چون تفلیس ازگشودن ابواب خویش بروی مهاجم امتناع ورزید ، بدستورسلطان

(۱) Cala

(۲) Tébilé-Cala

(۳) Artaxate

(٤) Médie atropatienne چنانکه معلوم است ، کشورماد دردوره عظمت سلاطین اولیه آن بسیاروسیع وبزرگ بوده، فی المثل اصفهان نیزدرحوزه آن شمرده میشده است ، واین ماد بزرگ میباشد، اماآنقسمت بخصوص مرکزی که تحت لوای آتروپات استقلال وعظمت خود را درمقابل اسکندرکبیر محفوظ داشت ، ماد آذربایجان خوانده میشود .

تاتارشهر را با گلوله‌های مشتعل کاج بمباردمان کردند و بسهولت طعمهٔ حریق ساختند، چون مصالح آن کاملاً قابل احتراق بود؛ بغا بیش از پنجاه هزار نفر ازمردم این بلده را نابودساخت . سیصد و پنجاه سال بعد ، یکی دیگراز سلاطین تاتاراوزبك (۱) ، فرزند سلطان محمد خوارزمشاه (۲) برتفلیس مسلط شد ومرتکب وحشیگریهای بزرك گشت . درقرون اخیر(۳) این شهردوبارتحت استیلای ترکان عثمانی قرار گرفته است : نخستین بار در دورهٔ شاه اسمعیل ثانی ودفعه دوم در زمان جانشین وی محمد خدابنده. سلطان سلیمان ترك تقریباً درهمان اوان که تبریزرا متصرف شد ، تفلیس را نیزتسخیر کرد.طبق جداول نجومی ایران ، طول این شهر هشتاد وسه درجه و عرضش چهل و سه درجه و پنج دقیقه است . این بلده را بلقب دارالملك ،که مفهوم دارالسلطنه‌را میرساند، میخوانند ، زیرا درحقیقت تفلیس مرکزسلطنت یك کشوراست .

دردهم، رئیس هیأت‌مبلغین کاپوسن ورودمرا بخدمت نایب‌السلطنه معروض داشت . من خودم خواهش کردم که خبر آمدنم بعرض ایشان برسد ، زیرامحال بود که ورودمن بتفلیس باهمراهان ومحمولات‌مخصوص، وتوقف واقامتم دردستگاه کاپوسن ها ، ازنظرپادشاه کشور که جزئی‌ترین امورو حوادث پایتخت برایشان‌مکشوف میباشد، پنهان بماند؛ وبطورمسلم تمام‌سرگذشت من درسرزمین کلشید، توسط اشخاص مختلف بسمع‌ایشان رسیده بود. بعلاوه دراینموقع برای‌من بسیارخوب ومناسب بود که گذرنامه

(۱) مقصود سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه‌میباشد که داستان وی‌بتفصیل‌در کتاب معروف ومشهور سیرة جلال‌الدین آمده است .

(۲) Careclem (خوارزم) .

(۳) چنانکه‌درحواشی صفحات قبل، از کتاب معروف مسامرة‌الاخبارنقل کرده ایم ،ارغون نیز گرجستان را درمعرض نهب وغارت بسیارعظیمی قرارداده است .

فرمان اعطائی شاهنشاه ایرانرا(۱) بنظر نایب السلطنه گرجستان برسانم ، زیرا در این فرمان توصیه و سفارش مخصوصی در بارهٔ من خطاب به استانداران ممالك محروسه شرفصدوریافته بود. لذا برای من کاملامسلم بود که پادشاه گرجستان بمحض رؤیت فرامین صادره ازدربار اصفهان، استقبال گرمی ازمن بعمل خواهد آورد ، ودرفراهم آوردن عده لازم برای هدایت ومشایعت و ادامه مسافرت ، بذل مساعی خواهد کرد . شهنواز خان پس از اینکه اطلاع پیدا کرد ، مرا شاهنشاه فقید (۲) برای انجام خدمات خویش مأمور اروپا کرده است ، رئیس هیأت مبلغین را ماموریت داد که ازطرف ایشان بمن خیرمقدم بگوید ، و از ورودم اظهار مسرت کند و ابلاغ نماید ، هرچه زودتر مشتاق دیدارم میباشد . اما من آماده شرفیابی نبودم ودر نظر نداشتم که فی الفور بچنین اقدامی مبادرت ورزم ؛ زیرامایل بودم ، مقدمات حرکت ومسافرت خودرا آماده نمایم وحاضر بسفر باشم، تا بدینطریق ناگزیر نشوم که همه روزه بزیارت دربار بروم ، لذا ازرفائیل دوپارم که از آباء کاپوسن و پزشك مخصوص دربار است، خواهش کردم، مراتب مباهات و مفاخرت مرا از دریافت پیغام ملوکانه بحضور ایشان معروض بدارد و بگوید ، بمحض اینکه آماده باشم برای ادای مراسم احترام شرفیاب خواهم ، ولی چون فعلا بهیچوجه چیزی دردسترس خود ندارم، زود ترازده روز نمیتوانم بیرون بیایم . اما نمیدانم، یارفائیل راهب نتوانسته بود ، مقصود مراکماهوحقه بحضورشاه برساند ، ویااینکه اصلا

---

(۱) چنانکه متذکرشده ایم ، شاردن برای سلاطین صفوی وبطورکلی پادشاهان ایران عنوان ساده شاه را اختیارواستعمال کرده‌است ، واستعمال لغت شاهنشاه ازطرف مترجم برای تطبیق وتشخیص کامل مطلب میباشد .

(۲) مقصود شاه عباس ثانی است .

ایشان عرایض مرا باور نداشتند. بهرصورت درصبحدم روزدوازدهم، یکی ازاعیان دربارازطرف اعلیحضرت برایم چنین ابلاغ کردکه با آغازهفتهٔ عیش وعشرت، مراسم سوروضیافت همه روزه در دربارگرجستان برگزار میشود،وشاه مایل استکه من نیزشرفیاب بشوم. ابلاغ این پیام موجب تعجب و تکدرخاطرمن شد؛ لذا ازرئیس هیات مبلغین کاپوسن و پزشک دربارتمنی کردم که بحضوراعلیحضرت معروض بدارند که من باین زودی نمیتوانم ازخانه خارج گردم، وضمناً موافقت ایشانرا جلب کنند که من در یکشنبه آینده شرف حضورپیداکنم، آباء کاپوسن برایم قول دادند که این مراتب را معروض بدارند، ولی ازانجام مقصود سر باززدند. راهبین بدربار رفته و پس ازلحظه ای بازگشتند و گفتند که شاه برای کسب اطلاع ازاوضاع اروپابی قراراست. ولی من میدانستم که مبلغین کاپوسن خودشان اشتیاق داشتند که دراسرع اوقات مرا بدربار تفلیس ببرند، وشخصی راکه آدم شاهنشاه ایران وازافراد ملت ایشانست(۱) بنایب السلطنه معرفی کنند، تا بدینطریق اهمیت واعتبارخودرا بالاترند، بهمین جهت ازمن ورفیقم خواهش کردندکه بهترین پوشاك خودرا بتن کنیم و بمنظور بالابردن آبروواعتبار ایشان درمبلغ ومقدارهدایای تقدیمی بحضورنایب السلطنه بیافزائیم. منکه رهین منت ومدیون زحمات شایان توجه آباء مزبوربودم، درجلب رضایت خاطر وانجام منویات ایشان ازچیزی فروگذاری نکردم.

در دربار پادشاهان گرجستان

نزدیك ظهر بودکه ما برای شرفیابی بطرف کاخ سلطنتی رهسپار گشتیم؛ رئیس هیأت آباء کاپوسن و پزشك رفائیل نیز همراه ما بودنـد. پادشاه

(۱) یعنی ازمسیحیان است.

گرجستان در تالاری حضور داشت که صدوده گام درازای آن و چهل پهنایش بود ، این سالن در کنار رودخانه کور واقع شده و ازجانب نهر مزبور دارای حصاری میباشد . آسمانهٔ تالار خاتم کاری و برروی ستونهای منقش ومطلای متعددی ببلندی سی وپنج تاچهل گام افراشته شده است. سرتاسر سالن با فرش‌های نفیس و گرانبهایی‌مزین گشته بود. شاه‌واطرافیان عمده‌اش در مقابل سه‌بخاری کوچك انباشته از آتش جلوس کرده بودند؛ وتالار خوب گرم گشته بود ، بطوری که بهیچوجه احساس سرما نمیشد . مراسم شرفیابی بحضور شهنوازخان عیناً همانند دربار شاهنشاه ایـران رعایت میشود. یعنی بفاصله دویاسه قدم بزانو باید افتاد ومتعاقب آن درست سه‌بار سررا برخاك آستان بایستی سود . برای اروپائیان این قبیل ادای احترام درمقابل پادشاهان مشرق‌زمین بسیار سخت میباشد ؛ زیرا چنین تواضع وفروتنی‌فقط شایسته درگاه خداوند میباشد وبس . بعضی‌اوقات مردمان فرنگستان را از انجام واجرای اینگونه خضوع و خشوع معاف ومستثنی میدارند وتوجیه میکنند که اینان با آداب و رسوم کشور آشنا نمیباشند. من سه‌بار کرنش کنان بسلطان سلام کردم ، ولی ازبزانوافتادن خودداری‌نمودم . دراینموقع دونفرازاعیان ملتزم حضور مرا برای‌جلوس بصدر مجلس هدایت‌کردند ، اما من بهیچوجه نمیخواستم که بالاتـر از آباء کاپوسن بنشینم ولی اعیان حضور وخوانسالار سلطنتی که دروسط تالار ایستاده‌بود ، مرا علی‌رغم میل باطنی به‌چنین کاری ناگزیرساختند. من مایل‌بودم که احترامات لازم را دربارهٔ مبلغین مزبور مرعی بدارم ، تا مقامات عالیه محلی نیز درتعظیم وتجلیل آنان کوتاهی نورزند ؛ رئیس هیأت کاپوسنها که بسیار راضی وخشنود بنظر میرسید ، موافقت کرد که

من بالاتر ازهمکاروی جلوس کنم .

هنگامیکه من مشغول بجا آوردن مراسم احترام بودم، یکی ازاعیان دربار، درمقابل در ورودی، فرمان اعطایی شاهنشاه ایران را که من دردست خویش داشتم، بگرفت وهدایای تقدیمی را دریك سینی بزرك نقره تنظیم نموده درمقابل قدوم شاه (نایب السلطنه گرجستان) گذاشت، واو نیز فرمان را برداشته و بازکرد، آنگاه بـرای تجلیل وتعظیم ازتخت خویش بپا خاسته آنرا بلب خویش برد وروی پیشانی گذاشت وسپس بدست صدراعظم داده جویای مندرجات مکتوب گشت؛ وبعد بابشاشت تمام وچشمان کنجکاو بهدایا نگریست. تحف تقدیمی اشیاء مختلفی بود از جمله :

یك ساعت بزرك قمری دریکجعبه نقره‌ای قلمزدهٔ مذهب یك قرابینه بلور سنگی درقاب نقره .

یکجعبه طلای میناکاری، که برای نهادن حبهای تریاك میباشد (تریاکدان)؛ واغلب اشراف واعیان، رجال و بزرگان ایرانـی معمولا هرروز چندیـن قطعه از این حبها استعمال میکنند .

یك جعبه جراحی که با مهارت شایان توجهـی تمـام قطعات آن تجهیز وتهیه گشته بود .

چاقوو کاردهائیکه دسته‌شان بسیارجالب توجه ومزین و آراسته بود.

صدر اعظم پس ازقرائت متن فرمان، مفاد آنرا کاملا آهسته به عرض پادشاه رسانید. بعدها شاه وشاهزادگان اظهارمیداشتند که، هیچوقت چنان دستورات صریح وموکد و افتخارآمیزی زیارت نکرده‌اند. تمام بزرگان واعیان دربارخطوط وحروف طلایی وحواشی مـذهب ومزین مخصوص فرمانرا تجلیل وتعریف میکردند. شاه امر کرد که سوادی از

آن بردارند اینست متن فرمان:

توصیف و تعریف فرمان

طغرای فرمان عبارتست از یک برگ درازکاغذ بطول دو پا و نیم، که پهنایش بسیزده یا چهارده شست میرسد؛ کلمات آن با آب طلا و جوهر لاجوردی و سرخ ومرکب سیاه نگاشته شده است؛ کلمات زرین را من باحروف درشت نشانداده‌ام(۱)،وعبارات متن راکه باحروف رنگین نوشته شده میان دو قلاب قرار داده‌ام. باید متوجه بود که درکلیه مکاتیب وفرامین شاهنشاهی که مصدر باسم خداوند میباشد، چنانکه در اعتبارنامه‌ها و گذرنامه‌های سیاسی نیز دیده میشود، نام خالق را با آب طلا مینویسند، واسامی پیغمبر وائمه‌را با جوهر لاجوردی مینگارند، واسم شاهنشاه را با مرکب سرخ تحریرمیکنند. ولی درمراسلاتی که نام خداوند درآنها درج نشده و همچنین اسامی هیچیک ائمه ذکرنگردیده، اسم پادشاه را با آب طلا ثبت میکنند، وهمچنین درمکتوباتیکه عنوان شاهنشاه بلافاصله بعد از نام الله گذاشته شده باشد، آب طلا، بکار میرود. منشیان و مترسلان فرامین شاهنشاهی را با آب طلابسیار ریزونازک وخوش نما، ومثل مرکب برشته نگارش میآورند. برای اینکار ابتدا صفحات زر را در روی قطعات سنگ مرمر مدتی مدیدمیسایند، آنگاه با یک خامهٔ موئین گرد طلارا جمع می کنند وهنگام نوشتن قلم‌را مثل دوات درمیان آن فرومیبرند. برای تحریر خطوط سرخ ورنگهای دیگرنیز بهمین ترتیب عمل میشود ومعمولا چنان مینماید که نامه باکلک موئین نقاشی گردیده، و هرگز باقلم نگاشته نشده است.

(۱) مقصود تصویر ترجمه فرانسه است.

هو الله سبحانه [۱]

سپاس وستایش خداوندی را [پادشاهی
مرخدایی را] که برتر از همگانست .

بنام ایزد بخشاینده بخشایگر (بسمله ـ ٤)

[. . . نبوی ـ ۳]

یا محمد یا علی

مهر : حکم خداوند راست[۲]

اعانت از خداست

بنده سلطان کشور (وجود)

عباس ثانی ۱۰۵۹

حاشیه مهر : در قسمت بالا ـ خداوند مرا بس است

دراطراف مهر : هرکس محب علی نیست ، ولو هرکی است ، حتی
نفس من ، محبوب من نیست .

هرکس سر بآستان علی نباشد ، ولو فرشته باشد ، سرش زیر
خاك آستان آنحضرت باشد .

در قسمت راست فرمان ، در صدر :

عباس دوم ، پادشاه پیروز ، خداوند جهان ؛ سلطان شجاع ازاعقاب
شیخ صفی وموسی ، وحسن . سئل سوزیمی (من میگویم)

علی . . . . حسن . . . . حسن . . . . علی

محمد . . . . جعفر . . . . موسی . . . . علی

---

(۱) به نسبنامه ائمه اثنی عشر مراجعه فرمایند (شاردن)

محمد . . . علی . . . حسن . . . محمد

فرمان علی‌الاطلاق صدور می‌یابد :

بیگلر بگیان [استانداران ٥] شیر صولت و دستان صفت (٦)، شاهان تهمتن رشادت اردوان (٧)، صورت‌نواب فریبرز عظمت ، کشور گشایان ، پیشکاران حلال(٨) مشکلات ، عطارد آستان، (٩) مستأجرین ابواب امپراطوری (مدیران کل گمرکات) خاقان (١٠)، محصلین‌مالیات؛ نگهبانان راههای بزرك ، ومعابر [ایالات] بدانند که الان بصراحت تمام فرمان داده‌ایم عمده‌التجار(١١) آقای ریزن وشاردن، بازرگانان‌فرانسوی در انجام وظیفه ای که بعهده خویش گرفته‌اند ، برآیند ، و در اجرای احکام‌صادره اقدام کنند.ازهر نقطه‌ای‌ازممالك وسیع وبزرك‌امپراطوری‌ما، که‌ایشان‌هنگام‌عزیمت ویامراجعت عبور کنند، هیچگونه مالیات وحقوق وباجراهی،بهیچ‌عنوانی‌و باستنادهیچ نوع حق‌حکومتی،نه ازطریق‌ملاطفات خسته‌کننده، ونه‌بطریق تقاضاهای پرافاده (نه‌استدعا ونه مطالبه) ، مطلقا نباید از آنها خواسته شود . هیچگونه مانعی‌درراه‌اجرای طرحهای ایشان ایجاد نگردد، وهیچ قسم زحمتی برایشان پدید نیاورند، ولی همه گونه احترام‌وتجلیل‌مرعی،ومساعدت مطلوب، هنگام‌تقاضامجرادارند .و بمحض اینکه‌این«فرمان» بفرمان جهانمطاع خداوند جهان(صاحقران ١٥) بمهر خورشید فر (١٤) مزین ومنور ومشرف ومشروب (محیی ـ١٣) گردد ، وبطغرای‌معبود ومبارك اعلای بیهمتای همایونی آرایش‌یابد ، دارای‌اعتبار کامل،ومندرجات آن‌مطاع مطلق وبمثابهٔ یك‌حکم‌اعلای مافوق کل‌اشیاء ، مدام مورد استفاده حاملین فرمان بشمار میرود (١٦).

تحریراً فی شهر شوال‌المکرم ، سنه ١٠٧٧ هجریه مبارکه،صلحو

سعادت جاویدان نصیب پیروان(۱۲) هجرت مبارك است .

در اشرف (۱۸) شریف ، از استان طبرستان ، خداوند در رفاه وآبادانش بداراد .

(مهر صدر اعظم) : مهدی بن حبیب‌الله، آل حسین (۱۹) ✡

اول ـ در اصل آمده است : هوالله سبحانه . این یك جمله عربی ، وازقرآن‌است.هودراینزبان نام اصلی واساسی خداوند است ، نه کلمه الله ، که بمعنی اعلی و بسیار بلند میباشد . هو همان یهوه‌عبرانیان ، وبه معنی‌او، ومشار الیه میباشد . و نیز «او هست» ، یا « کسیکه هست » را میرساند، ودال بروجود موجود خود بخود ، (خداوند = خودش‌آمده) است . در قرآن ، در موارد بیشماری اینکلمه‌آمده است، وبنظر میرسد خلیفه ای که این کتاب را تدوین کرده (عثمان) ، به آیه سوم از فصل خروج (تورات) اشاره کرده ... « او (کسی که) که موجوداست‌و مرا فرستاده » .

مسلمانان کلمه « هو » را درصدر نامه‌ها، فرمانها ، احکام و تقریباً تمام نوشته‌های خویش درج میکنند .

بعضی اوقات«الله تعالی» را نیز بدان می‌افزایند که عبارت‌می‌شود: «کسیکه که هست (او) ، خداوند متعال است» . در زیر این کلمه مبلغی فاصله گذاشته ، ومقدار زیادی سفید باقی میماند .

ومدعی هستند که بدینطریق‌صفات خداوندی،یعنی نعوت‌و کمالات

* ـ شاردن ترجمهٔ فرمان (Les LetT res Patentes) را در متن کتاب درج نکرده است ، و ما آن را از روی تصویر ترجمه (چاپ هلند سال ۱۷۱۱) بفارسی بر گردانیدیم .

ذات الهی غیر قابل تقریر و هیچکس قادر به بیان آن نمی باشد . عبارتیکه در زیر این عنوان آمده و من بدینطریق ترجمه کرده‌ام. پادشاهی مرخدایراست»، از تورات فصل اول ، آیه هفدهم ، حکم با خداوند است ، اخذ شده .

دوم - مقصود از این عبارت : « حکم خداوند را است ، که ما فوق کل اشیاء است . » (الحکم لله تعالی ، مافوق کل‌اشیاء .) مقصود آنستکه خداوند همچنان‌مافوق‌میباشد؛ ومیبایستی اینجمله‌در ذیل‌فرمان درج میشد ، ولی ایرانیانرا رسم برآنستکه هیچوقت نام خداوند را در پای نوشته‌ای نمی‌نهند. همیشه در صدر ، در کنار ، محلی را که آنرا خواهند نوشت ، سفید میگذارند ؛ و برای این تشریفات اهمیت خاصی قائل میباشند، وعقیده دارند که اگر کسی این ترتیب را نقض کند، بمقام الهی کم‌اعتنائی کرده است. همین ملاحظات‌را درنوشته‌های قضایی واحکام حقوقی ، در عرایض ، ودر قرار دادهای عمومی، درباره نام شاهنشاه و وزیران عمده‌رعایت میکنند. هرگز (اسم) آنها رادر متن کاغذ نمیآورند بلکه در صدر ، در قسمت راست درج میکنند .

سوم - کلمه «نبوی»، بهمان دلایل مذکور در صدر نگاشته‌شده، و مربوط بذیل اعتبار نامه « هجرت مبارکه » است که برای گاهشماری اختیار شده ، وبافرار (هجرت) حضرت محمد از مکه بمدینه آغاز یافته و تاریخ مقدس (اسلامی) میباشد ، واز دورهٔ تبلیغ رسالت اینشخص که مسلمانان باحترام ویرا «منبی» مینامند شروع شده است(۱) .

چهارم - خوانندگانیکه اندکی با مذهب اسلام و آداب‌مسلمانان

(۱) آئین اسلام دیگر ادیان از جمله مسیحیت را قبول دارد ، ولی پیروان مذهب عیسی منکر پیغمبری شارع اسلام میباشند، وحتی آنحضرت را «متنبی» میخوانند.

آشنایی دارند، ازمفهوم این عبارت توحید (بسمله.) مطلع میباشند، چون تقریباً کلیه اعمال، وتمام کارهای مذهبی ایشان با اینجمله آغاز مییابد. استادان مطلع از السنه جرقیه، میگویند آنرا باید چنین ترجمه کرد: «بنام ایزد بخشاینده بخشایگر». در حقیقت کلمه «رحمن» عربی، که بخشاینده را می رساند، یکی از صفات خداوند غیر قابـل وصف است، وفقط هنگام صحبت از بخشایش الهی گفته می‌شود. کلیه مسلمانان معتقد هستند که اینجمله توحید متضمن اسرار بزرك ورموز عظیم، ومحتوی فضایل بیشماری است. (بسمله) مدام بر سر زبان ایشان میباشد. هنگام نشستن، بر خاستن، کتاب باز کردن، ابزاری را بکار بـردن، کلمه‌ای نگاشتن آنرا بر زبان میرانند.

فی الجمله مسلمانان عقیده دارند که بدون ابتدا ببسمله درهیچ چیزی توفیق حاصل نمیگردد (من لم یبدا باسمه فهو اقطع) تاکید می‌کنند که حضرت سلیمان وحضرت آدم علیهاالسلام پیش از آغاز هراقدامی بسمله می گفتند.

ابتدای هرفصلی مصدر ببسم‌الله‌است. واضح است که ایـن شیوه نیز از آغاز کارهای یهودیان ومسیحیان تقلید شده؛ آنـان (یهود)همیشه ادعیه خودرا چنین‌شروع می کنند. «یار ویاورما باشد، خداوندآفرینندهٔ زمین وآسمان» و دیگران (نصاری) هـم بدینطریق ابتدا میکنند: «بنام پدر، پسر، وروح‌القدس».

در موضع دیگر راجع بمهری که باین فرمان شاهانه زده شده و عبارتی که روی آن منقوش میباشد، صحبت خواهم کـرد. علامت

زیرین: نشان(۱)، یعنی علامت ، یا اثر نام دارد . کلیه سلاطین اسلامی در فرمانهای صادره چنین علامتی دارند ، و آنرا بطور کلی طغرا(۲) میخوانند ، که از ریشه عبرانی آمده ، ودراصل نیز همین مفهوم موجود است ، یعنی نشانیکه شامل نام وعناوین یك پادشاه مستبد میباشد ، وبا حروف درشت مخصوصی نقش میشود ، بدین طریق معلوم می گردد که طغرا غیر ازعلامات ورموزات ماست که فقط معمولا مشتمل بر نخستین حروف نام، وامضای مختصر(۳) است. طغرا(نگار) همچنین به نگارنده نشان، و نیز بهر کسی که درساختن آن تبحر دارد ، اطلاق میشود ، چون طرح آن کار ساده‌ای نمیباشد(٤) دراینجا (در تصویر) حروف طغرا را مرتب کرده‌اند، درصورتی که دراصل نشان، دنباله‌های حروفات (شکسته) بخامه نگارنده چنان ماهرانه ویکسان نگاشته شده، که همچون خطوط جداول نجومی وصفحه قطب نما جلوه میکند. تمام طغرا باحروف رنگین نگاشته شده . فقط کلماتی که خداوندجهان رامیرساند، وعباراتی که من فرمان علی الاطلاق صدورمییابد، ترجمه کرده‌ام، زرین میباشد، اصطلاحی که من خداوندجهان ترجمه کرده‌ام. دراصل صاحبقران است ، که کلمه بکلمه مفهوم خداوند قرانات سعدرا میرساند، همچنانکه ماملك تقدیر(٤) گوئیم؛ زیراقرانات عبارت ازمتقارن بودن چندین ستاره است درمنطقه البروج . برای اقتران برجیس و کیوان درصورت تثلیث که فقط دردویست وچهل سال یکبار واقع میشود، اهمیت بسزایی قائل میشوند قران عظیم‌تر ، یا نادر را اقتران دو ستاره در برج حمل میدانند ، زیرا این هیأت فقط درنهصد وپنجاه سال یکبار واقع

(۱) Nichan (۲) Togra (۳) Paraphe

(٤) طغرا خود فرمان را نیز گویند .

(٥) La Maître de la Fortune درب النوع بخت وطالع

میشود ؛ ونیز بسی عظیمتر،قران کلیه کواکب را دربرج مزبور میدانند، که فقط بفاصله هزاران قرون اتفاق میافتد. مدعی هستند که فقط دوبار این اقتران وقوع یافته، نخست در طوفان نوح، دیگری هنگام تسخیر تمام آسیا بوسیله چنگیزخان(۱) مشهور، پادشاه تاتارکبیر(۲)؛ ونیزاین قران همیشه علامت وحشتناکی بوده وطلیعهٔ بدبختی های بزرك بشمار میرود. این کلمات : سئل سوزیمی (۳)، عبارت ترکی قدیم میباشدکه هنوزهم درتاتارستان کوچك(٤) متداول است، و معنای حقیقی آن گفتار من یامن می گویم میباشد. ابتدا تیمورلنگ (٥) عبارت مزبوررا در اعتبارنامه‌های صادره از دربار خود، استعمال کرد، وپادشاهان ایران‌نیز آنرا نگهداشته‌اند، دوازده نامی که درمیان طغراست، عبارت ازاسامی ائمهٔاثناعشر، برحسب معتقدات‌ایرانیان جانشینان واقعی‌وقانونی حضرت محمد ص (٦) بشمار میروند.

٥ــ در ایران حکمرانان ببزرك و کوچك تقسیم می گردند. فی‌المثل ماد (آذربایجان)وگرجستان ازحکومتهای بزرك بشمارمیروند، ولی کرمان (۷) وکردستان ؛ (۸) کوچك میباشند.

بگلربك (۹) یعنی استاندار بحکام بزرك اطلاق میشود حاکم

(۱) Ganguiscon (۲) Le grande Tartarie (مغولستان)
(۳) Zels Ziuzoumis
(٤) Lapetite Tartarie (ترکستان روس)
(٥) Tamerlon
(٦) Mahomet ' نعوت حضرت وغیرها در اسامی انبیا و ائمه از طرف مترجم اضافه شده است.
(۷) Caramanie
(۸) Gedrosie (؟)
(۹) Begler - Beg

کوچك را خان (۱) نامند . همچنین حکام بزرك را ارکان دولت (۱) خوانند ،که بمعنی اعیان امپراطوری است واز ارکی (۳) عبرانی بمعنی شاه آمده وعلی الظاهر یونانیان عنوان آرکونت(٤)رااز آن ساخته‌اند ، که مقامات عالیه غیر نظامی را درجمهوریهای خود چنان میخواندند ، و آرشی (٥) در زبان فرانسه در کلمات آریشماندریت وآرشی دیاکر (٦) از آن آمده است .

٦ ـ دستان ، تهمتن و فریبرز نام های قهرمانان باستانی ایرانیان میباشند ، ویا ممکن‌است موجودات ماوراء الطبیعه وعظیم (۷) عهدقدیم باشدکه بوسیله افسانه وداستان پدید آمده . این قهرمانان آلکید(۸) وتزه (۹) ایرانیانست، وهمچنانکه آلکید یونانیان‌دارای نام‌های بسیاری بوده، قهرمان‌ایرانیان نیز باسامی بسیارخوانده شده،مشهورآن، که‌همیشه برسرزبانهاست، رستم میباشد .

۷ ـ اردوان نام یك دیو یا قهرمان باستانی است که سر تا سر آسیارا بگشود وپایتخت امپراطوری خویش‌را در ایران قرار داد . در تواریخ ایرانی هیچ‌گونه شرحی درباره کارهای وی دیده نمیشود ، ولی در داستانها تعریفات بیشماری ازفتوحات واعمال وی‌نقل میشود که کاملا

(۱) Kan

(۲) Arkondoulet (ارکان جمع رکن نیز هست)

(۳) Arki

(٤) Arkontes

(٥) Archi

(٦)Achimandrite(مطران نوعی‌ازدیرهای یونان)،Archidiacre (رئیس شمامسه)

(۷) Geans

(۸) Alcides

(۹) Thesées

افسانه است .

۸ ـ در اصل «گره گشای هر گونه گره‌ها» است .

۹ـ درهیچ جای جهان مردم به‌قدر ایرانیان ساده‌لوحانه بموهومات احکام نجومی عقیده ندارند، درموضع دیگر در اینمورد بحث خواهم کرد، ودراینجا بذکر این نکته‌اکتفا میورزم که ایرانیان اهل‌قلم و کتاب وتحریرات را به مرکور که عطارد نامند، منسوب میدارند ومدعی‌هستند متولدین دوره این کواکب ، دارای فکری باریك ونافذ وروشن ودقیق میباشند.

۱۰ ـ خاقان نام پادشاه باستانی چین است ؛ درسرتاسر مشرق ، هیچ نامی اینقدربسیارمورد تعظیم و تجلیل قرارنمیباشد . از قراریکه میگویند ، بنظرمیرسد این پادشاه درصلح وصفا سخت مشهورو بویژه در عدل‌وداد تشکیلات‌دقیقی داشته‌و کمتر بتجهیزات‌جنگی وسپاهیان‌میپرداخته. پادشاهان مشرق زمین عنوان خاقان برای خود اختیار میکنند ، همچنانکه‌امپراطوران روم خویشتن‌را سزار(قیصر) میخواندند ونیزاین لغت درفارسی‌همان مفهوم اوگوست(همایون) زبان‌فرانسه را دارد ، زیرا هنگامیکه‌ایرانیان‌قصد بیان یك چیزبزرك وشاهانه را دارند ، میگویند خاقانی است . اینست پایان طغرا، وتصورمیکنم دیگراشکالی درفهم آن و درك مضمون و معنای خود فرمان موجود نباشد ، اگرچه مشحون از مجازات و کنایه واستعارات است .

۱۱ ـ اصطلاحاتی که من گل سر سبد بازرگانان (عمدة‌التجار) ترجمه کرده ام ، مفهوم زبده ، عمده وبرگزیده ، یا اعلی را میرساند . ایرانیان این لغت (عمده) را دربارهٔ همه‌گونه اشخاص ، رجال ، وزیران

(مختار) خارجی ، بازرگانان وحتی اهل صنعت نیز بکارمیبرند .

۱۲ ـ در فارسی نه از طریق ملاطفات خسته کننده ، ونه از راه تقاضاهای پرافاده است .

۱۳ـ لغتی راکه من جانبخشیدن ترجمه کرده ام ، دراصل آبیاری کردن است . (مشروب ، محیی)

۱٤ ـ عبارت « عنوان اعلی و بموجب » بهیچوجه در اصل فرمان وجود ندارد ؛ ومن آنرا بجای این جمله ازخود آورده ام: «مهراعلای مهرمانند » .

۱۵ـاین کلمات مربوط بعبارت «فرمان‌مطلق‌صادرمیشود »است. که درپائین‌طغرا آمده،بدینشکل: «فرمان‌خداوندجهان» نخستین‌بارتیمورلنك این عنوان‌پرتکبروتفرعن آمیزرابکار برده‌است ، بعقیده پادشاهان‌اسلامی عالی‌ترین‌عنوانی که‌میشود برای‌یك‌سلطان‌مستبدقائل‌شد،همینست. ایرانیان بجای‌آن صاحبقران ،یاصاحبقرانی‌مینویسند،که بمعنی خداوند پیروزی است ، وبتقلید دومینوس ساباوت (۱) کـه متداولترین نام مقام الوهیت در میان عبرانیانست ساخته شده . سلطان عثمانی وپادشاه هندوستان‌نیز بمانند شاهنشاه ایران آنرا درعناوین خویش استعمال میکنند . هریك ازاین سلاطین ادعـادارد، که لقب (صاحبقرانی) منحصراً متعلق باو ، و عنوان پرافتخاروی است ، ممکن است آنرا به « صاحب‌قرن » نیزترجمه کرد،ولی‌ترجمه‌دیگر روشن‌ترومفهوم‌ترمیباشد،و بیشتر تفرعن مسخره آمیز رامکشوف میسازد . میگویند که‌عناوین‌مجلل‌ومطنطن ازتاتارهابایرانیان آمده ، واینك نیزمورد استعمال میباشد ، وپیش از(ایلغارمغول وتاتار)

(۱) Dominus Sabaoth

هرگز چنین القاب وعناوینی درمیان سلاطین اسلامی وجود نداشته، ولی همه کس، بخصوص پادشاهان اسناد ومراسلات خود را ، مانند رومیان، « فلانی بفلان » (با عناوین والقاب کذائی) عنوان میکنند .

۱٦ـ درموضع دیگر راجع بشیوهٔ گاهشماری ایرانیان بتفصیل بحث خواهد شد ، ودراینجا برای فهم تاریخ باین بسنده میشود که ، شوال دهمین ماه سال قمری است، واعراب برای تمام ماهها صفاتی قائل شده اند، فی المثل نخستین را مقدس (محرم الحرام) هفتمین را قابل ستایش (رجب المرجب) ونهمی را مبارك (رمضان المبارك) ، و بشوال نیز لقب مکرم داده‌اند. مقصود ازهجرت مبارك ، خروج حضرت محمد ازمکه معظمه ، یا بقول مسلمانان ازمیان بت پرستانست . هجرت ، فراروخروج میباشد وعین مفهوم خروج ومهاجرت عبرانیانرا میرساند ، ومسلماً عمرهنگام وضع تاریخ اسلام این نکته رادر نظر داشته است؛ مکه ازتمام بلاد عربستان بیشتر بت داشته ومرکز آئین بت پرستان بوده است .

۱۷ ـ دراصل «هم هاجر» وجود دارد ، که مقصود مهاجرین با آن حضرت است .

۱۸ ـ متذکرشدیم که اعراب برای ماهها صفاتی قائل میباشند . ایرانیان نیز شهر های عمده خـود را نعوتی قائلند : اصفهان و قزوین دارالسلطنه خوانده میشود . کاشان دارالمومنین، قندهار دارالامان، اشرف مشرف نامیده میشود ، چون شاه عباس کبیر کاخ معظم وبا شکوهی در این شهر بنا کرد، وهنگام توقف درمازندران غالب اوقات در آنجا اقامت داشت . این ایالت رادراسناد عمومی، دراداره کل محاسبات (خزانه‌داری) ودردیوانخانه طبرستان نامند ،ولی درزبان محاوره ای مازندران گویند.

معنی این اسم موضع یا محل تبر است . چون این ایالت مشحون از جنگل است ، لذا ایرانیان آنرا چنین خوانده اند ؛ زیرا کثرت جنگل مستلزم تبر بسیار برای قطع اشجار است . ضمناً متذکر میشوم که ایرانیان هرگز از امپراطوری خود بدون اضافه کردن عنوان مجللی یاد نمی کنند ، فی‌المثل ممالك مبارکه ، ممالك مسعود ، ممالك وسیعه ، چنانکه در فرمان نیز مشهود میگردد .

۱۹ ـ اثر مهر ، که در ترجمه فرانسه ، درزیر تاریخ آمده ، (در اصل در ظهر فرمان ، ولی همچنان در پائین منقوش است . این خاتم نخست وزیر میباشد ، که محمد مهدی نام داشت . ایرانیان هیچوقت در مهرهای خویش ، مقام و عنوان خود را ، که هویت آنهارا مشخص سازد ، بهیچوجه ذکر نمی کنند . من فقط صاحبمنصبان اداره کل محاسبات (خزانه داری) را دیده‌ام که دارای خاتم عنوان ومقام دار میباشند ولی آنرا تنها در کار های (اسناد) دیوانی خود ، بکارمیبرند ، نه در مواقع دیگر ؛ ضمناً بایستی بیاد داشت که مشرق زمینیان خاتم یا مهرهای گوناگونی دارامیباشند. درمهر فقط نام خود ، وبرسم عبرانیان اسم پدر را ، که بمنزله عنوان وشهرت میباشد (ابن سینا ، ابن راشد) ، ودرصورتیکه اولاد حضرت محمد ، از طریق حضرت فاطمه باشند ، نژاد خویش را نیز مذکور میدارند . مسلمانان را جز انتساب بخانواده ختمی مرتبت ، هیچگونه اشرافیتی موجود نیست .

علاوه برفرمان شاهنشاه ایـران ، من سفارشنامه مخصوصی نیز از خوانسالار سلطنتی همراه خویش داشتم ، وتصمیم گرفتم که آنرا نیز بنظر نایب‌السلطنه برسانم ، چون برایم مسلم بود که تاثیر این توصیه نامه از خود فرمان بیشتر خواهد بود ، ودرحقیقت هم اینطور شد ، وبعد ها برایم

معلوم گشت که تمام احترامات وتجلیل وتکریمی که در بارهٔ من در شهر تفلیس مبذول داشتند ، نتیجه سفارشنامه مزبور بوده است ، اینک ترجمه آنرا نقل مینمایم :

«خدمتگزاران دوایر حکومتی ودولتی، مقاطعه کاران ومستاجرین شاهنشاهی ، صاحبمنصبان کشوری ، مستوفیان مالیه ، ومتصدیان طرق و شوارع، ازاطلاع برهویت جنابان آقایان شاردن و ریزن ، بازرگانان فرانسوی و گل سرسبد تاجران جهان ، مباهات کنند وبدانند که ایشان نوادر گرانبهائی مرصع باحجار کریمه ، شایسته گنجینه بندگان درگاه اعلی ، بحضور باهر النور اعلیحضرت همایونی ، ولی النعم زندگی ، عرضه داشته بودند واینك ماموریت دارند که بازهم امتعه نفیسه دیگری وارد کنند ، ونیز فرمان صریح برایشان صادرشده استکه مقاصد ومنویات بندگان درگاه اعلی را درکشورهای متعدد خویش(فرنگستان) لباس عمل بپوشانند . بازرگانان مزبورمفتخرند که فرمان همایونی ممهور بمهر اقدس اعلی برای انجام این قبیل امور، بنامشان صادرشده است . بنابراین دستور اکید صادر میشود که حضرات درهر مقام ومنزلی که تشریف داشته باشند ، بایستی مورد نهایت عزت واقع شوند وازهرگونه مساعدت لازم وضروری بحدوافر منتفع گردند .وهمچنین تاکید میشود که ازایرادهرگونه اشکالی ومطالبه واخذحقوقاتی بهرعنوانی، ازایشان مطلقاامتناع ورزند. زیرا این قبیل اقدامات سوء وناپسند نسبت بذوات معظم مزبور که مورد توجه وعنایت بندگان اعلیحضرت همایونی ، مالك نفوس بشری ، هستند ثمرات شومی ببارخواهدآورد . تحریراً فی شهرشعبان المعظم سال هزار وهفتاد وشش ازهجرت معظم نبوی .

درحاشیه چنین خوانده میشود .

« منظورازاین رقیمه معرفی حاملین فرمان قضا جریان همایونی است . » .

سجع مهرچنین میباشد : مقصود بن غالب مقبول خلایق .

۱ـ درمتن فارسی « به آگاهی ازدستورصادره مفتخرمیگردند» است . بزرگان ایران بصاحبمنصبان دون مقام ، بویژه وقتیکه این صاحب منصبان وابسته (تحت امر) آنها باشند ، چنین خطاب کنند . مقصود از اینکارآنستکه فرق شغل ومقام موجود فیمابین همیشه مراعات گردد ، و هیچوقت درارسال مراسلات این نکته فراموش نمیشود .

۲ـ لغتی راکه من « فرانسوی » ترجمه کرده‌ام ، دراصل فرنگی Frengui میباشد ،که اسم عامیست که ازطرف ایرانیان ، ودیگرمشرق‌زمینیان بمسیحیان اروپا ، متولد دریك قلمرومسیحی ، بجزمسکویها که آنانرا اوروس Urous خوانند ، اطلاق میشود ، و این لغت یا ازاسم فرانکوس Francus پادشاه گلها gaulois آمده ، یا از نام ملت فرانسه مشتق گشته‌است ، زیرا فرانسویان چنانکه سابقاً متذکرشده‌ایم نخستین ملت‌مسیحی اندکه بامسلمانان‌ارتباط‌تجارتی یافته‌اند(۱) . پرواضح است که اسم فرنك یا فرانك ، برای مسیحیان اروپا ، ازدوره جنگهای مقدس (محاربات صلیبی) متداول گشته ، وبدینطریق نام اتحادیه ای بوده ، نه اسم یك ملت . بعضی از نویسندگان فرانك را از ریشه عربی (فارسی) میدانند ، ومشتق ازفرهنك میشناسند .

---

(۱) جنوایی ها وونیزیها درارتباطات تجارتی با مشرق زمین ، ومخصوصاایران وترکیه خیلی ، یعنی چندین قرن‌مقدم برفرانسویان میباشند . (رجوع فرمائید، بجهانگردی مارکوپولو ترجمه ونگارش محمد، لوی عباسی طبع طهران)

۳ ـ لغتی راکه من (بفرانسه) گنجینه ترجمه کرده‌ام ، در اصل سر کار است که معنی درست آن رئیس کارو متصدی مخزن میباشد . شاهنشاه وبزرگان ایران در دولتسراهای خود ، کارگاههایی ازصنایع ـ گوناگون‌دارند ، و این موسسات راکارخانه می‌نامند ،که بمعنی کارگاه و یا مطلقاً آزمایشگاه (لابراتوار) است . این بنگاهها بمثابه نمایشگاه (صنعتی) دوك فلورانس ، یانمایشگاههای لوور (پاریس) میباشد . دراین مؤسسات استادان ماهری که خوراك ومنزلشان مادام الحیات تامین شده بکار میپردازند . مصالح ومواد کار را برایشان تهیه وتسلیم میدارند ، و برحسب مصنوعات نفیسی که صناعان مزبور فراهم میآورند ، بدریافت عطایا و یا مزد بیشتری نایل می گردند .

٤ـ جملهٔ «شایسته گنجینه بندگان‌همایونی» برای طمطراق آمده، چنانکه بگویند ، گنجینه اعلیحضرت همایون‌چنان انباشته ازگوهرهای کمیاب‌وگرانبهاست که‌چیزی شایسته مقبولیت درآن باشد پیدانمیشود. در انشاهای مترسلانه ایرانی درهرموضوعی‌ازاین قبیل اصطلاحات‌بسیار میآید ، فی‌المثل درمورد سفیری که نسبت بشاهنشاه مراسم تعظیم‌بجای آورده گویند : مشارالیه بپایبوسی بندگان اعلحیضرت همایونی تشرف یافت . همچنین هنگامی که بخواهند عظمت کار پادشاهی‌را بیان کنند ، مینویسند: «بندگان اعلیحضرت » همایونی باین کاربزرك اقدام‌فرمودند، این طرزبیان روح تفرعن مشرق زمینان‌رابخوبی نمایان میسازد .

بعقیده من این اسلوب انشاء از قرآن ، که بنظر مسلمانان کان فصاحت واقعی بشمارمیرود،اخذشده‌است . دراین کتاب ازاین‌قبیل‌جملات بسیار مشاهده‌می گردد: فی‌المثل هنگامی که‌از کارهای خداوندی‌صحبت

میشود ،«آثارملایك» گفته میشود. « ملایك آسمان وزمین را آفریدند»:
بعقیده مسلمانان این عبارت بهترین گواه قدرت الهی بشمار میرود ، زیرا
وقتی که ملایك صاحب چنان قدرتی باشند که دنیاهایی راخلق کنند پر -
واضح است که مخدوم آنها ، خداوند تعالی چقدرها قادر وتواناخواهد
بود. بعلاوه اکثرمشرق‌زمینیان درحقیقت هم بنده میباشند ، زیراسلاطین
مشرق نسبت بحیات وممات ، اموال ودارایی ، زن و بچه مردمان‌اختیار
(مطلقی) دارند . اما بجای اینکه از این اسلوب زندگی وحشت کنند ،
بدان افتخار مینمایند. حتی رجال وبزرگان نیزببندگی مفاخرت‌میکنند:
شاه قلی ، یا غلام‌شاه ، درایران بمانند عنوان مارکی در فرانسه است .

۵ ـ ولی‌النعمت را کـه من بفرانسه بخشندهٔ نعم دنیوی ترجمه
کرده‌ام ، اسم مرکب‌است ، ولی (والی، استاندار) نایب‌السلطنه مطلق -
العنانی را میرسانـد ؛ ودرمحل‌حکـومت همان اختیارات شاهنشاه‌را
دارد . ایرانیان شاهنشاه خود را ولی ایرون (ایران) خوانند ،که مقصود
جانشین‌واقعی ، نایب وولی حضرت علی‌علیه‌السلام میباشد ؛ که خداوند
سلطنت تمام جهانرا بعدازفوت حضرت محمد به وی بخشید . نعمت ، از
انعام می آید که هدیه وعطیه، و مرحمت مادی را میرساند . بـدینطریق
کلمه «ولی‌النعمت» که‌ایرانیان‌اکثراوقات هنگام صحبت ازشاهنشاه آنرا
برزبان میرانند ، این نکته‌را میرساند که اعلیحضرت جانشین ایزدتعالی
و بخشنده تمام نعمات بجهانیان و وسیله ایست که آسمان بـدست وی
عطایای خودرا بزمین مرحمت میفرماید .

۶ ـ در اصل فارسی عبارت « مبارك نشان » موجود است .
گفته‌ایم که در طغرا اسامی ائمه‌اثناعشر ، جانشینان‌حضرت پیغمبر نگاشته

شده و آن(نشان مبارك‌را) طغرای مقدس خوانند .

تعریف تشریفات دربار نایب‌السلطنهٔ گرجستان

طی مراسم تعظیم وسلام ، من کلمه‌ای بحضور نایب‌السلطنه‌عرض نکردم، وایشان نیزفرمایشی ننمودند (۱) . لحظه‌ای بعد از انجام تشریفات لازم، شاه گرجستان نصف قرص نان بزرگی را که در جلوش بود در بشقابی طلا توسط خوانسالار خویش برای من فرستاد و بوسیلهٔ‌اوخیر مقدم گفت. کمی بعد از اوضاع جنگهای ترکیه ولهستان استعلام‌فرمود. در وهله دوم دستور فرمود از شراب مخصوص خود ، در قدح مشخص خویش برایم لطف کردند .

شراب‌شاه‌درظرف‌زرین‌میناتشان‌بزرگی قرارداشت،قدح مخصوص وی‌نیز طلاومزین‌بزمرد ویاقوت بود. یکی ازاعیان دربارکه شراب برای ما میریخت، از طرف نایب‌السلطنه ابلاغ داشت‌که : « بحد اعلی واوفر بخوریم و بنوشیم ومتلذذ شویم ». در مرحله سوم بازهم شهنواز خان‌ما را مشمول لطف وعنایت خویش قرار داد : یك قسمت ازکباب مخصوص خود را که عبارت از قرقاول و کبك وقطعه مرالی بود برایمان ارسال داشت وابلاغ کرد که :«شراب باکباب‌شکار بسیار مطبوع ومناسب است» با وجود اینکه خودشان قبلا تأکید فرمودند ، که در شرب مسکرات ما را در فشار نگذارند .

من در مقابل اینهمه لطف و مرحمت مراتب سپاسگزاری عمیق خود را بدون اظهار مطلبی ، ابراز میداشتم . کاپوسنها نیز بهمین منوال

(۱) معمولا سفیران ووزیران مختار در آغاز شرفیابی نطقی ایراد میکنند، در اینجا شاردن متذکر می‌شود که چنین تشریفاتی بعمل نیامد .

رفتار میکردند. در میان ایرانیان رسم چنانست که در مقابل این قبیل مراحم والطاف ملوکانه هیچوقت حرفی بزبان نمی آورند (۱).

دیگر نمیخواهم بیشتر از این در باره نظم و نسق، تجمل وشکوه این ضیافت شاهانه شرحی بنویسم، وفقط همینقدرمیگویم که درسرسفره مبالغی از انواع واقسام گوشت، و اغذیه خالی ازگوشت دیده میشد که این اخیر برای بطریق واسقف اعظم تهیه گردیده بود، چون روحانیون مزبور در تمام عمرخوداز اکل خوراکهای گوشتی مطلقاً امساك میکنند. بعد از سه ساعت که صرف خوراك طول کشید، ازسرسفره (۲)برخاستیم؛ مدعوین دیگر مدتی قبل کنار رفته بودند، معهذا از صرف کباب سیر نگشته بودند. ما بهنگام خروج کرنش وتعظیم عمیقی نسبت بمقام نیابت سلطنت بجای آوردیم ، ایشان نیز یکبار دیگر توسط یکی از اعیان حضور بما خوش آمدید، فرمودند واو را مأمور کردندکه مارا تا منزل مشایعت نماید .

در چهاردهم ، دو تنك شراب با دوعدد قرقاول وچهار کبك، برای من ارسال داشت ، یکی از نجبای دربار که تحفه مذکور را آورده بود، اظهار داشت که از طرف اعلیحضرت مأموریت دارم استعلام کنم که : «آیا چیزی لازم ندارید؟ وآیا کاپوسن‌ها مواظب حالتان هستند؟ وبعلاوه اگر از شراب اعطایی خوشتان می آید ، دستور داده شودکه همه‌روزه

---

(۱) مقایسه شود با آداب ایرانیان درعصر ساسانی ، که درکتاب تاج باخطمشروحاً بیان گشته است .

(۲) شاردن میز نوشته است ، مترجم برای تطبیق کامل مطلب با مفهوم فارسی آن سفره ترجمه کرده است .

از آن تسلیم آبدارخانه شما شود ، من در جواب نجیب درباری عرض کردم که تمنا می کنم بعرض سلطان برسانید ، خاطر مبارکشان ازجانب ما کاملا آسوده باشد . » میزبانان من از هرحیث مواظب حالم میباشند وما شراب اعطایی اعلیحضرت را باکمال امتنان بسلامتی ایشان خواهیم نوشید » . این شراب باندازه‌ای عالی وخوب بود که ازفرط قوت نمیشد نوشید ؛ ما با مشروب مزبور شام باشکوهی ترتیب دادیم وازیك جراح لهستانی و دوشخصیت سریانی نیز که دردربار گرجستان مشغول خدمت بودند ، دعوت بعمل آوردیم .

تعریف وتوصیف مراسم عروسی دربار گرجستان

در شانزدهم ، شاه گرجستان مرابجشن عروسی خواهر زاده‌خویش که در دربار برگزارشده‌بود دعوت کرد . درساعت پنج ، من بهمراهی رئیس هیأت مبلغین وراهب رفائیل بدربار شتافتم . جشن در تالار بزرك که روز یکشنبه پیش در آن صرف ناهار شده بود ، برگزار گشته بود . من خیلی اشتیاق داشتم که‌مراسم مزبور را تماشاکنم، ولی‌مع‌التأسف سالن ازبانوان پرشده بود وفقط شاه واقربای نزدیك وی، وکاتولیکوس(۱) و اسقفها اجازه‌داشتند ، وارد تالارشوند .

باید متذکر شویم که این رسم ، یعنی افتراق زنان ازمردان‌پس‌از تسلط ایرانیان بر گرجستان ، بوجود آمده است ؛ والبته آداب مذکور فقط درشهرها رعایت میشود ، درصورتیکه دردهات‌ونقاطیکه مسلمانان اقامت ندارند، چنین رسمی بهیچوجه رعایت نمی گردد ، وزنان بیحجاب میباشند ومجازند که بدون پوشانیدن صورت با مردان تکلم کنند .

(۱) Catholicos ، اسقف اعظم‌مسیحیان‌رادر گرجستان چنین مینامندوهمان‌جاثلیق‌است.

اما چون آداب و رسوم مسلمانان بیش ازپیش با آئین مردم
گرجستان توافق وسازش حاصل می کند ، بتدریج مسئله آزادی جنس
لطیف در این سرزمین بخاموشی میگراید وزنان گرفتار حبس وبند
میگردند. ضیافت عروسی درپشت‌بام کاخ دربار که دورتادور آن با
تختهایی بارتفاع دوگام وبعرض شش قدم محصور گشته بود، برگزارشده
بود. تراس را با چادر عظیمی که روی پنج ستون ببلندی بیست ودو گام
وبقطر تقریباً پنج‌شست افراشته شده بود ، پوشانیده بودند. سطح‌درونی
خیمه‌را بامنسوجات زروسیم‌بافت ، وپارچه‌های ارغوانی ومنقش بامهارت
ولطافت خاصی چنان آراسته بودندکه درپرتو اشعه مشاعل همچون
نقاشیها وگچ‌بری‌های رنگین جلوه می کرد. در وسط این تالار حوض
آب عظیمی دیده میشد. با وجود صولت زمستان ، آثاری ازسرما در
این دستگاه احساس نمیشد؛ زیرا کثرت انبوه مدعوین ازیکطرف و
مشعلها وچراغهانیها از طرف دیگر چنان ایجاد حرارت کرده بودندکه
من هنگام خروج از فرط حرارت احساس ناراحتی می کردم . سطح
پشت بام بافرشهای زیبا مفروش گشته بود، و در پرتو چهل‌مشعل‌عظیم ،
سرتاسر تالارکاملا روشن بود، چهار شعله ازمشعلها که نزدیك شاه بود
ازطلاو بقیه ازنقره درست شده بود. هریك‌ازاین‌مشاعل معمولاچهل‌لیور
وزن‌دارد، وضخامت قسمت پائین آن بپانزده شست‌میرسد، شاخه‌مشعل
بارتفاع یك گام ونیم‌است، در منتهاالیه آن روغندانی تعبیه شده‌که مملو
ازپیه خالص میباشد ونور ازدو فتیله‌که داخل آن شده است ، تشعشع
می کند. این‌قبیل‌مشعل‌ها بسیار پرنور وخوب میباشند.

مدعوین بروی تخت های اطراف پشت بام نشسته بودند ، پادشاه

درصدر مجلس، درروی تخت مرتفع مخصوصی که دارای سایبان مدوری بود، جلوس کرده بود. فرزند وبرادران سلطان درجانب راست، و اسقفها درطرف چپ تخت سلطنتی قرار گرفته بودند؛ داماد نیز در میان آنان دیده میشد. بنا بدعوت نایب‌السلطنه من و کاپوسنها بلافاصله بعد ازاسقفها نشستیم. دراین ضیافتِ بیش ازصد نفرشرکت داشت. سازندگان درقسمت پائین مجلس بودند. اندکی بعد ازنشستن ما، داماد با اسقف اعظم وارد گشت وبعدازجلوس وی، اولیاء واقربایش به وی تبریك گفته، هدیه ای تقدیم کردند، اکثرحضار ومدعوین نیز بنوبت همین مراتب را را معمول داشتند.

این تشریفات یکنوع مراسم مذهبی بشمارمیرود، وتقریباً نیمساعت طول کشید. هدایاوتحف عبارت بودازمسکوکات زروسیم وفنجانهای نقره. من مخصوصاً توجه داشتم که ببینم مجموع مبلغ این تحف بچه میزانی میرسد، اما چنانکه من توانستم تقویم کنم من حیث‌المجموع بیشتر از دویست اکو نبود.

تعریف وتوصیف پلو وچلو

دراینموقع صرف شام بدین ترتیب آغازگشت. ابتدا در مقابل مدعوین سفره ها راگستردند، بعلاوه روی سه دست نیمکت نیزخوان نهادند، پهنای سفره ها بعرض تختهای تراس بود. آنگاه نان آوردندکه سه قسم بود: یکی مانند کاغذ نازك(لواش)، دیگری بضخامت یك انگشت (نان بربری)، سومی قرصهای کوچك شکری بود. قطعات گوشت در ظروف سیمین سرپوشیده‌ای قرارداشت؛ چنین بشقابهای‌عمیق بزرك درفرنگستان

پیدا نمیشود ، وزن هریك ازاین ظروف باسرپوش پنجاه الی شصت مارك میباشد (دوازده تا پانزده کیلو گرم) . خدمه‌ایکه بشقابهای بزرك گوشت را میآوردند، آنها را روی سفره‌ایکه دم درگسترده شده بود ، میچیدند و آنگاه یکعده دیگر آنهارا جلوخوانسالارها میگذاشتند و آنها هم بشقاب های خورشتخوری را پر کرده تقدیم میهمانان مینمودند ؛ وابتدا برای شاهزادگان ، سپس برای طبقات دیگر میبردند .

معمولا نخست یکی ازگوشتها را برای همگان تقسیم میکردند وبعد دیگری را عرضه میداشتند، والخ . ضیافت درسه مرحله برگزار گشت و در هریك ازمراحل ، خوراك تقریباً شصت دستگاه از ظروف بزرك سرپوشیده مزبوردرمیان مدعوین توزیع گردید .

نخست پلوخورش بود که انواع واقسام گوناگونی از آن تهیه میشود، فی‌المثل زعفران پلورا بادارچین وشکردرست میکنند که اصفرمینماید، انارپلورا باعصاره انارتهیه مینمایند وکاملاسرخ بنظرمیرسید . اماپلوسپید عالی ترین و طبیعی ترین خوراکی است که ازبرنج تهیه میشود وبسیار مطبوع میباشد ، وبطور کلی خوراك پلو برای غذا فوق‌العاده مناسب و بغایت لطیف وسالم است .

درو هله‌دوم خوراکهای مختلط متنوع مطبوع وتندی درمیان مدعوین تقسیم گردید . درمرحله نهائی نوبت کباب بود . در هرسه وهله ماهی و تخم مرغ وسبزیجات نیزوجود داشت ، واینها را برای روحانیون درنظر گرفته بودند . امابرای ماازهرگونه اطعمه عرضه میداشتند . نکته‌شایان

(۱) Marc ، هرمارکی معادل هشت اونس (Once) است که یك شانزدهم لیور (Livre) میباشد، و۵۹ر۳۰ گرم است ، بنابراین هرمارك دویست وچهل وهشت گرم خواهدبود.

توجه نظم وانتظام ، سکوت و آرامشی بود که مدام درسرسر سفره برقرار وحکمفرمائی داشت ؛ چنانکه هریك از نظار وحضار وظایف و کارهای خود را بدون تکلم باکمال دقت انجام میدادند . ولی سه فرنگی که درسر يك ميز نشسته بودند بیشتر ازصد وپنجاه نفر مدعو دیگر سر و صدا راه انداخته بودند .

معجزه شاخ کرگدن

علاوه برنظم ونسق و آرامش خارق العاده ، در این مجلس موضوع شایان توجه دیگر دستگاه بوفه (اشکاف ظروف آلات غذاخوری ۱) بود . دراین دستگاه درحدود دصدو بیست عدد قدح شراب ، فنجان ، جام وشاخ ؛ وشصت تا تنك و دوازده دانه سطل کوچك دیده میشد . سطلها نقره ناب بنظرمی آمد ، تنگها و و بغلیها طلای صیقلی ویا اینکه مینانشان بود ، جامها و پنگانها بعضیشان طلای صیقلی ، وبرخی دیگر زرین نشان ، وعده ای جواهر نشان وتعدادی نیز نقره فام بود . شاخها را هم مثل فنجانهای گرانبها آراسته بودند ،حجم این قبیل جامهای طبیعی گوناگونست ، ولی بطور کلی بارتفاع هشت شست وبه پهنای دو . درقسمت دهانه است ، وبسیار صیقلی و سیاه وشبه گون میباشد .

شاخهای شراب معمولا مال گاو نر وقوچ است ، اما عده‌ای هم متعلق بجانوران وحشی و مخصوصاً کرگدن میباشد (۲) . استعمال و

(۱) Buffet بوفه‌را بتلفظ روسی یاآلمانی بوفت نیزمیگویند . اشکاف لغتی‌است روسی که آن نیزدرمیان مردم معمول است .

(۲) درحاشیه شاردن‌آمده است که : برحسب روایات شرقی ، جامهایی که ازشاخ دماغ کرگدن ساخته میشود ، بطورمعجزآسا سموم را نشان میدهد .

تزئین اینگونه جامهای طبیعی درتمام اعصار میان مشرق زمینان معمول ومتداول بوده است .

تعیین طول مدت ضیافت برای من مشکل میباشد ، زیرا در نیمه شب ما مرخص شدیم ، در صورتیکه هنوز کباب توزیع نگشته بود . در این مجالس خوراك را با شراب آغاز نمیکنند ، بلکه درمرحله سوم غذا است ، که شرب مسکرات بطور حیرت آوری جریان پیدا میکند ، جامهای شراب بسلامتی حضار بشرح زیر خالی وپرمیشود : ابتدا هشت فنجان‌لبریز که همه شان از حیث حجم مساوی میباشند ، تقدیم اطرافیان شاه میشود ، چهاربرای سمت راست ، و چهاردیگر برای جانب چپ ؛ آنگاه همه این هشت نفربپا می‌خیزند وتا لحظه‌ای که جام خود رابسر نکشیده‌اند ، همچنان سرپا می‌ایستند ، در اینموقع ابتدا راستیها جرعه خود را در آن واحد خالی میکنند ، سپس نوبه بچپیها میرسد ؛ و بعد ازانجام‌این‌مراسم هرهشت نفرسرجای خود می‌نشینند . پس‌ازاین عده ، نوبه هشت‌نفردیگر که بلافاصله درجوار گروه نخست جایدارند ، میرسد و همان فنجانها را لبریز کرده بدسته دوم میدهند الی آخر ، تا اینکه دوباره دوران تجدید واز اول آغاز میشود . اما دردوره تازه با جامهای بزرگتری همین حرکات‌بترتیب مذکورتسلسل پیدا میکنند . رسم کشور چنانست که بسلامتی بزرگان در مراحل بعدی با جامهای بزرگتری بنوشند . این عادت‌از آنجا پیداشده است که میزبانان میخواهندمدعوین را بدین ترتیب بالزام باحترام اعاظم ، بیش ازپیش مست وخراب وکاملا ازخود بیخود کنند . درست دوساعت تمام بود که بشرح مذکور ، تمام حضارمشغول خوردن شراب بودند ، وبعد از رفتن من ، چنانکه اطلاع

پیدا کردم ، همچنان تا سپیده صبحدم جریان داشته است . جامهای اولیه بزرگتر از قدح معمولی نبود ، ولی فنجانهایی که هنگام خروج من از مجلس خالی میکردند سه نیم سیتیه☆ حجم داشت ، اما هنوز اینها جامهای متوسطی بشمار میرفت . کاپوسنها و من از شرب مسکرات معاف و مستثنی بودیم ، و در حقیقت اگر قرار میشد که من نیز باحضار همکاری کنم ، در همانجا جان بجان آفرین تسلیم میکردم (۱)، ولی پادشاه ما را مشمول عنایات ملوکانه ساخته ، دستور داده بود که از نوشیدن جامهای سلامتی معاف کنند . در جلو ما شراب (۲) و آبخوردن و یك فنجان طلا گذاشته بودند ، وفقط هنگامیکه ما خودمان میل داشتیم ومیخواستیم ، پنگان را پر میکردند. موقعی که ساعت شرب مسکرات بسلامتی حضار فرارسید، صدای بهم خوردن استکانها و جامها وطنین جرنك و جرنك بلند گشت ؛ این سازو آواز بی نهایت مدعوین را خوش می آمد ، اما من بهیچوجه لطفی در آن مشاهده نکردم ، و بلکه همچون یك آهنك خشن و ناسازگاری برایم جلوه مینمود .

بطریق بنواختن پیانو پرداخت

پادشاه که کاملا سرحال وغرق نشاط گشته بود ، برئیس هیأت مبلغین مسیحی دستور داد که کسی را بفرستند ، تا پیانو (۳) را بیاورند و بنواختن آن بپردازد . بطریق وهمکارش علی الظاهر تعلل میکردند ، ولی از خوف خشم وغضب نایب السلطنه بالاخره دراجرای دستور کوتاهی ننمودند . بطور

(۱) یکی از موثقین بمشی این سطور حکایت کرد که چهل سال قبل بچشم خود دیده است که یك نفر گرجی در تفلیس مشکی پر از شراب را که بر دوش خویش داشت ، درحال حرکت طی یك مسافت قلیل خالی کرد !

(۲) در مجموعه رباعیات منسوب بخیام آمده است که : خیراب چرا شراب میخرانندش

(۳) شاردن **Ddinette** نگاشته ، که درحقیقت پیش آهنك پیانو بوده است ، ولی بعدها این دستگاه اخیر جای آنرا اشغال کرد .

☆ **demi-Setier** = معادل ربع لیتر است.

کلی محظور عمده حضور من در مجلس بود ؛ زیرا رئیس آباء مبلغین بیم آنرا داشتند که مبادا این داستان توسط من عیان شود ، و موجبات افتضاح ایشان فراهم گردد، زیراساز زدن چنین شخصیت عالیمقام روحانی در حضور یك سلطان مسلمان ودر مقابل گروه عظیم زندقه وکفره ، و بالاخره مقامات دینی ودنیوی ، دریك مجلس عیش وعشرت در میان عده‌ای مست وخراب کاملا زننده وزشت میباشد . دستگاه موسیقی در وسط تالار(تراس) قرار داده شد وسلطان دستورداد که جناب بطریق هم بزند وهم بخواند . رئیس هیأت مبلغین ابتدا نغمات مذهبی خواند (۱) ولی‌چون این سرودها مطبوع طبع سلطان نبود لذا یك سلسله الحان و آهنگهای درباری‌بزبانهای ایتالیایی واسپانیولی‌ترنم کرد . اصولادستگاه موسیقی چنانکه باید وشاید کوك نشده بود ، معهذابطریق پیر وفرتوت علی‌رغم میل‌وخاطر خود با اکراه واجبار ، با زحمات زیاد بنا بامر سلطان قریب دوساعت تمام با آن ور رفت. دراینموقع خوانسالارنایب‌السلطنه که مسلمان مادرزاد (۲) بود ، بمن نزدیك گشته ، سؤال کرد : آیا درآئین شماسازوآوازمشروع ومجاز میباشد ؟ من پاسخ مثبت‌دادم، ولی او اظهار داشت که درمذهب اسلام این چیزهاکاملا حرام و ممنوع است (۳) قریب نیم ساعت من با خوانسالار در اینموضوع مشغول بحث ومذاکره بودیم وبالاخره معزی‌الیه ناگزیر گردید که قول مرا تأیید و تصدیق بفرماید. علی‌رغم احکام‌شرع اسلام اینك درسرتاسر ایران مدتی

(۱) Magnificat ‘ Te Deum Tantum ergo

(۲) مقصود آنست که گرجی و«ینگی مسلمان» نبود .

(۳) معهذا صوفیه که سلاطین صفوی نیز ازمیان آن گروه برخاسته‌اند همیشه بسماع و طرب میپرداخته اند.

مدید است که سماع وطرب معمول ومتداول میباشد. آنگاه شخصیت مزبور این نکته را متذکر شد که باوجود همه اینها، سماع وطرب توسط یك مقام روحانی که موظف بستایش الهی است، ازمنکرات بشمار میرود. دراین حین یکی ازکشیشان گرجی نیز درهمین مقوله با راهب رفائیل ببحث وانتقاد پرداخت.

من ازمذاکرات ومباحثات آنها چیزی نمیفهمیدم، چون بزبان گرجی آشنانبودم وراهب مشارالیه نیزازترجمه وتوضیح مطلب خودداری می کرد؛ وبالاخره چنین گفت: کشیش گرجی دراین باره مشاجره مینماید که جناب بطریق باهمان آهنگهائیکه مربوط به گزاردن نماز وستایش خداوند در کلیسا است، اهل یك مجلس جشن وضیافت را نیز بلهوولعب وامیدارد. راهب رفائیل درخاتمه بیانات خوداضافه کرد که از سلطه وقدرت سلطان نسبت بآباء مبلغین بی نهایت مشمئز است، چنانکه فی المثل رئیس هیأت را درهرمقام ومکان مناسب ونامناسب بدلخواه خودبسماع وطرب وامیدارد؛ اما بالاخره چاره‌ای در دست نیست زیرا هرگونه فعالیت وامور مربوط بهیأت در سرزمین گرجستان فقط در ظل عنایات وتوجهات ایشان انجام می گیرد. پس از تحصیل مرخصی واداى احترامات عمیق ولازم چنانکه گفته‌ایم درنصف شب ما از دربار خارج شدیم. پیش از صدور دستور ترخیص ما، شهنوازخان وضع وحال پادشاه اسپانیا، خویشاوند خودرا استعلام کرد و بسلامتی ایشان جام جواهرنشان خودرا بسرکشید. آنگاه ازمن وکاپوسنهاخواست که ما نیزدرهمان جام گرانبها بسلامتی معزی الیه شراب بنوشیم. من نمیدانم که قصد او ازاینکار نمایاندن جاه و جلال خویش بود و یا اینکه تعزیزواکرام رئیس هیئات مبلغین را درنظرداشت،

که از اتباع سلطان کاتولیك شبه جزیرهٔ ایبری (اسپانیا) است .

تحقیق خویشاوندی اسپانیائیها باگرجیان

درهفدهم، یك موضوع تاریخی را باآباء کاپوسن در میان نهادم ، و دربارهٔ داستان خویشاوندی پادشاه اسپانیا و سلطان گرجستان، بتحقیق پرداختم؛

چنانکه معلوم است بسیاری از نویسندگان مدعی هستند که اسپانیولیها از ایبری (یعنی گرجستان) برخاسته‌اند(۱). مبلغین مسیحی توضیح دادند که کلمان هشتم(۲)، در مکاتبات خود با تهمورث ، موضوع خویشاوندی ویرا بافیلیپ دوم واخوت ایبریها و اسپانیائیها را بمیان آورد و از آن ببعد تهمورث و جانشینانش در اثبات این قرابت موهوم اصرار و ابرام ورزیده اند .

آباء کاپوسن حکایت میکردند که گرجیها ومخصوصاً نایب السلطنه بدینموضوع فوق العاده علاقمند میباشند و بدان مفاخرت و مباهات میکنند، فی المثل درنامه‌ای که پادشاه گرجستان بسلطان لهستان نگاشته است ، این مطلب با غلو خاصی بیان شده است .

من ترجمه این مکتوب راکه سواد آن توسط مبلغین مزبور بدستم رسیده، دراین کتاب درج میکنم، زیرا نامه‌مذکور یك سندشایان توجهی بشمار میرود که معرف غرور ونخوت عظیم وتقریباً لایزال گرجیهامیباشد؛ بعلاوه سلسله عناوین والقاب مفصل مندرجه در آن کاشف این حقیقت است که ملل مشرق زمین درتظاهر ودعاوی باطل خیلی بیشتر از اقوام دیگر مبالغه میورزند .

---

(۱) چنانکه معلوم است ، شبه جزیره اسپانیا را ایبری هم میخوانند وازطرف دیگر گرجستان‌را نیز مورخین باستان وجغرافیون قدیم ایبری نامیده‌اند .

(۲) پاپ مسیحیان که ازسال ۱۵۹۲ تا ۱۶۰۵ زعامت کاتولیکهارا داشته‌است .

روابط ایران بالهستان دردوره صفویه

« سپاس وستایش سرخدای توانای مطلق را که لم یلد ولم یولد ، وحافظ کل کاینات ومصون از هرگونه عوارض و آفات است ، بخشاینده مهربان نسبت بهمگان،اعم ازمردگان وزندگان وحاکم مطلق برسرنوشت بزرگان وکوچکان است . اعلیحضرت قدرقدرت پادشاه گرجیان ، لیك تیمریان ؛ لیستامریان ، لی ثیان ، می زیکلوثیان ، شیویان ، شی ووراثیان، سوانیان، اوسیان ، بواثیان ، چرکسیان ، توسیان ، پسی آن ثیان ، فی دیسیان ، ژالی بوثیان (۱)، ملل ومردمان ساکن اطراف واکناف جبال مرتفع ، و تمام ربع مسکون، آقای(۲)اقوام معظم ثلاثه ، وسلطان ارض اقدس (۳) ، ام البلاد جهان ؛ آنکه خداوند سلطنت ایبری ، موکرانی ، ساباثیان ، تریالیت، تاشیر، سومیت ، شیانشی ، شیانواند (٤)را بمیراث بوی رسانیده است ، که با قدرت مطلقه برسرتاسر آنان حکومت مسلم دارد ، نوادهٔ یسوع (٥) وداود و سلیمان ، مشمول عنایت یزدان . بهروز و پیروز برپیروزمندان، شکست ناپذیر،شاه شاهان ، اعلیحضرت شهنوازخان بشما ژان کازیمیر(٦)که غرق افتخارات میباشید ومیتوانید مردم را نیز شامل

---

(۱) Céorgiens' Lictimériens' Listamériens' Litien' Mésiulctien' Chéviens' Chévouratines' Suanes' Ossi' Buatiens Circassiens' Tusciens' Psianétiens' Fidiciens' Jalibusiiens.

(۲) Eristave که اصطلاح گرجی ومرکب eri یعنی مردم وTave زعیم ورئیس است نوشته شده ،

(۳) Saint Siege de Schette.

(٤)Ibérie' Mucarnie' Sabatian, Trialet' Taschire' Somette' Chianchie' Schianvande.

(٥) Jesus فرزند سیراخ Sirach ، مصنف یکی ازرسالات عهد عتیق که پیش‌از میلاد مسیح میزیسته دراصل شاردن Jcsse است .

(٦) Jean Casimir

عنایات خود فرمائید، آیت صلح وصفاو مشهور بتقوی هستید ، درظل قدرت ومرحمت الهی با فروشکوه وخوشبخت ومولود ساعت سعد ، دارای عظمت وجلال خارق العاده، خیر وکریم ازل وابد ، لایق بحق تخت وتاج وسلطنت، پیروز بر پیروزمندان ، نابود کننده دشمنان ، ماحی عظیم عاصیان ، سلطان مسیحی مادرزاد، پرورش یافته در محیط مسیحیت، مبارز وشجاع وجنگجوی، پادشاه وارث لهستان ، گوتی، واندالی ، لیتوانی، روسیه ، پروس ، مازووی (مسکوی ؟) ، لیونی، ساموِیان ، خیوی (کیف ؟) کراکوی (۱) وممالك وکشورهای بسیاردیگر ، آقای عالیمقام که شهرت وعظمتش چون اشعه آفتاب جهانتاب باقصای ربع مسکون رسیده ، بشما خطاب میکنم پادشاه بزرك لهستان ، سلطان بی همتا ، حکیم ومتبحر درعلوم وفنون ، شایسته هرگونه مدح وستایش ، دانای زیباترین زبانها ، درود فراوان برشما باد! باکمال صفای خاطر وازصمیم قلب عاطر خواستاریم که مدام خشنود وخرم باشید وازنعمت صلح وصفا ، رفاهیت وراحت بی پایان برخوردار گردید.

سپاس وستایش بیقیاس مرخداوند راکه خالق زمین و آسمان است ، وما را با وصول نامه هایی ازجانب جناب اجل اشرف ژان لزینسکی ، کنت لزینو، صدراعظم قلمرو مبارك ، نایب السلطنه پلنی علیا ، ازصحت وسلامت شما مطلع ساخته است . استدعای ما ازدرگاه کرامت نامتناهی ، آنست که ما را گاه و بیگاه از صحت وسلامت مدام و کامل آن جناب آگاه فرمایاد ؛ و ما مطمئن گردیم که شما از نعمات سعادت بخش صلح وصفا بیدریغ بهره مند هستید ، و ازراحت ورفاهیت کامل برخوردارمیباشید .

(۱) Pologne' Gotie' Vandalie' Lithuanie' Russie, Prusse Mazovie' Livonie' Samots' Chiovie Ciarnacovie (کیارناکوی)

«بوربیوگ - دانبك خدمتگزار مهربان شما، كه در نجابت ووفاداری شهره آفاق است ، بسمت فرستاده آن اعلیحضرت باینجا رسیده ، قصد تجدید اساس صلح و صفا، وتاکید مبانی مودت ومحبت وتحکیم روابط حسنه با اعلیحضرت شاه سلیمان (صفوی) پادشاه عظیم‌الشأن کامران فلك آستان ومالك الرقاب جهانیان ، قدرقدرت وعالی مرتبت، معبود قاهر دشمنان که کف احسانش چون اقیانوس ذخاراست و کلك وبیان ازتحریر وتقریر ستایش شایسته آن ذات ذیعزوجاه عاجز وناتوان ، شاهنشاه پارس ، پارت مادوهیرکانی ، خلیج‌فارس وتمام جزایر واقعه در آن، کرمان، آراکوسی، مارزیان وممالك ومناطق بیشمار، دارد . سفیر سابق الذکر شما از قلمروما بدون هیچگونه آسیب وناراحتی عبور کرده است ، واینك بعون وعنایت الهی بحضور عالی مراجعت مینماید . باتوجه بمبانی مودت ومحبت متقابل ازخداوند خواستارم که این شخص مهربان که مقرب حضور ما نیز میباشد، در دربار عالی کمافی السابق مقضی المرام باشد . دارالسلطنه تفلیس ، بتاریخ بیست وششم مارس سال هزاروششصد وهفتاد ویك ازمیلاد مسیح»

دعوت پادشاه گرجستان ازاروپائیان

دربیستم ازرئیس هیأت مبلغین وراهب رفائیل خواهش کردم که با تشکر از الطاف پادشاه گرجستان، که شامل حال من بوده، ازحضور همایونی تقاضا نمایند ، صاحبمنصبی برای هدایت من تا ایروان پایتخت ارمنستان کبیر مأمور فرمایند . نایب‌السلطنه باکمال مهربانی مراتب سپاسگزاری ونظر مطلوب مارا، مورد توجه قرارداد وبکاپوسنها دستور فرمود بمن ابلاغ کنند که : «اعلیحضرت اروپائیان را خیلی دوست دارد و آرزومنداست

که من مدتی مدید در تفلیس (۱) اقامت نمایم ، تابدینطریق از نیات ایشان بیش از پیش آگاه شوم ، ولی چون من مأموریت دارم که فرامین شاهنشاه را بانجام رسانم ، لذا جرئت نمیکند که بیشتر ازاین مرا متوقف سازد ؛ ومن میتوانم هروقت که بخواهم بمسافرت خود ادامه دهم وچون امنیت واطمینان کاملا درسرتاسر قلمرو اوحکمفرما میباشد ، احتیاج بهیچگونه مشایعی نیست . معهذا در صورت تمایل یکی از صاحبمنصبان خویش را همراه من خواهد ساخت . »

آنگاه روحانیون مزبور، توجه مخصوص سلطان گرجیا نرا درخصوص اقامت فرنگیان در سرزمین گرجستان تذکر داده و گفتند ، اعلیحضرت دستور داده است بشما ابلاغ کنیم که : اگر اروپـائیان ، برای تجارت بازرگانی بقلمرو ما بیایند، آنها را از امتیازات متعدد بر خوردارخواهیم ساخت، وسودهای سرشار ومنافع بیشمار عایدشان خواهد شد؛حکومت ما تا سواحل بحر سیاه نـافذ میباشد ، وچون در ایران احترام و نفوذ تمام ودر ترکیه اعتبار مالاکلام داریم ، اروپائیان عازم هندوستان می - توانند بامسافرت از ممالك محروسهٔ ما ، بهترین طرق را اختیار کنند ، واطمینان میدهیم که پس ازیکبار آزمایش بهیچوجه‌راه دیگری نخواهند پیمود . »

در پاسخ پیغام شاه به راهبین عرض کردم که توجهات و الطاف اعلیحضرت نسبت بمردم مملکت‌من ، مایهٔ امتنان و موجب سپاسگزاری

---

(۱) یکی از شعرای آذربایجان، صافی خلخالی ناظم منظومه ایست درتعریف تفلیس، نسخه ای ازآن درضمن جنك شماره نود وهشت کتابخانه السنه شرقی لنین گراد موجود است . کتب‌فهرست فارسی دکتر روزن (ص۲۱٤ دانشمندان آذربایجان) .

فراوانست وخواهش کردم بحضور همایونی معروض دارند که: «بطورحتم فرمایشات ملوکانه را باولیای کمپانی شرقی فرانسه خواهم رسانید واگر ارادهٔ مبارك اعلیحضرت تعلق بگیرد ، میتوانند نامه‌ای در اینموردمرقوم دارند ، ومن قول میدهم که آنرا بمقصد برسانم ؛ در خاتمه مقام‌سلطنت با همراه کردن یکی از اعضای خانواده خود ؛ برای هدایت من تا مقر نزدیکترین حکمران ایران ، مرا مشمول عواطف خود خواهندساخت، واین عنایت ایشانرا هنگام ورود باصفهان بعرض شاهنشاه و وزیران خواهم رسانید . »

سیاست خارجی گرجستان در دست صفویه است

در بیست وچهارم، تی بی‌لیل اسقف اعظم تفلیس برای دیدن من آمد و چنین گفت:اعلیحضرت پادشاه گرجستان در مورد پیشنهاد شما دایر به نگاشتن نامه‌ای خطاب بکمپانی فرانسوی برای تاسیس مؤسسات تجاری و عبور و مرور مسافرین بدقت بررسی وغورو خوض کردند، ومیل داشتند که اولیای کمپانی را بتجارت در این سرزمین دعوت نمایند، اما چون ایشان تابع شاهنشاه ایران میباشند ، در محظور ماندند و بیم آنرا داشتند که مبادا این اقدام و مکاتبه با بیگانگان در دربار اصفهان جرمی شمرده‌شود، معهذا کله‌من میتوانیم ازطرف اعلیحضرت اطمینان کامل بدهم که اگر کمپانی نمایندگانی برای امور تجارتی بممالك محروسه نایب السلطنه اعزام دارد با کمال محبت از آنها استقبال بعمل خواهد آمد، واولیای کمپانی از طریق صدور کالاهای محتاج الیه اروپا سودهای سرشاری خواهند برد . من باسقف اعظم قول دادم که با کمال میل ودقت پیام اعلیضرت را به اولیای کمپانی ابلاغ خواهم کرد .